

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین  
علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.  
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام  
گردیده است

## نردبان خوشبختی

نویسنده: رضا محبی راد (لاهیجی)

## پیش گفتار

### سخنی در مورد اهمیت دعا

دعا از نظر اسلام و کتاب انسان ساز آن ، یعنی قرآن فوق العاده حائز اهمیت بوده و بر عکس ، دعا نکردن و با خدا رابطه نداشتن بسیار مورد مذمت واقع شده است . خداوند متعال در قرآن شریف می فرماید:

(ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) (1)

بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آمده است که :

الدعاء هو العباده (2)

دعا عبادت است .

در حدیث دیگری از امام صادق عليه السلام وارد شده است که : یکی از یارانش سؤال کرد:

ما تقول في رجلين دخلا المسجد جميعا كان اءحدهما اءكثر صلاة ، و الاخر دعاء ، فاءيهما اءفضل ؟ قال : كل حسن ؛

چه می فرمایید درباره دو نفر که هر دو وارد مسجد شدند، یکی نماز بیشتری بجا آورد، و دیگری دعای بیشتری ، کدامیک از این دو افضلند؟ حضرت فرمود: هر دو خوبند.

سؤال کننده مجددا عرض کرد: قد علمت ، ولكن اءيهما اءفضل ؟ می دانم هر دو خوبند، ولی کدام یک افضل هستند؟ امام عليه السلام فرمود:

ءكثرهما دعاء ، ءما تسمع قول الله تعالى : (وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ۗ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ)

آن کس که بیشتر دعا می کند افضل است ، مگر سخن خداوند متعال را نشنیده اید که در قرآن کریم می فرماید: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را؛ کسانی که در زندگی شان دعا نیست ، حتما به جهنم می روند، و در جهنم خوار و ذلیل و سرافکنده هستند.

سپس افزودند: هی العباده الکبری ؛ دعا عبادت بزرگ است .<sup>(3)</sup>

در روایتی از امام باقر علیه السلام وارد شده است که در جواب این سؤال که چه چیز نزد خدا افضل است و چه کسی مبعوض و منفور است ، فرمودند: ما من شیء اءفضل عندالله من ان یسئل و یطلب مما عنده ، و ما اءحد اءبغض الی الله (عزوجل) ممن یتکبر عن عبادته ، و لایسئل ما عنده<sup>(4)</sup> چیزی نزد خدا افضل از این نیست که از او تقاضا کنند و از آنچه نزد اوست بخواهند، و هیچ کس مبعوض تر و منفورتر نزد خداوند از کسی که از عبادت او تکبر می نماید و از مواهب او تقاضا نمی کند نیست .

قرآن کریم می فرماید: اگر در زندگی شما دعا نباشد، پروردگار عالم به شما اعتنا ندارد و بدا به حال کسی که خداوند به او اعتنا نداشته باشد. اگر دست عنایت خداوند بر سر کسی نباشد، او نمی تواند به جایی برسد و اگر خداوند کسی را به حال خود رها کند، دنیا برای او تاریک می شود و وقتی دنیا برای او تاریک شد، قطعا آخرت نیز برای او تاریک خواهد شد؛ رسول خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در این باره می فرماید:

کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون و کما تبعثون تحشرون<sup>(5)</sup>؛

آن گونه که زندگی می کنید، می میرید و آن گونه که مردید مبعوث خواهید شد.

خداوند می فرماید: اگر مرا بخوانید جواب می دهم به فرموده علامه بزرگوار  
سید محمد حسین طباطبائی رحمته الله علیه در کتاب تفسیر المیزان «اگر بخواند جوابش  
می دهد؛ دیگر شرط هم ندارد؛ حالا هر کسی که باشد».

محورهای بحث حقیر مدار پنج سؤال به نیت پنج تن آل عبا می باشد:

1 - اصل دعا چیست ؟

2 - آیا دعا مشروعیت دارد؟

3 - آیا دعا در ادیان دیگر هم بوده یا نه فقط در دین ما بوده است ؟

4 - پیامبران الهی چگونه دعا کردن را به مردم آموختند؟

5 - آیا خود انبیا و اولیای گرامی اسلام دعا می کردند؟

که ان شاء الله به حول قوه الهی بحث خواهد شد.

رضا محبی راد (لاهیجی)

## فصل اول : اهمیت و ماهیت دعا

قال علی علیه السلام :

الدعاء مفاتيح النجاح ، و مقاليد الفلاح ؛

دعا کلیدهای پیروزی و رشته های رستگاری است .

مستدرک نهج البلاغه ، ص 168

دعا چیست ؟ چگونه باید دعا کرد؟

اسرار دعا و اهداف و حکمت های معینی که دارد به قدری مهم و حیاتی هستند که اگر انسان به آنها دست پیدا کند، گنج بزرگی را یافته است . معمای بزرگی که چه بسا قبلا از آن هیچ نمی دانسته است .

امری که حلال مشکلات پیچیده ایی است که انسان در زندگی به آنها مبتلا است و راه حلی است برای دشواری هایی که در مسیر زندگی به او روی می آورد و درمانی است برای دردهای روحی و روانی و آلودگی های ناشی از تعاملات بی منطق فردی و اجتماعی جوامع بشری و ... .

انسان به هنگام برخورد با مشکلات در جستجوی راه حلی است و به درک فطری می داند که این راه حل در دست وجودی برتر است و اینکه هر امر مشکلی هر چند بزرگ هم باشد و هر چند انسان را به ناامیدی فرا خواند، راه حلی به دست او دارد، اما او کیست و کجاست ؟ به کجا روی آوریم تا به او نزدیک باشیم و رو به سویش سخن گوئیم و از او درخواست نماییم ؟ آیا او در مسجد است ؟ آیا در دشت یا بر روی کوه هاست ؟ و بالاخره در کجا به او نزدیک تریم ؟

این سئوالات برخاسته از روح و جان همه مردم است و تنها، سؤال آنانی که در روزگار پیامبران ﷺ و اوصیای آنان می زیستند، نیست که از او نشانی بجویند و از او بخواهند، ما نیز هر گاه با مشکلات مواجه می شویم، جایی را می جوییم که در آن به آن موجود برتر نزدیک تر باشیم و او را در آنجا بخوانیم

قرآن مجید برای هدایت انسان سرگشته به او می فرماید:

(وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۖ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۗ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ) (6)

و زمانی که بندگان من از تو درباره من می پرسند، بگو من نزدیکم، دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می خواند پاسخ می گویم؛ پس باید دعوت مرا بپذیرند تا راه یابند و به مقصد برسند.

بله او خداست خالق هستی بخش و قادر متعال؛ هستی لامکان! پس دیگر انسان به واسطه ای و طریقی که آن را طی کند تا به خداوند برسد، نیاز ندارد؛ زیرا که خداوند نزدیک است و دعای دعا کننده را، به هنگامی که او را می خواند پاسخ می گوید. پس انسان باید دعوت خدا را بپذیرد و به او ایمان بیاورد، تا راه بیابد (و به مقصد برسد).

پس خداوند دعای دعا کنندگان را اجابت می کند، اما اجابت دعای اهل دعا و مناجات در پیشگاه ربوبی شرایط خاصی دارد که انسان با ایمان باید در سدد احراز و به دست آوردن آنها باشد!

## شرایط اجابت دعا

اول : اینکه فقط او را بخوانند؛ پس واجب است که فقط خدا را بخوانیم نه هیچ کس دیگری را، گویی انسان در ظاهر خدا را می خواند، اما به راستی خدای حقیقی اش را نمی خواند؛ بلکه روی دعایش به طرف شرکایی است که برای خداوند قرار داده است . او به زبان ، «یا رب» می گوید و دست هایش را به دعا سوی آسمان ها بلند می کند، اما دلش با خدا پیوند نمی خورد. زبان او در کار نیایش است ، در حالی که دلش از خدا غافل است ؛ خداوند متعال در داستان مناجات موسی علیه السلام می فرماید:

(فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ۖ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى) (7)

کفش هایت را بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی .  
در متون معارف آمده است که منظور از کفش ، دوستی زن و فرزند است ، یعنی زمانی که بر من وارد می شوی و می خواهی مرا بخوانی ، باید دلت پیوندی با دوستی زنان و فرزندان نداشته باشد؛ زیرا موسی علیه السلام در آن شب سرد و در آن بیابان تاریک ، آن هنگام که تاریکی و سرما و گم گشتگی او را در خود پیچیده بود، به زنش که در حال وضع حمل بود، می اندیشید و به خاطر او در جستجوی آتش بود! پس تو نیز اگر به مسجد رفتی و نماز گزاردی و عرض نیازی نمودی و در این میان فکر و اندیشه ات مشغول فرزندان و مشکلاتت بود، پس خدا را نخوانده ای !

بنابراین از این آیه کریمه در می یابیم که : آنگاه که خواستی به دعا مشغول شوی ، ناچار باید از پیوندهای دیگر دور شوی و در توجه خود به خدا اخلاص ورزی ! پس به گوش جان ندای معبودت را در آغوش گیر که می فرماید:



و زمانی که بندگان من از تو درباره من می پرسند، بگو من نزدیکم ، دعای دعا کنندگان را هنگامی که مرا بخوانند، اجابت می کنم .

دوم : این شرط را در قسمت دوم آیه می یابیم ، آنجا که می فرماید: «پس باید دعوت مرا استجابت کنند و به من ایمان آورند تا شاید هدایت شوند»؛ پس زمانی خداوند دعای تو را اجابت می کند که تو نیز به وسیله توجه خود فرمان خداوند را اجابت نمایی و به او ایمان آوری و همه شئون زندگی ات را بر طبق خواست خدا و بر حسب تعالیم او شکل بدهی .

آری از این راه است که انسان به رشد می رسد و رشد یافتن یعنی رسیدن به راه درست ، پس هنگامی که انسان فرمان الهی را اجابت نمود و به او ایمان آورد، بدون شک رشد را در زندگی خود تضمین کرده است .

## مظان استجابت دعا

در این مورد شاعر می گوید:

بیا تا برآریم دست دعا را      بخوانیم با آه و افغان خدا را  
شفای دل پر گنه چیست      بنالی به کویش که بخشد خطا  
را

چو با گریه و سوز و آه و خلوصی      اگر دردمندی ، بیابی شفا را  
بر این در به زاری و اشک روان      به اخلاص زن درگه کبریا را  
شفیع آر با چشم تر پیش      شهیدان عشق و شه کربلا را  
توسل به سلطان توحید      کند سهل مشکل ترین کارها را

دعا کردن هم شیوه و طریقه ای مخصوص دارد:

اول : اینکه دعا همراه تضرع باشد.

دوم : دعا در نهان باشد، یعنی سری باشد میان بنده و خداوند.

سوم : برای دعا کننده شایسته است که بداند با دعای خویش با خداوند عهد می بندد که اگر او را از گرفتاری اش رهانید، انسان نیکوکار و شکرگزاری باشد.  
چهارم : هنگام دعا انسان باید در حالتی میان «بیم و امید» باشد و به استجابت سریع دعای خود مطمئن نباشد، همچنان که نباید از رحمت الهی ناامید باشد.

پنجم : خود را از نیکوکاران قرار بدهد؛ در اینجا لازم است اندکی درباره پیوند و رابطه میان «دعا از سر بیم و امید» و «نزدیکی رحمت خداوند به نیکوکاران» بیندیشیم ؛ این پیوند چنین است که انسان هرگاه گرفتار مصیبتی می

شود یا با مشکلی در زندگی خود رو به رو می گردد، باید خدا را بخواند و در همین هنگام به مردم نیز احسان نماید! زیرا احسان ، انسان را به دعا برمی انگیزد و کلید استجاب دعا نزد خداوند می باشد؛ خدایی که رحمتش به احسان کنندگان نزدیک است .

## دعا و روشن بینی

دعا بر روشن بینی و سعه صدر انسان می افزاید و باعث بلند همتی او می گردد. دعا باعث می شود که انسان خود را در چهار چوب های تنگ مادی محصور نکند؛ دعا انسان را به حقیقت خود باز می گرداند و حقیقت انسان آن است که وی با آنکه خود را موجودی کوچک می پندارد، جهانی بزرگ است . امیر بیان ، مولای متقیان در کلامی حکمت نمون می فرمایند:

ایها الانسان ! اءتزعم اءنک جرم صغیر؟ فیک انطوی العالم الاءکبر<sup>(8)</sup>

انسان عالم اکبر است و عالم انسان اصغر؛ و دعا این حقیقت را پیش روی انسان آشکار می کند.

رابطه انسان با دعا و استجابت ، همانند رابطه زمین با باران است ، بارانی که از آسمان فرو می بارد، برای همه مردم است ؛ اما هر انسانی به اندازه زمینی که دارد از این باران استفاده می کند. آنکه یک هکتار زمین دارد، از باران به اندازه یک هکتار، آنکه ده هکتار دارد، به اندازه ده هکتار، آیا چنین نیست ؟

رحمت خدا نیز چنین است ، بدون شک رحمت خداوند بر کل جهان هستی گسترده است ؛ اما شرط شمول آن ، بزرگی و شخصیت و اندازه گنجایش آدمی است . پس اگر ظرف وجودت تنگ و آرزویت محدود و روشن بینی و آگاهی ات ضعیف باشد، رحمتی که به تو تعلق می گیرد نیز محدود خواهد بود، نه برای

آنکه رحمت خدا اندک است ، بلکه به دلیل آنکه تو گنجایش و ظرفیت اندکی داری !

پس دعا همت انسان را نیز بالا می برد و بر روشن بینی انسان می افزاید تا آنجا که دنیا و آخرت را در بر می گیرد. دعا موجب می شود که انسان نسبت به جهان هستی و جهان آخرت دیدی مثبت داشته باشد و همه چیز را زیبا ببیند، چون از طرف خداوند جمیل آفریده شده است و هر چه را که خداوند بیافریند - چون خودش زیباست - آن هم سراپا زیبایی خواهد بود.

خداوند دوست می دارد که دعای انسان مؤمن را بشنود و پاداش دعای او را بدهد، زیرا در دعا علاوه بر آنکه از استجاب الهی نتایجی برای او حاصل می شود، تاءثیرات واقعی دیگری نیز وجود دارد: دعا دل انسان را خاشع و روح او را پاک می دارد، همچنان که حسنات و ثواب او را چندین برابر می کند.

پس از این روست که خداوند روزی مؤمن را از جایی که خود گمانش را نمی کند، قرار می دهد و بدون آنکه بگذارد بر منبع ثابتی برای روزی تکیه کند، من حیث لایحتسب ، به او می رساند تا دستش پیوسته به دعا بلند باشد. پس برای اینکه او خاشع شده و از دیگران قطع امید کرده است و دست خالی خود را به سوی خالق هستی به علامت تهی دستی بلند کرده است ، خداوند از این راه او را روزی می دهد و پاداشی عظیم به او عنایت می نماید.

## آداب دعا

دعا آداب بسیاری دارد:

اول: دعا باید پنهانی باشد، دعای آشکار و دعایی که در نماز جماعت و پیش دیگران خوانده می شود، بدون شک نیک است، اما اگر مراسم دعا در دل شب میان انسان و خدا برقرار شود، از جهت اخلاص و عمق ارتباط با خدا، با دعای نوع اول تفاوت دارد، از این رو پیامبر عظیم الشان اسلام محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

دعای پنهانی برابر است با هفتاد دعای آشکار<sup>(9)</sup>.

دوم: اینکه انسان نه فقط وقتی که رنج ها و مشکلات او را در میان گرفته اند، بلکه هنگام آسایش و رفاه نیز باید دعا کند. پس وقتی انسان گرفتار هیچ مرض و مشکلی و سختی در زندگی اش نباشد و دعا کند، دعا به یقین به هدف استجابت خواهد رسید، ان شاء الله .

سوم: دعا باید قرین عمل صالح باشد. اگر دعا همراه عمل صالح نباشد سنتی، خشک و بیهوده خواهد بود، پس عمل سکوی پرتاب و تکیه گاه صعود دعاست .

چهارم: انسان باید دعایش را نخست با حمد و ثنا و شکر آغاز کند و بعد بر پیامبر و اهل بیتش عَلَيْهِمُ السَّلَام درود بفرستد، آنگاه خواسته های خود را بیان نماید، این روش بیشترین تضمین را برای استجابت دارد.

پنجم: انسان باید هنگام دعا غرق خواری و خشوع و خضوع در مقابل خداوند باشد، نه اینکه در حالت تکبر و غرور به دعا پردازد و تا حالت حقیقی خشوع و خضوع برایش حاصل نشده، باید به این حال تظاهر نماید.

ششم : انسان به نیازهای خود بسنده نکند و دعا را به دیگران نیز تعمیم دهد بلکه مقدم داشتن چهل مؤمن در دعا، سپس دیدن نیازهای ویژه خود یکی از عوامل استجاب دعا است .

هفتم : انسان روزه بگیرد، چون روزه به استجاب دعا کمک می کند، روزه داری که در طول روز در برابر شهوات خود مقاومت می کند، در پایان روز از روحی بسیار شفاف بهره مند می شود، و این بر عمیق ساختن ارتباط او با خداوند کمک شایانی می کند و رحمت خدا را بر او نازل می سازد و دعایش مستجاب می شود.

هشتم : اگر میان انسان و خدا اعمال صالحی باشد، آن را واسطه قرار داده و بر اساس آن دعا نماید و آن را وسیله تقرب به خدا قرار دهد. زیرا اعمال صالح بالطبع باعث ایجاد رابطه خوب و مثبت میان خدا و انسان می شود. پس وقتی بنده اعمال صالح خود را در پیشگاه خداوند عرضه بدارد و از او حاجت بخواهد، احتمال استجاب چند برابر خواهد بود.

نهم : انسان اعمال زشت و غفلت ها و کاستی های خود را که در تمام مدت عمر مانع بندگی خالصانه او در برابر معبود و سد راه رسیدن او به محبوب بوده است ، در نظر آورده و با تمام ذلت و خاری عذر به درگاه باری آورد و از تمام اعمال و رفتار و گفتار ناپسند خود توبه کند؛ پس عرض نیاز کرده و از خدایش رفع گرفتاری و فزونی نعمت بخواهد.

دهم : سایر نعمت های خدا را هم در محضر او بیان کند و مراتب شکرگزاری خود را علام نماید.  
چرا دعا کنیم؟!

برای اینکه خداوند می خواهد ما راه را پیدا کنیم و به مطلوب برسیم ، لذا می فرماید: دعا کنید تا رشد پیدا کنید: (لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ) (10)؛

به قدری درباره دعا سفارش شده که در روایات می خوانیم پروردگار عالم آه و ناله و راز و نیاز کسی را که دعا کند، بیشتر از همه چیز دوست دارد. اصلا سیره انبیا و اولیای گرامی ، دعا بود و دعا یعنی آنچه که آدم می سازد. لذا دعا کردن یعنی صحبت بنده با خدا و قرآن خواندن یعنی محبت خدا با بنده و این افتخاری بزرگ برای بنده است که خداوند او را به محضرش پذیرفته است .

دعا یعنی توفیق دادن خداوند بنده اش را به اینکه «یا رب» بگوید و به در خانه او برود. آن خدایی که دعوت کرده و می گوید: بیا، بیا و هر چه هستی بیا! تو را دوست دارم ، بیا! خیلی هم دوست دارم . تازه تهدیدش هم می کند که اگر نیایی با تو قهر می کنم و بعد می فرماید: (لِيُؤْمِنُوا بِِي) ؛ به این دعوت ایمان داشته باش ! چه دعوتی بهتر و چه افتخاری بالاتر از این .

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که حضرت فرمود: مقاماتی نزد خداوند است که راه وصول به آن تنها دعاست .

ان عندالله (عزوجل) منزله لاتتال الا بمساءله ، و لو اءن عبدا سد فاه و لميسئل لميعط شيئا، فاسئل تعط، اءنه ليس من باب يقرع الا يوشك اءن يفتح لصاحبه (11)

نزد خدا مقامی است که جز با دعا و تقاضا نمی توان به آن رسید و اگر بنده ای دهان خود را از دعا فرو بندد و چیزی تقاضا نکند، چیزی به او داده نخواهد شد، پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود! چرا که هر دری را بکوبید و اصرار کنید، سرانجام گشوده خواهد شد.

در روایتی می خوانیم وقتی که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به عزم مناجات حرکت کرد، شخصی پیغام داد که به خداوند بگو که من چقدر گناه کنم و تو مرا عذاب نکنی؟ من که خیلی گناه می کنم چرا عذابم نمی کنی؟

حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به مناجات رفت هنگامی که قصد عزیمت کرد، خطاب آمد که ای موسی! چرا پیغام بنده ام را ندادی؟ عرض کرد: خدایا خجالت می کشم، خودت می دانی که چه گفتم. خطاب آمد یا موسی! به او بگو که: من بالاترین عذاب را به تو دادم ولی تو متوجه نمی شوی. به او بگو که تو از مناجات من و از راز و نیاز با من لذت نمی ببری، همین مقدار که شیرینی مناجات و دعا را از تو گرفتم، برای تو بالاترین مصیبت و عذاب است و تو توجه نداری!

گاهی اوقات در زندگی انسان دلهره ها و اضطراب هایی پیدا می شود که انسان به هیچ کس نمی تواند بگوید، اما آن را با آگاه به اسرار جهان هستی راحت می شود در میان گذاشت و با کلمه «یا الله» بهتر می شود عرض نیاز و رفع غصه ها نمود، عایشه می گوید:

شبی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از اول تا به صبح دعا کردند، اما مرتب می فرمودند: خدایا به حق علی! عایشه می گوید: به او گفتم: یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! کس دیگری نبود که همیشه می گویی به حق علی عَلَيْهِ السَّلَامُ?! پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: بهتر از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کسی را سراغ ندارم، این است معنی **(وَابْتَغُوا إِلَيْهِ)**.

از ذوات نازنین پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده که فرموده اند:

الدعاء افضل من قرائت القرآن (12)

دعا کردن حتی از تلاوت قرآن نیز افضل تر است.



در یک تحلیل کوتاه می توان به عمق مفاد این روایت دست پیدا کرد: چون دعا از یک سو انسان را به شناخت پروردگار، «معرفه الله»، که برترین سرمایه هر انسان است دعوت می نماید، و از سوی دیگر سبب می شود که خود را نیازمند او ببیند و در برابرش خضوع نماید و از مرکب غرور و کبر که سرچشمه انواع بدبختی ها است، فرود آید و برای خود در برابر ذات پاک او موجودیتی قائل نشود. از بعد سوم، نعمت ها را از او ببیند، و به او عشق ورزد، و رابطه عاطفی او از این طریق با ساحت مقدسش محکم گردد.

از بعد چهارم، چون خود را نیازمند و مرهون نعمت های خدا می بیند، موظف به اطاعت فرمانش می شود.

از بعد پنجم، چون می داند استجابت این دعا بی قید و شرط نیست، بلکه خلوص نیت و صفای دل و توبه از گناه و برآوردن حاجات نیازمندان و دوستان از شرایط آن است، خودسازی می کند و در طریق تربیت خویشتن گام برمی دارد. و در آخر، دعا به او اعتماد به نفس می دهد، و از یأس و نومیدی باز می دارد، و او را به تلاش و کوشش بیشتر دعوت می نماید. بنابراین اگر انسان دعا را جانشین تلاش و کوشش کند، قطعاً مستجاب نخواهد شد.

روایتی است که امام صادق علیه السلام در آن می فرماید: جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود:

الدعاء سلاح المؤمن و عمود الدين و نور السماوات و الارض <sup>(13)</sup>

دعاء سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمان ها و زمین است .

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

الدعاء مفاتيح النجاح و مقاليد الفلاح و خير الدعاء ما صدر عن صدر نقى و  
قلب تقى ، و فى المناجاة سبب النجاه و بالاخلاص يكون الخلاص فاذا اشتد  
الفرع فالى الله المفرع<sup>(14)</sup>

دعا كليدهاى نجات و كاميابى و گنجينه هاى رستگارى است و بهترين دعا  
آن است كه از سينه اى پاك و دلى پرهيزكار برآيد، و در مناجات سبب نجات  
است و با اخلاص خلاصى آيد و چون بى تايى سخت گردد، پناه جويى به  
درگاه خدا است .

امام صادق عليه السلام مى فرمايد:

الدعاء اءنفذ من السنان الحديد<sup>(15)</sup>؛

دعا نافذتر است از نيزه آهنين .

چرا دعاها مستجاب نمى شود؟

ابراهيم ادهم در جواب اين سؤ ال گفته است : چون كه دل ها به واسطه ده  
چيز مرده است :

اول : حق دستور خداوند را ادا نمى كنيم ، مثل بعضى كه واجبات را انجام  
نمى دهند و محرمات را ترك نمى كنند .

دوم : قرآن مى خوانيم ، ولى به آن عمل نمى كنيم ، يا بعضى را عمل مى كنيم  
و بعض ديگر را رد مى كنيم .

سوم : ادعاى تولى (يعنى دوستى و مودت و محبت به اهل بيت عليهم السلام) را  
داريم ، ولى در عمل - خداى نكرده - دشمن آنها هستيم و با اعمال خود آنها  
را مى رنجانيم .

چهارم : با شيطان عداوت و دشمنى داريم و در ظاهر لعن و نفرين هم مى  
كنيم ، ولى در باطن او را قبول داريم و متابعت از او مى كنيم .

پنجم : می گوئیم می خواهیم بهشت برویم و هدف آخر کارمان همان است ،  
ولی اسباب ورود و کلید آن را تهیه و آماده نمی کنیم ، فلذا به جهنم می رویم .  
ششم : از جهنم می ترسیم و خوف داریم ، ولی اسبابش را فراهم می کنیم .  
هفتم : به عیوب مردم مشغول می شویم ، ولی عیوب خود را نمی بینیم .  
هشتم : می گوئیم که دنیا پرست نیستیم ، ولی دو دستی به مال دنیا چسبیده  
ایم .

نهم : می گوئیم که مرگ حق است ، اما ایمان به مرگ نداریم و خود را آماده  
مرگ نکرده ایم .

دهم : مرده ها را دفن می کنیم ، ولی عبرت نمی گیریم و غافل هستیم و  
فراموش کردیم که این شتر عن قریب در خانه ما را هم می زند و ما هنوز کاری  
نکرده ایم .

پس تا شرایط و ارکان دعا درست نشود، دعا مستجاب نمی شود.

## شرایط مهم دعا

شرط اول ، شناخت مدعو: یعنی خدا را بشناسیم ، که او ذات ازلی و ابدی و مستجمع جمیع صفات جلالیه و کمالیه است و رازق ، مدیر، مدبر، قادر، حاکم ، حکیم و علیم اوست و تمام امور به خواست و اراده ذات اقدس اوست و باید همه کارها را اصلاح نماید. زیرا خطاب شد:

یا موسی ! هر چه می خواهی از من بخواه ، حتی نمک آتش خود را هم از من بخواه .

شرط دوم ، خودشناسی : انسان که خدا را می خواند، باید خود را بشناسد، که بنده ایی ضعیف و فقیر است و مخلوق الهی و بداند که در جمیع حالات بدون اراده الهی هیچ کاری نمی تواند انجام دهد.

شرط سوم ، معرفت نفس دعا: اینکه بداند چه می گوید و چه چیزی را از خدا می خواهد، البته این غیر از آداب و رسومات دعا کردن است ، مثل با طهارت بودن و به طرف قبله بودن .

شرط چهارم ، معرفت مدعو به : یعنی آن چیزی که خدا را به آن می خوانی و واسطه قرار می دهی ، یعنی وسیله را اگر اهل بیت علیهم السلام و محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرار دادی ، باید آنها را بشناسی و آنان از تو متنفر نباشند و آنان وساطت و شفاعت کنند؛ این شرط خیلی مهم است ، اگر کسی از در خانه این ها بیرون نرفت و شیعه آنان شد، قولاً و عملاً و در همه ابعاد و شئون تابع محض آنها بود، مسئله اجابت دعا حل می شود.

شرط پنجم ، توبه است : توبه از گناهان و خطاهای گذشته ، که بدون توبه حقیقی و با وجود معاصی و گناه ، دعا به جایی نمی رسد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم :

اربعه لاتستجاب لهم دعوه : رجل جالس فی بینه یقول : اللهم ارزقنی ، فیقال له الم آمرک بالطلب ؟

چهار گروهند که دعای آنها مستجاب نمی شود: اول کسی که در خانه نشسته و می گوید: خدایا! مرا روزی ده ، به او گفته می شود: آیا به تو دستور تلاش و کوشش ندادم ؟

و رجل کانت له امراه ، فدعا علیها، فیقال له : الم اجعل امرها الیک ؟ و کسی که همسری دارد (که دائما او را ناراحت می کند) و او دعا می کند که او از دستش خلاص شود، به او گفته می شود: مگر حق طلاق را به تو ندادم ؟ و رجل کان له مال ، فافسده ، فیقول : اللهم ارزقنی ، فیقال له : الم امرک بالاقتصاد؟ الم آمرک بالاصلاح ؟

و کسی که اموالی داشته و آن را بیهوده تلف کرده و می گوید: خداوندا! به من روزی مرحمت کن ، اما به او گفته می شود: مگر دستور اقتصاد و میانه روی به تو ندادم ؟ مگر دستور اصلاح مال به تو ندادم ؟

و رجل کان له مال ، فادانه بغير بینه ، فیقال له : الک آمرک بالشهاده ؟ <sup>(16)</sup>

و کسی که مالی داشته و بدون شاهد و گواه به دیگری وام داده است .

پس در تمام این موارد، انسان تلاش و تدبیر لازم را انجام نداده و گرفتار پیامدهای آن شده است و در برابر این تقصیر و کوتاهی و ترک تلاش ، دعای او مستجاب نمی شود. پس از این کلام نورانی علت عدم استجابت بسیاری از دعاها روشن می شود، چرا که گروهی از مردم می خواهند دست از تلاش لازم

بردارند و از انجام تکالیف خود شانه خالی کنند و به دعا پناه برند، در حالی که چنین دعاهایی مستجاب نمی گردد و این یک سنت الهی است .

از علاء بن کامل می خوانیم که می گوید: امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به من فرمود:  
علیک بالدعاء فانه شفاء من کل دای <sup>(17)</sup>

بر تو باد دعا، زیرا دعا درمان هر دردی است .

سه تن در بیابان به سوی کوهی راه می سپردند، باران گرفت و وادارشان کرد تا به غاری پناه ببرند. وارد غار شدند تا از باران در امان باشند، بالای غار تخته سنگی بود که بر کلوخی استوار بود، بر اثر باریدن باران این کلوخ مرطوب گشته و نرم شد و سنگ غلتید و در غار را پوشاند و آن را بست و آنجا را تاریک نمود. آنها به یکدیگر گفتند: رد پای ما از بین رفته و آشنایان از ما بی خبر هستند و نمی توانند ما را پیدا کنند، اگر هم از حال ما باخبر شوند، کاری نمی توانند بکنند، زیرا آدمیان را توان گرداندن این سنگ نیست ، به خدا سوگند که اینجا گور ماست که در آن خواهیم خفت و از آن در روز قیامت بیرون خواهیم آمد.

یک دفعه گفتند: آیا موسی بن عمران و پیامبران بعد از او به ما امر نکردند که اگر گرفتار مصیبتی شدیم خدا را به محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بخوانیم ؟ و مصیبتی از این بزرگتر نیست ، پس دعا کنیم و هر کدام از ما یکی از کارهای نیکش را که با آن خدا را منظور داشته ذکر کند تا شاید فرجی حاصل شود.

یکی از آن سه نفر گفت : خدایا تو می دانی که من مردی ثروتمند بودم ، روزگار خوبی داشتم قصرها و خانه هایی بنا می کردم و اجیرانی داشتم ، که در میان آنها مردی بود که به اندازه دو نفر کار می کرد، چون عصر شد اجرت یک نفر را به او دادم و او از گرفتن امتناع نمود و گفت من به اندازه دو نفر کار کردم

و دو برابر اجرت می خواهم ، به او گفتم من با تو به اندازه یک کارگر شرط کردم و اینکه به اندازه یک نفر دیگر هم کار کردی به دلخواه خودت بود و اجرتی ندارد.

مرد عصبانی شد و رفت و هیچ اجرتی دریافت نکرد، من هم با آن پول گندم خریدم و کاشتم و محصول آن را نیز سال دیگر کاشتم و همین طور تا چند سال ، تا اینکه مقدار زیادی شد که با آن آب ، قصر، روستا، خانه ، گله های شتر، گاو، بز و چار پایان دیگر و بنده خریدم و صاحب درهم و دینار بسیار شدم .  
بعد از چند سال همان مرد را دیدم که حالتش بد بود ضعیف و فقیر شده و چشمش کم نور گشته بود. به من گفت : ای بنده خدا! من را می شناسی ؟ من همان کارگر تو بودم و الآن فقیر گشتم و اکنون راضی هستم همان اجرتم را به من بدهی .

به او گفتم : همه این دارایی ام مال توست ، همه را بگیر و بر تو مبارک باشد! مرد گریه کرد و گفت : ای مرد! حق مرا ندادی و حالا مسخره ام می کنی ؟ به او گفتم : نه ! سخن من جدی است ، اینها همه ثمره اجرت توست ، پس از آن توست و همه را تسلیم او کردم .

خدایا تو می دانی که این را به امید ثواب تو و ترس از عقاب تو انجام دادم ، به حق محمد ﷺ افضل و سرور اولین و آخرین پیامبران که خاندانش برترین خاندان های انبیاست و اصحابش گرامی ترین اصحاب انبیاست و امتش بهترین امت ها هستند و شرافتشان بخشیدی ، فرجی فرما.

امام می فرماید: یک سوم سنگ کنار رفت و نوری داخل غار شد.  
دومی گفت : خدایا می دانی که من ماده گاوی داشتم که شیرش را می دوشیدم و آن را به مادرم و بعد باقی مانده را به اهل و عیالم می نوشاندم . شبی

مانعی پیش آمد و دیر به خانه آمدم ، دیدم که مادرم خوابیده است ، بر بالین او ایستادم تا بیدار شود و من بیدارش نکردم ، در همان حال فرزندانم سخت گرسنه و تشنه بودند و من همچنان بر بالین مادرم بودم و پیش آنها نرفتم ، تا اینکه مادرم بیدار شد و به او شیر دادم تا سیر شد، سپس باقی مانده را برای زن و فرزندانم آوردم .

دومی هم دعای مذکور را تکرار کرد؛ امام می فرماید: یک سوم دیگر سنگ کنار رفت و امیدشان به نجات نیرو گرفت .

سومی گفت : خدایا می دانی که من زنی را در بنی اسرائیل دوست می داشتم ، او را خواستم ، اما او خود را تسلیم من نکرد، مگر در ازای صد دینار و من هیچ چیز نداشتم . پس چهار سال در خشکی و دریا، دشت و کوه راه پیمودم و خطرها دیدم و زحمت کشیدم تا این پول را فراهم کردم و به آن زن دادم و او خود را به من وا گذاشت ؛ وقتی پیش او نشستم ، رگ های گردنش لرزید و گفت : ای بنده خدا! من دوشیزه ام و آنچه باعث شد که من به تو تمکین کنم ، نیاز و سختی بود. پس من از کنار او برخاستم و او را رها کردم و صد دینار را به او بخشیدم ، او هم دعای مذکور را قرائت نمود؛ امام می فرماید: همه سنگ کنار رفت و غلتید، در حالی که با صدای بلند و فصیح ندا داد:

به سبب حسن نیتتان نجات یافتید و به سبب محمد ﷺ افضل پیامبران و اولین و آخرین پیامبران که به داشتن خاندانی که گرامی ترین و برترین خاندان انبیاست و به داشتن امتی که بهترین امت است ، سعادت یافتید و به بهترین درجات نایل شدید.

خداوند متعال دعای این سه مرد را اجابت نمود و آنان را به سبب اعمال صالحشان نجات داد.



با این اوصاف مثل سایر ابعاد روحی و روانی مسائل علمی ، اقتصادی ، سیاسی ، که الگو و سرمشق شیعیان ، اهل بیت مکرم پیامبر اسلام ﷺ هستند در زمینه اینکه چگونه و چرا دعا کنیم و چگونه آداب و شرایط آن را ادا کنیم و چه بخواهیم که مایه سعادت و سلامت زندگی دنیوی و اخروی مان باشد هم باید از آنها الگو بگیریم و چه الگویی در این زمینه از ذات مقدس امام سجاد علیه السلام که امام دعا کنندگان و سید سجده کنندگان است بالاتر، که این مهم در دعاهای ایشان مثل صحیفه سجادیه تجلی گشته است ، دری از صدف این دعاهای متین دعای عالیہ الضامین مکارم الاخلاق است که ان شاء الله این کتاب قصد دارد با تیمن و تبرک به این دعای ثمین و متین گوشه ای از معارف ناب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ارائه دهد با امید اینکه در جهت رسیدن به این هدف توفیق خداوندی یار و امداد حضرات معصومین مددکار باشد.

## یک لطیفه

می گویند خداوند به شخصی الهام نمود که سه دعا کند تا او آن سه را اجابت کند، او اندکی در فکر فرو رفت و گفت : خدایا زخم را زیبا کن ! خداوند زخم را زیبا نمود، اما آن مرد دید که دیگر زخم به او اعتنایی نمی کند، گفت ! خدایا! زخم را زشت کن ! خداوند زخم را زشت نمود، اما دیگر خودش به زخم علاقه و رقبتی نداشت ؛ گفت : خدایا: زخم را به حالت اول خودش برگردان ! او سه دعا کرد اما...

پس طریقه دعا کردن خیلی مهم است و ما می خواهیم این مهم را از حضرت علی بن الحسین علیه السلام بیاموزیم .

## دعای مکارم اخلاق

کامل ترین برنامه انسان سازی

دعای مکارم الاخلاق برنامه ای انسان ساز است که حضرت زین العابدین علیه السلام در آن خلیات کریمه و سجایای انسانی را بیان فرموده است . اگر اهل نیاز آن طور که باید در کلام امام دقت نمایند، به عمق سخن ایشان واقف می شوند و با تمرین می توانند خویشتن را آن چنان که ایشان فرموده ، بسازند و به آن خلیات متخلق گردند و عملاً آنها را به کار بندند تا به مقام انسانیت نایل گردند.

شرح فرازهای نورانی دعا

به حول و قوه الهی و با کمک حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و عنایات معصومین علیهم السلام به این دعای با عظمت می پردازیم .

اللهم صل علی محمد و آله و بلغ بایمانی اکمل الایمان ؛

حضرت علی بن الحسین علیه السلام در ابتدای دعا بر پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت معظمش درود می فرستد و در پیشگاه الهی عرض می کند:

خداوندا! بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم درود فرست و ایمان مرا به کامل ترین

مدارج آن برسان .

در فراز نورانی اول (یعنی صلوات بر پیامبر اسلام) دو مطلب قابل بحث می

باشد:

1 - مشروعیت اصل دعا در آیین مقدس اسلام .

2 - درود بر نبی مکرم اسلام قبل از آغاز دعا.

## مشروعیت اصل دعا از منظر شرع مقدس اسلام

دعا یکی از قطعی ترین امور دینی و از جمله ضروریات اسلام است. قرآن شریف و روایات پیامبر گرامی و امامان معصوم علیهم السلام این مطلب را به مردم آموخته اند که مسلمانان و پیروان قرآن باید حوایج و مقاصد و حل مشکلات و گرفتاری های خود را به پیشگاه خداوند عرضه کنند و از ذات اقدس او بخواهند که آن مشکلات را حل نماید و آن گرفتاری ها را بر طرف سازد. بنابراین اصل مشروعیت دعا در اسلام قطعی و مسلم می باشد.

جالب آنکه نه تنها در دین اسلام دعا امری است قطعی و مسلم، بلکه در ادیان گذشته و نزد پیامبران سلف نیز مسئله دعا مطرح بوده است، و پیشوایان الهی این مطلب را به مردم گفته و آموخته اند.

علاوه بر این خودشان در مواقع و موارد متعدد در پیشگاه خداوند دعا کرده اند و خداوند بعضی از آن دعاها را در قرآن مجید آورده است، یک مورد در قضیه حضرت شیخ الانبیاء و المرسلین جناب ابراهیم خلیل الرحمن است؛ موقعی که هاجر و اسماعیل را به سرزمین بی آب و گیاه مکه آورد و آنان را در آنجا مستقر نمود، عرض کرد:

(رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا  
الصَّلَاةَ) (18)

پروردگارا! من کسانی از اهل بیت و ذریه خود را در این سرزمین بی آب و گیاه در کنار بیت المقدست اسکان داده ام، برای آنکه اقامه نماز کنند و دینت را بر پا دارند.

آنگاه در ادامه آیه و دعا می گوید:

(فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ) (19)

بارالها! تفضل کن و (در مقابل این خدمت دینی) دل های مردم را به آنان متمایل بنما.

دعای دیگری که خداوند در قرآن مجید آورده از حضرت زکریای پیغمبر می باشد. او در ایام پیری و شکستگی خود و در ایام پیری همسرش به پیشگاه الهی عرض می کند:

(وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا) (20)

و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)؛ و همسرم نازا و عقیم است ، تو از نزد خود جانشینی به من ببخش .  
زکریای پیامبر از خدا می خواهد: خداوندا! من بعد از خود در امر دین تو از کسان و بستگانم خائفم . پروردگارا! در این سنین پیری خودم و همسرم به لطف و کرمت به ما فرزندی عنایت کن که جانشین من شود و مسائل مربوط و متناسب به من را انجام دهد. و خداوند دعای او را مستجاب کرد و حضرت یحیی را به آنها عنایت فرمود. اما دعای سوم که خداوند در قرآن شریف آورده است ؛ دعای حضرت موسی عليه السلام است ؛ موقعی که از طرف پروردگار ماءمور می شود که نزد فرعون برود و او را به دین حق دعوت کند، این امر بزرگ و خطیر الهی را می پذیرد، ولی دعا می کند و عرضه می دارد:

(رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي) (21)

بارالها! تو به من در این کار بزرگ ، شرح صدر عنایت فرما و مشکلات مرا در این راه آسان کن و زبان مرا گویا نما تا آنان سخنان مرا بفهمند و به دین تو متوجه شوند.

اگر توجه داشته باشیم می بینیم که هر سه دعا برای خدا بود و هیچ نفع شخصی در آن وجود نداشت .

آیات دیگری نیز در قرآن شریف هست که خداوند در آنها از دعای پیامبران یاد فرموده و قضایای آنها را نقل نموده است و مقصود ما از ذکر چند آیه ، توضیح این مطلب بود که مسئله دعا نه فقط در دین مقدس اسلام است و نه فقط پیغمبر اسلام ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام خودشان دعا کرده اند، بلکه دعا در ادیان سلف هم مشروعیت داشته و جزء تعالیم الهی بوده و پیامبران خدا و پیشوایان دین هم مشکلات و تمنیات خود را در پیشگاه خدا عرضه می کردند و دعا می نمودند و از او اجابت می خواستند.

چرا دعاها با «ربنا» شروع می شود؟

با مطالعه آیات قرآن مجید مشاهده می شود که اولیا الله اعم از پیامبران و فرشتگان و بندگان صالح خدا به هنگام دعا کردن ، سخن را با «ربنا، رب ، ربی» شروع می کردند. حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید:

(رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا) (22)

پروردگارا! من و همسرم بر خود ستم کردیم .

(رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ) (23)

پروردگارا! من و پدر و مادرم را ببامرز.

حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه می دارد:

(رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ) (24)

پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روزی که حساب برپا می

شود ببخش .

حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید:

(رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ) (25)

پروردگارا! بهره ایی از حکومت به من مرحمت فرما!

حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه می دارد:

(قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ) <sup>(26)</sup>

پروردگارا! به خاطر نعمتی که به من داده ایی پشتیبان مجرمان نخواهم بود.

حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید:

(رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي) <sup>(27)</sup>

خداوندا! حکومتی به من ببخش که شایسته کسی بعد از من نباشد.

حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه می دارد:

(رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ) <sup>(28)</sup>

پروردگارا! بر ما مائده ایی از آسمان فرو فرست .

و پیامبر عظیم الشان اسلام محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به درگاه الهی عرضه می

دارد:

(وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ) <sup>(29)</sup>

پروردگارا! من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم .

و مؤمنان چندین بار این تعبیر را تکرار می کنند، از جمله می گویند:

(رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا) <sup>(30)</sup>

خداوندا! این آسمان ها و زمین پهناور را بیهوده نیافریده ایی .

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که بهترین دعا آن است که از مسئله

ربوبیت پروردگار آغاز شود، درست است که نام مبارک «الله» جامع ترین نام

های خداوند است ، ولی از آنجا که تقاضا از محضر پرلطف او تناسب با مسئله

ربوبیت دارد، ربوبیتی که از نام خداوند از نخستین لحظات وجود انسان آغاز

می شود و تا پایان عمر انسان و بعد از آن ادامه دارد، و انسان را غرق الطاف

الهی می کند، خواندن به این نام در آغاز دعاها از هر نام دیگر مناسب تر و شایسته تر است .

### صلوات بر محمد و آل محمد ﷺ

در اولین جمله ایی که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در دعای مکارم الاخلاق آورده : درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است : اللهم صل علی محمد و آله ؛ این جمله دارای دو وجه می باشد:

وجه اول : دعا مشروعیت دارد، خواه موضوع دعا درود بر پیغمبر اسلام باشد و خواه موضوع آن مسائل و مطالب دیگر که انبیای گذشته نیز این برنامه را داشتند.

اما مسئله درود بر پیغمبر مکرم اسلام در آغاز دعا، مطلب دیگری را هم در بردارد و آن اینکه تمنیات و تقاضاهای مردم به علل متعدد گاهی قابل استجاب است و گاهی هم قابلیت پذیرفتن را ندارد. آنجایی که مقبول درگاه الهی است ، عمل می شود؛ اما آنجایی که مورد قبول واقع نمی شود؛ علل و عوامل متعددی دارد و موانعی بر سر راه آن خواسته ها است که بدان سبب قابل قبول درگاه الهی نمی شود.



## دعاهای مردود

دعاهایی که بر خلاف نظام عالم و قضای قطعی الهی باشد، دعاهای مردود نامیده می شود؛ مثلا اگر کسی دعا کند که: پروردگارا! من همیشه زنده باشم و هرگز از دنیا نروم، دعایش پذیرفتنی نیست، زیرا (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ)؛ هر نفسی مرگ را می چشد.

یا اینکه بگوید: بارالها! جوانی من همیشه ثابت بماند و من هرگز به پیری و فرسودگی مبتلا نشوم.

این دعا نیز قابل عمل و استجابت نخواهد بود، زیرا قضای قطعی الهی این است که انسان از طفولیت به نوجوانی و جوانی، سپس به میان سالی و اگر عمر داشته باشد، به پیری برسد و آن چنان فرسوده شود که تمام قوا و نیروی خود را از دست بدهد و معلومات خود را فراموش کند. این برنامه ها را خداوند به قضای خود مقرر فرموده و در قرآن شریف آورده است.

گاهی افراد از روی عدم توجه و بی علمی دعاهایی می کنند که از نظر حفظ نظام عالم عملی نیست و ائمه معصومین علیهم السلام در مواقعی به افراد تذکر داده اند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که حضرت می فرماید: دعا کننده نگوید:

اللهم لا تحوجنی الی احد من خلقک فانه لیس من احد الا هو محتاج الی الناس بل یقول اللهم لا تحوجنی الی شرار خلقک<sup>(31)</sup>

بارالها! مرا محتاج به هیچیک از مخلوقین خود منما! زیرا انسانی نیست، مگر آنکه به مردم محتاج است. بلکه بگوید: خداوندا مرا به اشرار خلق خود محتاج نکن.

و یا کسی نگوید:

و لایقول اللهم انی اعوذ بک من الفتنه بل یقول من مضلات الفتن (32)

خدایا! از فتنه و امتحان به تو پناه می برم ، زیرا آزمایش مردم قطعی است و حتما همه افراد در زندگی باید مورد آزمایش قرار گیرند، بلکه بگوید: خدایا از آن امتحانی که موجب لغزش می شود و باعث گمراهی و کجروی انسان می گردد به تو پناه می برم .

و باز ایشان توصیه می کنند به اینکه :

و ان لایسال فوق قدره فانه یستحق الحرمان (33)

و هیچ کس از خداوند بالاتر از قدر و منزلت و ارزش خود تقاضا نکند، زیرا چنین انسانی که تقاضای بی مورد و فوق مقدار کند، سزاوار محرومیت است که به آن دعا دست نیابد و آن دعا از او پذیرفته نشود.

در حدیث دیگری امیر بیان امیرالمؤمنان اسدالله الغالب علی بن ابی طالب حضرت علی علیه السلام درباره شخصی که درباره دوست خود دعا می کرد می فرماید:

سمع علیه السلام رجلا یدعو لصاحبه فقال : لاءراک الله مکروها، فقال علیه السلام انما دعوت له بالموت ، ان من عاش فی الدنیا لابد ان یری المکروه (34)

مردی در حضور حضرت درباره دوست خود دعا کرد و گفت : خداوندا! هیچ ناملایم و مکروهی را برای او پیش نیاور و درباره او روا مدار. حضرت که این دعا را شنید به او فرمود: شما برای دوست دعا به مرگ کرده ایی ، یعنی می گویی که خدایا دوستم را از دنیا ببر و به حیات او خاتمه ببخش! زیرا انسان زنده لابد و به ناچار باید به ناملایمات و مکروهات دچار گردد.

این چند نمونه از نحوه دعاهای معصومین علیهم السلام ، روشنگر این حقیقت است که چرا اغلب دعاهایمان مستجاب نمی شود. یک قسمت بی اثر ماندن دعاها مستند به این است که برخلاف نظام آفرینش است . اما علل و عوامل دیگری هم هست که موجب عدم استجاب است و دعا در پیشگاه الهی مورد قبول واقع نمی شود.

در بین تمام دعاها یک دعا که قطعا و جزما همیشه پذیرفته درگاه الهی است ، دعای اللهم صل علی محمد و آل محمد می باشد، این دعا تمنایی است که قطعا پذیرفته درگاه الهی است و هر دعا کننده ایی تقاضای درود برای پیغمبر و آل او کند، خداوند دعای او را مستجاب می کند و به پیغمبرش درود می فرستد.

### فواید صلوات

اینجا بر خود واجب می دانم که چهارده فائده از فواید صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به نیت چهارده معصوم علیهم السلام عرض کنم :

1 - صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، معادل است با تسبیح ، تمجید ، تهلیل و تکبیر .

2 - صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، موجب استجاب دعا می باشد .

3 - صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، موجب حصول رضای حق تعالی است .

4 - صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، موجب آمرزش گناهان است .

5 - صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، موجب راحتی جان کندن است .

6 - صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، موجب ایمنی از خطرات دنیوی است .

7 - صلوات بر محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، موجب ایمنی از عذاب اخروی است .

8 - صلوات بر محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، موجب ثقل میزان یوم القیامه است .

9 - صلوات بر محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، موجب نورانیت صراط آخرت است .

10 - صلوات بر محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، موجب نجات از دوزخ است .

11 - صلوات بر محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، موجب ایمنی از هول قیامت است .

12 - صلوات بر محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، موجب محشوریت با محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است .

13 - صلوات بر محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، موجب دخول در دارالسلام و جنت است .

14 - صلوات بر محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، موجب وجوب شفاعت حضرت ختمی مرتبت است .

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند:

چون نام حضرت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برده شود، بسیار بر آن بزرگوار صلوات بفرستید، زیرا هر کس یک صلوات بر آن حضرت فرستد، خداوند هزار بار در هزار صف از ملائکه بر او صلوات فرستد.

فلذا سفارش شده است که قبل از دعا کردن به رسول مکرم اسلام و اهل بیتش صلوات بفرستید و سپس تقاضا و دعایتان را مطرح کنید، زیرا صلوات بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آلش مورد قبول حتمی است و درخواست دعا کننده هم که در

کنار صلوات به درگاه الهی عرضه می شود، مورد پذیرش حق تعالی واقع می شود. از امام صادق علیه السلام مروی است که می فرماید:

لا يزال الدعاء محجوبا حتى يصلی علی محمد و آل محمد <sup>(35)</sup>

همیشه دعاها در پشت پرده است تا بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم صلوات فرستاده شود (یعنی نمی تواند آزادانه به درگاه الهی راه پیدا کند تا زمانی که مشتمل بر درود به پیغمبر باشد).

وجود نازنین امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می فرماید:

کل دعاء محجوب عن السماء حتى يصلی علی محمد و آله <sup>(36)</sup>

همه دعاها محروم از وصول به مقامات عالیه هستند تا زمانی که درود بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم فرستاده شود.

در روایتی از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

عن ابي عبدالله علیه السلام قال : اذا دعا احدكم فليبدء بالصلواه علی النبی فان الصلواه علی النبی مقبوله و لم یکن الله ليقبل بعض الدعاء و یرد بعضه ؛  
وقتی یکی از شما در پیشگاه الهی دعا می کند، البته تقاضای خود را با صلوات بر پیامبر آغاز کند که درود بر پیامبر مقبول درگاه خداوند است و خداوند چنین نمی کند که دعایی را که شامل چند مطلب است و با صلوات آغاز شده ، قسمتی را بپذیرد و قسمت دیگر آن را رد کند.

و مجددا از امام صادق علیه السلام در شرح کلمه دعا آمده است که می فرماید:

و اءن یختم دعاءه بالصلواه علی محمد و آل محمد <sup>(37)</sup>

در آخر دعا نیز با درود بر پیغمبر صلوات الله علیهم و آل او دعا را خاتمه دهید.

چهارده کلام نورانی از امیر بیان علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد دعا

- 1 - سلاح المؤمن الدعاء <sup>(38)</sup>  
اسلحه مؤمن دعاست .
- 2 - الدعاء مفتاح الرحمه <sup>(39)</sup>  
دعا کلید رحمت و عنایت است .
- 3 - الداعی بلاعمل کالرامی بلاوتر <sup>(40)</sup>  
دعا کننده بدون عمل مانند تیرانداز بدون وتر (زه کمان) است .
- 4 - ادفعوا اءمواج البلاء بالدعاء <sup>(41)</sup>  
موج های بلا را با دعا (از خود) دور سازید.
- 5 - بالدعاء تصرف البلیه <sup>(42)</sup>  
با دعا، بلاها برگردانده می شود.
- 6 - الدعاء سلاح الاءولیاء <sup>(43)</sup>  
دعا اسلحه اولیای خداست .
- 7 - اءعجز الناس من عجز عن الدعاء <sup>(44)</sup>  
عاجزترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد.
- 8 - مالمبتلی الذی قداشتد به البلاء باءحوج الی الدعاء من المعاضی الذی لایاءمن البلاء <sup>(45)</sup>  
آنکه سخت گرفتار بلاست از آن شخص سالمی که از بلا ایمن نیست ، به دعا محتاج تر نمی باشد. (بنابراین همه محتاج دعاییم).
- 9 - خیر الدعاء ما صدر عن صدر تقی ، و قلب تقی <sup>(46)</sup>  
بهترین دعا آن است که از سینه ای پاک و قلبی پرهیزگار برآید.
- 10 - الدعاء ترس المؤمن ، و متی تكثر قرع الباب یفتح لک <sup>(47)</sup>

دعا سپر مؤمن است ، زمانی که درگاه او را زیاد بکوبی برایت گشوده می شود.

11 - لا یقنظنک ان اءبطات علیک الاجابه ، فان العطیه علی قدیر المساءله (48)

اگر دعایت دیر اجابت شد ناامیدت نکند، زیرا عطا و بخشش الهی به اندازه سؤال و درخواست است .

12 - ماکان الله لیفتح علی عبد باب الشکر، و یغلق عنه باب الزیاده ، ولا لیفتح علی عبد باب الدعاء، و یغلق عنه باب الاجابه (49)

چنین نیست که خداوند، باب شکر را بر بنده ایی بگشاید و باب فراوانی را بر او ببندد و چنین هم نیست که باب دعا را بر کسی بگشاید اما باب اجابت را به رویش ببندد.

13 - ان الدعاء بعد المدحه ، فاذا دعوت الله فمجده . قیل له عَلَيْهِ : فکیف نمجد؟ قال عَلَيْهِ تقول : یا من هو اقرب الی من حبل الوریث، یا من یحول بین المرء وقلبه ، یا من هو بالمنظر الاء علی ، یا من لیس کمثله شیء (50)

همانا دعا بعد از مدح (خداوند) باشد، پس هنگامی که خدا را خواندی او را به بزرگی یاد کن . پرسیده شد: چگونه او را تمجید کنیم ؟ فرمود: بگو: ای کسی که به من از رگ گردن نزدیک تری ، ای کسی که بین مرء و قلبش قرار می گیری ، ای کسی که در افق بالای و ای کسی که مانند او چیزی نیست .

14 - ان الله سمیع دعوه المضطهدین (51)

به راستی که خداوند شنونده دعای ستمدیدگان است .

## فصل دوم : ایمان و مراتب آن

عن النبی ﷺ قال :

الایمان ما وقرته القلوب و صدقته الاعمال

رسول گرامی فرموده است : ایمان عبارت از آن است که دل ها آن را با

تعظیم و تکریم فرا گیرد و اعمال مردم آن را گواهی دهد.

سفینه البحار، ج 1، ص 643



## کامل ترین مدارج ایمان

امام سجاد علیه السلام بعد از ذکر صلوات ، اولین درخواستی که از خداوند می کند این است که می گوید:

و بلغ بایمانی اکمل الایمان

بارالها! ایمانم را به کامل ترین مدارج آن برسان .

درباره ایمان سخن بسیار است ، اما بحث و سخن ما این است که اصل ایمان یعنی چه ؟ جمعی از بزرگان می گویند: ایمان از ماده «ءمن» است و آن حالت آرامش و اطمینان خاطر است که در باطن انسان محقق می شود.

ایمان عبارتست از حالت باور معنوی و آرامش نفس ؛ روایتی از امام باقر علیه السلام ، که می فرماید:

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسیده شد از ایمان ، حضرت در پاسخ فرمودند: به راستی خداوند عزوجل ایمان را بر چهار ستون نهاده است : اول بر صبر؛ دوم بر یقین ؛ سوم بر عدالت ؛ و چهارم بر جهاد.

صبر از این میان بر چهار قسم است ؛ 1. شوق ؛ 2. نگرانی ؛ 3. زهد؛ 4. مراقبت . هر کس شوق بهشت دارد، از هوسرانیها خودداری کند و هر که از دوزخ نگران است ، از هر چه حرام است ، رو برگرداند و هر که در دنیا بی رغبت است ، گرفتاری ها بر او آسان است و هر که مراقب مرگ است ، به کارهای خوب شتابد؛

اما یقین نیز بر چهار قسم است : 1. هوش تیز؛ 2. سنجش درست آینده ؛ 3. فهم عبرت ؛ 4. توجه به روش پیشینیان ؛ هر کس هوش تیز دارد، سنجش درست را می فهمد و هر کس نسبت به آینده سنجش درستی دارد، عبرت گیرد

و هر کس عبرت گیرد، روش گذشتگان را بشناسد و هر کس روش گذشتگان را بشناسد، گویا با آنان زندگی کرده است و رهبری شود به آنچه درست باشد و نگاه کند هر که نجات یافته ، به چه وسیله نجات یافته و هر کس هلاک شده ، برای چه هلاک شده و همانا خدا هر کس را هلاک کرده برای گناه او بوده است و هر کس را که نجات داده ، برای طاعت او نجات بخشیده است .

و اما عدالت نیز بر چهار قسم می باشد: 1. فهم عمیق ؛ 2. موج دانش ؛ 3. شکوفه حکم ؛ 4. بستن برداری ؛ هر کس بفهمد همه علم را، می تواند تفسیر کند و هر کس بداند و علم داشته باشد، دستورهای صدور حکم را بشناسد، و هر کس بردبار باشد، در کار خود کوتاهی نکند و میان مردم ستوده زندگی کند. و اما جهاد نیز بر چهار قسم می باشد: 1. جهاد بر امر بر معروف ؛ 2. جهاد بر نهی از منکر؛ 3 جهاد و پایداری در جبهه ها؛ 4. جهاد بر بغض فاسقان ؛ هر کس که امر به معروف کند، پشت مؤمن را نیرو بخشید و هر کس نهی از منکر کند، بینی منافق را به خاک مالیده است و از نیرنگش آسوده شود و هر کس در جبهه ها مراقب باشد، آنچه به عهده دارد انجام دهد و هر کس که فاسقان را دشمن دارد، برای خدا خشم کند، این است ایمان و ستون ها و اقسام آن<sup>(52)</sup>.

## جواب یک سؤال

آیا ایمان عقد قلبی صرف است و بس؟ یا اینکه متضمن اقرار و شهادت به زبان و عمل به وسیله بدن نیز هست؟ پاسخ: به اعتقاد عده ایی از بزرگان، ایمان فقط عقیده قلبی است و بس! و شهادت به زبان و عمل به بدن از شرایط ایمان نیست و این گروه به آیاتی استشهاد می کنند:

(كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) <sup>(53)</sup>

ایمان را در دل‌های آنان نوشته است .

و همچنین متمسک شده اند به آیه شریفه که می فرماید:

(قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا ۗ قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) <sup>(54)</sup>

کسانی از اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم ، بگو ایمان نیاوردید، بلکه اسلام آوردید و هنوز ایمان در دل‌های شما داخل نشده است .

در مقابل این ها کسانی هستند که می گویند: ایمان هم عقد قلب است و هم اقرار به لسان! و استشهاد نمودند به آیه شریفه که می فرماید:

(وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا) <sup>(55)</sup>

و با آنکه پیش نفس خود به یقین دانستند (معجزه خداست) باز از کبر و نخوت و ستمگری انکار آن کردند.

معجزات حضرت موسی را دیدند و در دل یقین داشتند که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیغمبر خداست ، اما به زبان انکار کردند.

پس معلوم می شود اگر انسان در دل به نبوت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ یقین داشته باشد، اما آن را به زبان نیاورد، ایمان نیاورده است .

یا بر فرض مثال ، داستان ابلیس در جریان سجده کردن بر حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ ، از آیات استفاده می شود که او به خدا ایمان داشت ؛ آن چنان ایمانی که در صف فرشتگانش قرار داشت و آن را هم به زبان بیان می نمود و حتی در مواقعی نام حضرت حق را با احترام بسیار بر زبان جاری می کرد تا جایی که وقتی مطرود درگاه الهی شد و از قضیه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ رنجیده خاطر شد گفت :

(فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) <sup>(56)</sup>

به عزت و جلال تو قسم که خلق را تمام گمراه خواهم کرد. آنقدر در مقام بیان به خداوند احترام کرد که به عزت او قسم یاد نمود. اما این شیطانی که ایمان باطنی دارد و به زبان هم اقرار می کند، در مقام عمل و اطاعت از فرمان الهی سرکشی کرد و طغیان نمود و از امر خداوند روی گردان شد؛ آن جایی که خداوند به فرشتگان فرمود آدم را سجده کنند.

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) <sup>(57)</sup>

و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند مگر شیطان که ابا کرد و تکبر ورزید و از فرقه کافران گردید. ابلیس از اطاعت امر الهی ابا کرد و در مقابل فرمان الهی استکبار نمود و زیر بار اطاعت از فرمان خالق جهان نرفت و خداوند تصریح می کند به اینکه ابلیس با این عمل به کفر گرایید و تمام اعمال گذشته اش بر باد رفت . پس بنا بر فرموده امیرالمؤمنین حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ :

الایمان معرفه بالقلب و قول باللسان و عمل بالارکان <sup>(58)</sup>

ایمان عبارتست از: معرفت قلبی و عقیده باطنی و همچنین گفتاری است به زبان و عملی به ارکان و جوارح .

ایمان تنها لفظ و حرف جاری بر زبان نیست ، بلکه حقیقت ایمان ، اول معرفت و شناسایی خداست به قلب و به باطن ذات که : قلب المؤمن عرش الرحمان<sup>(59)</sup> و این آن است که خدا را با قلب مشاهده می کند.

پس ایمان ، اول معرفت و شهود است به چشم قلب و مطابق قلب بر زبان نیز جاری می شود تا خلق را هم به ایمان دعوت کند که اگر زبان با قلب مطابق شود، سخن مؤثر خواهد افتاد.

الكلمه اذا خرجت من القلب وقعت في القلب و اذا خرجت من اللسان لم تجاوز الاذان<sup>(60)</sup>

سخن کز دل برون آید لاجرم بر دل نشیند، و اگر به زبان تنها بود از گوش تجاوز نمی کند.

و آنگاه که قلب و زبان مطابق شد؛ باز عمل به ارکان هم شرط ایمان است . یعنی با مطابقت قلب و زبان ، عمل نیکی هم که به جسم یا به مال او مربوط است لازم است ، مانند: نماز، روزه ، انفاق مال و جهاد در راه خدا، تا به مقام ایمان ، راستی و حقیقت ، نائل شود.

اگر ایمان در قلب نبود، منافق است و اگر در قلب بود، ولی در زبان و در عمل و در ارکان نبود، مؤمن است ، اما فاسق و مقامش در ایمان ضعیف است . از وجود نازنین امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام درباره اینکه آیا ایمان قول همراه با عمل است یا قول است بدون عمل ، سؤال شد. حضرت در پاسخ فرمود: تمام ایمان عمل است و اقرار قسمتی از آن است که از طرف خدا واجب شده است . آنگاه فرمود: پس از آنکه نبی مکرم اسلام در نماز از بیت المقدس متوجه کعبه شد و قبله تغییر کرد، مسلمانان گفتند: یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وضع ما در نمازهایی که به

طرف بیت المقدس خوانده ایم چه می شود و همچنین وضع گذشتگان ما که نمازهایشان را به سوی بیت المقدس خوانده اند چه می شود؟ این آیه نازل شد:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ) <sup>(61)</sup>

خداوند ایمان شما را ضایع نمی کند.

آنگاه حضرت فرمود: پروردگار نماز را ایمان خوانده است .

پس نتیجه بحث این شد که ایمان ، مجموعه عقد قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح می باشد. ان شاء الله خداوند همه ما را جزء مؤمنین درگاه خودش قرار بدهد. (آمین)

#### جواب دو سؤال

ممکن است دو سؤال در اینجا مطرح شود:

اول اینکه : فرق بین ایمان و اسلام چیست ؟

دوم اینکه : درجات ایمان چیست ؟

امام صادق علیه السلام رساله ای خطاب به اصحاب خود نوشته اند که تمام آن نقل شده و در ضمن آن این جمله آمده است :

و اعلموا ان الاسلام هو التسليم و التسليم هو الاسلام ، فمن سلم فقد اسلم و

من لم يسلم فلا اسلام له <sup>(62)</sup>

بدانید که اسلام عبارتست از تسلیم و تسلیم نیز اسلام است ، پس کسی که (از صمیم دل) تسلیم خدا شد، او اسلام واقعی دارد و آن کس که تسلیم نشود، دارای اسلام واقعی نیست .

بنابراین اسلام قبل از ایمان ، تسلیم ظاهری است و ارزش معنوی ندارد. اما تسلیم بعد از ایمان یکی از بهترین و عالی ترین نشانه های ایمان واقعی می باشد.

اما راجع به گروه اول که اسلام قبل از ایمان دارند، قرآن می فرماید:  
(قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا ۗ قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) (63)

اما درباره گروه دوم که اسلام آنها بعد از ایمان است ، قرآن می فرماید:  
(وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ) (64)  
دین و آیین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد.

کدام مسلمانی دینش بهتر است از آن انسان شریفی که ذات خود را تسلیم خداوند سبحان (سبحانه و تعالی) نموده و به تمام معنا مطیع حضرت حق باشد و در مقام عمل محسن و نیکوکار گردد؟!

از امام صادق علیه السلام روایت است که می فرماید:

ان الاسلام قبل الایمان و علیه یتوارثون و یتناکحون و الایمان علیه یتابون (65)  
اسلام قبل از ایمان است و به اسلام بین مردم مسلمان توارث برقرار می شود (یعنی از یکدیگر ارث می برند) و امر ازدواج واقع می شود و به طور خلاصه ظواهر جامعه بر اساس اسلام است .

اما در ادامه روایت حضرت می فرماید: و علیه یتابون ؛ اما بر اساس ایمان واقعی و عقد قلبی و تسلیم بر اثر ایمان ، ثواب الهی و اجر خداوند به آنان می رسد.

ممکن است کسی بپرسد: آنان که ایمان واقعی و قلبی به دین نداشتند، چرا اسلام آوردند و از چه رو در مقابل مسلمین تسلیم شدند؟ در پاسخ می توان گفت : تسلیم این گروه ممکن است دو علت داشته باشد: 1. ترس ؛ 2. طمع ، اما ترس از این نظر که اگر در صف مشرکین و کفار باقی بمانند، ممکن است جنگی پیش آید و ناچار شوند به نفع کفار بجنگند و بر اثر حملات قوی و نیرومند

سربازان اسلام کشته و یا اسیر گردند. اما طمع ، از آن جهت که می دیدند ریشه دولت اسلام ثابت گردیده و بیت المالی وجود دارد و پیروان پیامبر درآمدها و منافی در این دولت دارند، گاهی از بیت المال استفاده می کنند و موقعی هم از غنائم جنگ بهره می برند، پس اگر اینان بروند و به ظاهر قبول اسلام کنند، پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آنان را قبول می کند و از منافع و درآمدهایی که عاید مسلمانان می گردد، بهره مند می شوند.

اینان به ظاهر مسلمان بودند و در باطن دشمن اسلام و مسلمین . قرآن کریم این گروه را به منافق تعبیر می کند و می فرماید:

(وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ) (66)

این ها وقتی به مسلمانان و مؤمنین می رسند، می گویند: که ما ایمان آوردیم ، اما وقتی با شیاطین خود خلوت می کنند، می گویند: که ما همچنان با شما هستیم و مسلمانان را مسخره می کنیم .

پس اولین تفاوت بین ایمان و اسلام آن است که : مؤمنین در مقام اول دارای عقد قلبی و اطمینان خاطرند و در مقام دوم ، آن را به زبان اظهار می دارند؛ اما منافقین ، عقد قلبی ندارند و به اسلام و کتاب الهی معتقد نیستند، بلکه به ظاهر و به منظور جلب منفعت یا دفع ضرر پیش آمده قبول اسلام می کنند تا از قتل و اسارت مصون و محفوظ بمانند و از منافع بیت المال و غنائم جنگی بهره مند گردند.

اما تفاوت دوم : در مکتب پیامبران الهی ، مؤمن واقعی کسی است که به تمام آنچه از طرف خداوند نازل شده ایمان بیاورد و عملاً طبق آن رفتار نماید. اما گاهی اوقات اتفاق می افتد که بعضی از افراد در مقابل پیغمبر خودشان چنین نبودند و به جمیع ما انزل الله ؛ ایمان نمی آوردند، یا اینکه بعضی را می پذیرفتند



و بعض دیگر را رد می کردند. قرآن شریف این مطلب را در دو مورد متذکر می شود: اول ، در کارهای ناروا و عهدشکنی هایی که بنی اسرائیل نموده بودند:

(أَفْتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ) <sup>(67)</sup>

آیا به قسمتی از کتاب الهی ایمان می آورید و به بعض دیگر کافر می شوید؟  
دوم ، درباره مسلمانان اخلاص گراست که خداوند می فرماید:

(وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا) <sup>(68)</sup>

اینان می گویند: ما به پاره ایی از آنچه بر پیغمبر نازل شده ایمان داریم و به قسمت های دیگر ایمان نداریم .

این گروه که در صدر اسلام بودند، اکنون نیز وجود دارند؛ اینان نیز مسلمانند ولی فاقد ایمان هستند.

ارزش مهم برای آن تسلیمی است که یک نفر آگاهانه به خداوند و تعالیم الهی داشته باشد و از صمیم قلب بجوشد و وقتی چنین حالتی پیدا شد، آن وقت بی قید و شرط مطیع اوامر الهی می گردد؛ به عنوان مثال :

عبدالله بن اءبی یعفر صحابه امام صادق علیه السلام است که به حضرت عرض می کند: اگر شما اناری را به دو نیم کنید و بفرمایید که : نیم آن حلال و نیم دیگر آن حرام است ، من بی قید و شرط می پذیرم .

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

لا ایمان افضل من الاستسلام <sup>(69)</sup>

ایمانی نیکوتر از تسلیم فرمان خدا بودن نیست . (نیکوتر از مقام تسلیم در درجات ایمان و مقامات عرفان مقامی نیست).

وجود نازنین علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید:

واعلموا ان راس طاعه الله سبحانه التسليم لما عقلناه و ما لم نعقل <sup>(70)</sup>

سرآمد تمام شرایط اطاعت و فرمانبرداری از خداوند این است که ، ما تسلیم بی قید و شرط خداوند باشیم ؛ چه در اموری که عقل ما آنها را درک می کند و چه آن اموری که عقل ما به عمق آنها راه ندارد و حقیقت آن را نمی تواند درک کند.

برای آنکه معنای تسلیم و اطاعت بی چون و چرا در اموری که حاوی مصلحت است بهتر روشن شود، حضرت محمد ﷺ در این مورد می فرماید:  
یا عباد الله ! انتم كالمرضى و رب العالمين كالطبيب فصلاح المرضى فيما يعلمه الطبيب و تدبيره به لا فيما يشتهي المريض و يقترحه ، الا فسلموا الله امره تكونوا من الفائزين (71)

ای بندگان خدا! شما همانند بیماران هستید و خداوند همانند طبیب معالج ، صلاح مریض ها در آن چیزی است که طبیب می داند و تدبیر درمان خود را بر آن استوار می سازد، نه آن چیزی که هوای نفس مریض طلب می کند و خواهش غریزی خود را درخواست می کند. پس تسلیم امر خداوند باشید تا به فوز و پیروزی موفق گردید و از خطرات و مهالک نجات یابید.

مریض که به طور طبیعی دارای حب ذات و عشق به زندگی است ، برای اینکه خود را از گرفتاری بیماری برهاند و درد خود را درمان کند، بی قید و شرط خود را تسلیم طبیب می کند و با تمام وجود، مطیع فرمان او می شود؛ اگر مثلا نیاز به جراحی دارد و باید عضوی از اعضای او عمل شود، خود را کاملا در اختیار طبیب قرار می دهد و هر چه بگوید عمل می کند، چون می داند دستور طبیب به صلاح اوست . روز عمل که فرا می رسد، با میل و رغبت روی تخت جراحی می خوابد، با اینکه در دل مضطرب است ، اما یک قدم از اطاعت طبیب سرباز نمی زند و به آنچه پزشک می گوید عمل می کند.

بعد از عمل باز هم مطیع مطلق پزشک است و هرچه بگوید اطاعت می کند و تمام داروها را طبق دستور پزشک مرتب و سر وقت می خورد، به امید اینکه در پی این اطاعت ها به سلامتی نایل گردد و بیماری اش درمان شود.

این است مقام تسلیم و رضای یک بیمار در مقابل طیب ، رسول مکرم اسلام ﷺ می فرماید: مردم ! شما مانند مریض هستید و خداوند مانند طیب ؛ همان طوری که بیمار از پزشک معالج خود بدون چون و چرا اطاعت می کند، انسان های با ایمان هم باید بدون چون و چرا از امر الهی اطاعت کنند و تسلیم فرامین الهی باشند تا به صلاح و سعادت برسند.

با توجه به اینکه مریض می داند پزشک معالج با اینکه درس خوانده و انسان دارای فضیلتی است و کوچک ترین انحرافی را (عمدا از مسیر علم پزشکی) مرتکب نمی شود، باز در عمق جان احتمال می دهد که در این مورد اشتباه کرده باشد و در نتیجه بیمار به آن مصلحتی که باید برسد دست نیابد؛ اما مؤمنین واقعی در اوامر الهی چنین احتمالاتی را نمی دهند و می دانند که خداوند به تمام حقایق آگاه است و یقین دارند که تمام مصلحت های مردم را می داند و مطمئن هستند که خداوند طالب سعادت انسانها و تعالی و تکامل آنان است ، فلذا با اطمینان خاطر تسلیم امر الهی می شوند و بی چون و چرا اوامرش را اطاعت می کنند و در نتیجه به سعادت ابدی و کمال واقعی نایل می گردند.

پس تسلیم قبل از ایمان ناشی از ترس است ، یا طمع . اما تسلیم بعد از ایمان ناشی از معرفت خداوند و به منظور نیل به صلاح و سعادت است و گردن نهادن به اوامر الهی است .

در کتاب اصول کافی روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است به این

مضمون :

ابو عمرو زبیری می گوید: خدمت حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شرفیاب شدم ،  
عرضه داشتم : ای دانا! مرا خبر بده که کدام عمل نزد خداوند برتر است ؟  
فرمود: آنچه خدا چیزی را بدون آن نمی پذیرد. گفتم : آن چیست ؟ فرمود:  
ایمان به خدا که جز او سزاوار پرستشی نیست ، از همه اعمال بالاتر است و از  
همه شریفتر، و در بهره مندی آدمی از آن از همه عالی تر... فرمود: ایمان حالت  
ها و درجه ها و مرتبه هایی دارد: گونه ایی از آن تمام تمام است و گونه ای  
ناقص که نقص آن آشکار است و گونه ای برجسته که رجحان و برجستگی زیاد  
دارد.

گفتم : آیا ایمان هم تمام و ناقص و زاید دارد؟ فرمود: بله .

گفتم : چگونه چنین می شود؟ فرمود: برای آنکه خدا ایمان را بر اندام های  
فرزندان آدم واجب نموده است و آن را بر آن پخش کرده است و برای هر یک  
بخشی قرار داده است .

پس هیچ اندام و عضوی نیست جز اینکه برای آن ایمانی است و در ایمان به  
کاری مأمور است .

ایمان و عمل دل : ایمانی که خدا بر قلب واجب کرده است اعتراف ، شناخت  
اعتقاد، رضا و تسلیم است به اینکه خدایی جز الله نیست ، او یگانه است و بی  
شریک ، و سزاوار پرستش ، و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بنده و فرستاده اوست و اقرار کردن  
به همه پیامبران و کتاب هایی که از جانب خدا آمده است .

پس مأموریت قلب اقرار و معرفت است ، که راعس ایمان است .

ایمان و عمل زبان : خدا بر زبان واجب کرده که آنچه را قلب به آن معتقد و  
معترف است ، بگوید و ابراز نماید، چنان که خداوند می فرماید:

(وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) (72)

با مردمان سخن نیکو بگویید،

و این عملی است که خدا بر زبان واجب نموده است .

ایمان و عمل گوش : خداوند بر گوش واجب نموده که از گوش دادن به آنچه خدا حرام کرده است ، خودداری و اجتناب کنند و از آنچه که خداوند نهی نموده است ، دوری نمایند؛ مثلاً می فرماید:

(وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا) <sup>(73)</sup>

چون به لغو برخورد می نمایند، از آن بزرگوارانه می گذرند.

این عمل و ایمان گوش است .

ایمان و عمل چشم : خداوند بر چشم واجب کرده که آنچه دیدنش را حرام نموده است ، ننگرد و این عمل و ایمان چشم است ، که خداوند می فرماید:

(قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ) <sup>(74)</sup>

به مؤمنان بگو که چشم های خود را فرو گیرند و فروج خویش را نگاه دارند.

ایمان و عمل دست : بر دست ها واجب نموده است که آدمی با آنها آنچه خدا حرام کرده است را انجام ندهد و مقرر داشته است تا برای صدقه دادن و صله رحم و جهاد در راه خدا و پاکیزه کردن بدن برای نماز به کار افتد. چنانکه می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ) <sup>(75)</sup>

ای مؤمنان ! چون خواهید به نماز بایستید، رو و دست های خود را تا آرنج بشویید و سر و پاهای خود را تا برآمدگی پا مسح نمایید.

و این است عمل و ایمان دست .

ایمان و عمل پا: بر پاها واجب کرد که با آنها در راه نافرمانی خدا قدم بر ندارد و فقط برای رضای خداوند گام بردارند؛ چنانکه در قرآن مجید آمده است که :

(وَلَا تَمْشِي فِي الْأَرْضِ مَرَحًا) (76)

به کبر و ناز در زمین راه مرو.

ایمان و عمل چهره : و بر چهره سجده کردن برای خدا در شب و روز در هنگام نماز واجب است ، این است که خداوند فرموده است :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (77)

ای ایمان آورندگان! رکوع و سجود کنید و پروردگار خود را بپرستید و کار نیکو کنید، شاید رستگار شوید.

و این رکوع و سجود، فریضه ایی جامع برای صورت ، دست و پا می باشد. پس هر کسی خداوند سبحان را با اندام های نگاه داشته شده از گناه ملاقات نماید و هر اندام آنچه را که خداوند بر او واجب کرده است به انجام رسانیده باشد، چنین کسی با ایمان کامل خداوند را ملاقات می نماید و از فردوسیان خواهد بود، اما اگر کسی در بخشی از این وظایف خیانت و یا کوتاهی کرده باشد، با ایمان ناقص با خداوند رو به رو خواهد شد.

ایمان کامل سبب ورود اهل ایمان به بهشت می شود و زیادتی و برتری مراتب ایمان باعث تفاوت درجات مؤمنان در نزد خداوند می گردد؛ اما ایمان ناقص و ناچیز موجبات دخول و خلود در دوزخ را فراهم می نماید.

## ایمان سبب محبوبیت

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) (78)

کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دادند، خداوند رحمان محبت آنان را در دلها می افکند.

بعضی از مفسران ، این آیه را مخصوص امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و بعضی شامل مؤمنان دانسته اند.

بعضی گفته اند: منظور این است که خداوند محبت آنان را در دلهای دشمنانشان می افکند و این محبت رشته ایی می شود در گردنشان که آنها را به سوی ایمان می کشاند.

بعضی دیگر آن را به معنی محبت مؤمنان نسبت به یکدیگر در آخرت دانسته اند و می گویند: آنها آن چنان به یکدیگر علاقه پیدا می کنند که از دیدار هم برترین شادی و سرور به آنان دست می دهد.

البته همه این مفهوم ها در آیه جمع شده است ، ولی نکته اصلی این است که ایمان و عمل صالح ، جاذبه و کشش فوق العاده ایی دارد، اعتقاد به یگانگی خداوند و دعوت پیامبران الهی که بازتابش در فکر، گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالیه انسانی ، تقوا، پاکی ، درستی ، امانت ، شجاعت ، ایثار، و گذشت تجلی می یابد، باعث می شود افراد ناپاک و آلوده هم از وجود و دیدار انسان های پاک لذت می برند، البته این نخستین پاداشی است که خداوند به مؤمنان و صالحان می دهد که دامنه اش از دنیا به سرای دیگر کشیده می شود.

وجود نازنین پیغمبر خاتم محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: هنگامی که خداوند کسی از بندگانش را دوست بدارد به فرشته بزرگش جبرئیل می گوید:

من فلانی را دوست دارم ، شما نیز او را دوست داشته باشید، جبرئیل او را دوست خواهد داشت و سپس در آسمان ها ندا می دهد که : ای اهل آسمان ! فلانی را دوست بدارید، چونکه خداوند او را دوست دارد و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست می دارند و سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می شود.

این حدیث پرمعنا نشان می دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی و شعاع محبوبیت حاصل از آن پهنه آفرینش را فرا می گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، و مؤمنین حقیقی نزد همه اهل آسمانها محبوبند و این محبت در قلوب انسانهایی که در زمین هستند پرتوافکن می شود و چه لذتی از این بالاتر که انسان احساس کند محبوب همه بندگان و نیکان عالم هستی است ؟



## درجات و مراتب ایمان

امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرضه می دارد:  
بارالها! ایمان مرا به کامل ترین مدارج آن برسان! برای آنکه کامل ترین  
مراتب و درجات آن را بشناسیم .

لازم است در روایاتی که از اولیای گرامی اسلام راجع به کمال ایمان رسیده ،  
دقت نماییم تا به وسیله آن بتوانیم به بالاترین مراتب ایمان دست پیدا کنیم .

وجود نازنین پیغمبر خاتم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله می فرماید:  
ثلاثه من کن فیہ یستکمل الایمان : رجل لایخاف فی الله لومه لائم و لایرائی  
بشیء من عمله و اذا عرض علیه امران ، احدهما للدنیا و الآخر للآخره اختار  
امر الآخره علی الدنیا <sup>(79)</sup>

سه چیز است که اگر در کسی باشد، ایمان خود را کامل نموده است :  
اول ، آن مردی که در راه خدا و برای اعلائی حق از ملامت هیچ ملامت  
کننده ایی نترسد. دوم ، آنکه اعمال خود را به ریا آلوده نکند. سوم ، وقتی دو  
امر به او عارض شد که یکی مربوط به دنیاست و دیگری مربوط به آخرت ، آن  
را که مربوط به آخرت است برگزیند و بر امر دنیا مقدم دارد.

در روایتی از حضرت باقر علیه السلام است که می فرماید:  
ثلاث من کن فیہ استکمل الایمان : من اذا رضی لم یدخله رضاه فی الباطل و  
اذا غضب لم یخرجه غضبه من الحق و من اذا قدر لم یتعاط ما لیس له <sup>(80)</sup>

سه چیز است که اگر در کسی باشد، ایمان خود را کامل نموده است :  
انسانی که چون به امری راضی شد، رضای او، او را در باطل وارد نکند.  
وقتی خشمگین گردید، خشم ، او را از حق منحرف نکند.

و زمانی که قدرت پیدا کرد، به چیزی که شایسته او نیست دست نگشاید.  
شخصی به رسول خدا ﷺ عرض کرد: دوست دارم ایمانم کامل شود؛  
حضرت فرمود: اخلاق خود را نیکو و پسندیده کن ، که بر اثر این عمل ایمانت  
کامل می شود.

ان اکمل المومنین ایمانا احسنهم خلقا (81)

با ایمان ترین مردم خوش اخلاق ترین آنهاست .  
ان شاء الله همه ما بتوانیم با عنایت پروردگار عالم به دین و ایمان خودمان  
عمق ببخشیم و پیرو واقعی امامان معصوم علیهم السلام باشیم .

### ایمان کامل و ارزش یقین

راه رسیدن به ایمان کامل چیست ؟ و یقین در اسلام چقدر ارزش و منزلت  
دارد؟

ما معتقدیم که مطالعه در آیات الهی و دقت در نظام آفرینش ما را به وجود  
خداوند علیم و حکیم رهنمون می سازد؛ ولی باید توجه داشت که تنها با اعتقاد  
به وجود خداوند، ایمان ما کامل نمی شود؛ بلکه لازم است اندیشه و افکار ما و  
همچنین گفتار و رفتار ما نیز بر وفق رضای حضرت حق باشد، تا به مقام شامخ  
ایمان برسیم .

پس برای شناخت رضای او باید نسبت به تمام آنچه رسول گرامی اش از راه  
وحی الهی فرا گرفته و به مردم ابلاغ نموده است ، اعتقاد قلبی داشته باشیم و بر  
طبق آن عمل کنیم .

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جای دیگر می فرماید:

ثلاث من كن فيه فقد اكمل الايمان : العدل فى الغضب و الرضا، و الاقتصاد فى  
الفقر و الغنى ، و اعتدال الخوف و الرجا (82)

سه وصف در انسان دليل كمال ايمان است : يكي آنكه غضب و خوشنودى ،  
او را از عدالت بيرون نبرد؛ دوم آنكه در حال فقر و غنا اقتصاد و ميانه روى را  
رعایت نماید و سوم اينكه خوف و اميدوارى اش از خدا معتدل و مساوى باشد.  
توضيح بيشتر اينكه : ايمان انسان زمانى كامل مى شود كه :

اولا: با خلق اگر دوست و يا دشمن است ، حب و بغض شخصى نداشته باشد  
و ملكه عدالت و انصاف را حفظ كند كه جور به دشمن و طرفدارى از دوست به  
حكم هواى نفس ، نقص ايمان و خلاف وجدان و دور از طريق خداپرستى است

ثانيا: در حال فقر و غنا معتدل باشد؛ نه فقر او را به دنائت بيافكند و نه غنا و  
ثروت او را به اسراف و عياشى و شهوترانى كشاند.

و ثالثا: خوف و اميدش با خدا مساوى باشد، نه خوفش از اميدش افزون  
باشد و نه اميدش از خوفش کمتر، كه اگر خوفش کمتر از اميدوارى به خدا شد،  
چه بسا نفس جرات پيدا مى كند خصوصا در دوران جوانى كه شهوت و غضب  
قوى است و تجرى نفس و تمسك به قول معروف خدا ارحم الراحمين است و  
عفو خدا بيشتر از جرم ماست او را به ورطه عصيان و گناه مى كشاند.

و اگر خوفش بيشتر از اميد باشد، چه بسا نفس از راه شدت خوف او را از  
توجه به رحمت واسع الهى غافل مى كند و به حال نااميدى و ياءس از رحمت  
الهى - كه بزرگ ترين گناه است - مى كشاند؛ در صورتى كه اميد به رحمت  
الهى موجب شوق و رغبت به كار نيكو مى گردد و روح انسان را شاد مى كند.

پس باید اهل ایمان در خوف و رجاء اعتدال داشته باشند. در روایتی وارد است که رسول مکرم اسلام ﷺ می فرماید:

لا يكمل عبد الايمان بالله ، حتى يكون فيه خمس خصال : التوكل على الله ، و التفويض [الامور] الى الله ، و التسليم لامر الله ، و الرضا بقضاء الله ، و الصبر على بلاء الله ؛ و ابغض في الله ، و اعطى الله ، و منع الله ، فقد استكمل الايمان <sup>(83)</sup>

ایمان بنده به خدا کامل نمی شود، مگر اینکه در او پنج خصلت باشد: توکل بر خدا، واگذاری امور به خدا، تسلیم در برابر مقدرات خدا، رضایت به قضای خدا، شکیبایی بر آزمایش خدا؛ چرا که هر کس دوستی و دشمنی اش و عطا و منع عطای اش ، خدایی باشد، ایمان را کامل کرده است .

پیامبر عظیم الشان اسلام در این حدیث ، مراتب کمال ایمان را بیان می فرماید و علمای اخلاق نیز، در مراحل سیر و سلوک این مراتب و مراحل را مطرح کرده اند.

چهارده کلام نورانی از امیر بیان عليه السلام

#### 1 - الايمان اءمان <sup>(84)</sup>

ایمان به خدا، امان از نگرانی هاست .

#### 2 - النجاه مع الايمان <sup>(85)</sup>

نجات ، در پرتو ایمان است .

#### 3 - بالايمن تكون النجاه <sup>(86)</sup>

در سایه ایمان ، نجات و رستگاری است .

#### 4 - ثمره الايمان الفوز عندالله

ثمره ایمان ، رستگاری در پیشگاه خداوند است .

- 5 - فرض الله الايمان تطهيرا من الشرك <sup>(87)</sup>  
 خداوند برای پاکیزگی دل ها از زنگار شرک ، ایمان را واجب کرده است .
- 6 - شرف المؤمن ايمانه ، و عزه بطاعته <sup>(88)</sup>  
 شرافت مؤمن به ایمان او، و عزت و بزرگی اش به اطاعت و فرمانبرداری او  
 از خداوند متعال است .
- 7 - زين الايمان طهاره السرائر، و حسن العمل في الظاهر <sup>(89)</sup>  
 زینت ایمان به پاکیزگی باطن ها و کار نیک در ظاهر است .
- 8 - لا ايمان كالحياء و الصبر <sup>(90)</sup>  
 هیچ ایمانی مانند حیا و صبر نیست .
- 9 - سوسوا ايمانكم بالصدقه <sup>(91)</sup>  
 ایمانتان را با صدقه دادن پاس دارید.
- 10 - ثلاث من كنوز الايمان : كتمان المصيبة ، و الصدقه و المرض <sup>(92)</sup>  
 سه چیز از گنج های ایمان است : پنهان ساختن مصیبت ، صدقه پنهان و  
 مخفی کردن بیماری .
- 11 - صدق الايمان و صنائع الاحسان من اءفضل الذخائر <sup>(93)</sup>  
 از بهترین اندوخته ها، ایمان راستین و به کار بستن خوبی هاست .
- 12 - سئل عن الايمان ؟ فقال : الايمان على اربع دعائم : على الصبر، و  
 اليقين ، و العدل ، و الجهاد <sup>(94)</sup>
- درباره ایمان سؤال شد، حضرت فرمود: ایمان بر چهار پایه استوار است :  
 صبر، یقین ، عدالت و پیکار در راه خدا.
- 13 - الايمان سبيل اءبلج المنهاج ، اءنور السراج ، فبالايمان يستدل على  
 الصالحات ، و بالصالحات يستدل على الايمان ، و بالايمان يعمر العلم <sup>(95)</sup>

ایمان ، روشن ترین راه و نورانی ترین چراغ است ، پس انسان در پرتو ایمان به سوی اعمال شایسته راهنمایی می شود و با اعمال شایسته به ایمان استدلال می شود، و با ایمان ، کاخ علم و دانش آباد می گردد.

14 - الایمان شجره : اءصلها الیقین ، و فرعها التقی ، ونورها الحیاء، و ثمرها

السخاء<sup>(96)</sup>

ایمان درختی است که ریشه اش یقین و شاخه اش تقوا و شکوفه اش شرم و حیاء و میوه اش بخشندگی و سخاوت است .

## فصل سوم : توکل و مراتب آن

قال الله تعالى :

(وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَتَصْصِرَنَّ عَلَيْنَا مَا آدَبْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ)

و چرا بر خدا توکل نکنیم ، با اینکه ما را به راههای (سعادت) رهبری کرده است؟! و ما بطور مسلم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از رسالت خویش بر نمی داریم). و توکل کنندگان ، باید فقط بر خدا توکل کنند.

### توکل به خدا

اولین مرحله دعا توکل به خداست ؛ در حقیقت مؤمن می گوید: چون به علم و قدرت ، رحمانیت و رحیمیت او ایمان و علم دارم ، او را در کارها وکیل خود قرار می دهم ؛ در دعای روز دهم ماه مبارک رمضان می خوانیم :

اللهم اجعلني فيه من المتوكلين عليك

خدایا! در این روز مرا از توکل کنندگان بر خودت قرار بده .

قرآن مجید در موارد متعددی توکل را از ویژگی های افراد با ایمان می داند

و می فرماید:

(وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) <sup>(97)</sup>

بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید.

امیرالمؤمنین عليه السلام می فرماید:

من وثق بالله توکل عليه <sup>(98)</sup>

هر کس به خدا وثوق و یقین دارد، بر او در کارها توکل می کند.

## توکل چیست ؟

پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تفسیر توکل را از جبرئیل سؤال کرد، جبرئیل در جواب ایشان عرض کرد:

معنای توکل این است که انسان یقین کند به اینکه سود و زیان و بخشش و حرمان به دست مردم نیست و باید از آنها ناامید بود و اگر بنده ایی به این مرتبه از معرفت برسد که جز برای خدا کاری نکند و جز او به کسی امیدوار نباشد و از غیر او نهراسد و از غیر خدا از کسی چشم داشت نداشته باشد، این همان توکل بر خداست .

شخصی به نام حسن بن جهم می گوید: خدمت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام رسیدم و عرض کردم : جانم به فدایت ، حد و مرز توکل چیست ؟ ایشان در جواب فرمودند:

لاتخاف مع الله احدا <sup>(99)</sup>

توکل آن است که با اتکای به خدا از هیچ کس نترسی . همان طور که از کلمات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام پیداست ، توکل ، بریدن از غیر خدا و پیوستن به اوست . در حقیقت هر چه انسان مسلمان به سمت و سوی «انقطاع الی الله» پیش رود و ارتباط ظاهری و باطنی خویش را با خداوند خود مستحکم نماید، حقیقت توکل را بهتر در نفس خویش اجرا نموده است .



## تعریف توکل از علامه طباطبایی

ایشان می فرمایند: حقیقت مطلب این است که نفوذ اراده و رسیدن به مقصود در عالم ماده نیازمند به یک سلسله اسباب و عوامل طبیعی و یک سلسله عوامل روحی و نفسانی است .

هنگامی که انسان وارد میدان عمل می شود و کلیه عوامل طبیعی مورد نیاز را آماده می کند، تنها چیزی که میان او و هدفش فاصله می اندازد، همانا تعدادی از عوامل روحی (از قبیل سستی اراده و تصمیم ، ترس ، غم و اندوه ، شتاب زدگی و عدم تعادل ، سفاهت و کم تجربگی و بدگمانی نسبت به تاءثیر علل و اسباب و امثال آن) می باشد.

در چنین وضعی اگر انسان بر خداوند سبحان توکل داشته باشد، اراده اش قوی و عزمش راسخ می گردد و موانع و مزاحمت روحی در برابر آن خنثی می شود، زیرا انسان در مقام توکل ، با مسبب الاسباب پیوند می خورد و با چنین پیوندی دیگر جایی برای نگرانی و تشویش خاطر باقی نمی ماند و با قاطعیت ، با موانع دست و پنجه نرم می کند تا به مقصود برسد.

علاوه بر این ، خداوند متعال شخص متوکل را با امدادهای غیبی من حیث لایحتسب ؛ از آنجایی که به گمانش نمی رسد، مدد می رساند که این امدادها از حوزه اسباب عادی و طبیعی فراتر و در ردیف علل مادی قرار دارد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

من توکل علی الله ذلت له الصعاب و تسهلت علیه الاسباب و تبوء الخفض و

الکرامه (100)

هر کس بر خدا توکل کند، سختی‌ها بر او آسان می‌شود و وسایل و اسباب  
برایش فراهم می‌شود و در راحتی و وسعت و کرامت قرار می‌گیرد.

## آثار توکل

بی تردید توکل آثار مفید و سازنده‌ای دارد که بر کلیه شئون فردی و  
اجتماعی انسان تاءثیر می‌گذارد.

آثار توکل به حدی عظیم است که تا انسان در این وادی گام نهد، نمی‌تواند  
به کنه حقیقتش برسد. برای نمونه به چند اثر، که از قرآن مجید برداشت می  
شود، اشاره می‌کنیم:

### 1 - قدرت تصمیم‌گیری

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

(فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) <sup>(101)</sup>

هنگامی که تصمیم‌گرفتی، قاطع باش و بر خداوند توکل کن، زیرا خداوند  
متوکلان را دوست می‌دارد.

و در آیه‌ای دیگر خداوند می‌فرماید:

(فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ) <sup>(102)</sup>

پس بر خدا توکل کن که تو بر جایگاه حق آشکار قرار داری.

یعنی با توجه به این پایگاه، بر خدا توکل کن و با عزمی راسخ و تصمیمی

قاطع به کار خود ادامه بده.

### 2 - شجاعت

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

(وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۖ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا) (103)

و از کافران و منافقان پیروی مکن و به آزارهای آنها بی اعتنا باش و بر خدا توکل کن و همین بس که خدا حامی و مدافع تو باشد.

و در آیه ای دیگر می فرماید:

(فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً) (104)

من تنها بر خدا توکل می کنم ، شما هم به اتفاق بتان و خدایان باطل خود هر مکر و تدبیری دارید همه را فراهم آورید و هیچ چیز از اسباب و وسایل بر شما مستور نماند.

یعنی شما هرچه در بساط دارید به میدان بیاورید و من هم با توکل بر خدا یک تنه و میدان شما و خدایان شما می آیم و از هیچ چیز باکی ندارم .

3 - عدم سلطه شیطان بر متوکلین

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

(إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ) (105)

چرا که او (شیطان) بر کسانی که ایمان دارند و بر خداوند توکل می کنند، تسلطی ندارد.

پس هر اندازه ایمان و توکل داشته باشی از زیر سلطه شیطان بیرون خواهی بود و در نتیجه از آلودگی و انحراف مصون خواهی ماند.

## نمونه ها و اسوه های توکل

یکی از بهترین نمونه های اعتماد و توکل بر خدا، حضرت ابراهیم خلیل الرحمن عليه السلام است که در آن شرایط حساس به پروردگار خود اعتماد نمود؛ آنگاه که بت پرستان تصمیم گرفتند او را در میان آتش بسوزانند و از بین ببرند.

قرآن کریم جریان را چنین بازگو می کند:

(قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ) <sup>(106)</sup>

گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است .

آنقدر برای جمع آوری هیزم کوشش می کردند و به آن اهمیت می دادند که مرحوم طبرسی می نویسد:

حتى ان الرجل منهم ليمرض فيوصى بكذا و كذا من ماله ، فيشتري به حطب و حتى ان المراءه لتغزل ، فتشتري به حطبا <sup>(107)</sup>

کسانی که بیمار بودند و به زنده بودن خود امید نداشتند، وصیت می کردند که مقداری از مالشان را هیزم بخرند تا ابراهیم را بسوزانند و حتی برخی از زنان که کارشان پشم ریزی بود، از درآمد آن هیزم تهیه می کردند.

فخر رازی می نویسد:

حتى ان المراءه ، لو مرضت قالت : ان عافاني الله لاءجعلن حطبا لابراهيم و نقلوا له الحطب على الدواب اربعين يوما <sup>(108)</sup>

اگر زنی مریض می شد، نذر می کرد چنانچه شفا یابد، مقداری هیزم برای سوزاندن ابراهیم تهیه نماید.

به هر حال تا آنجا که توان داشتند، هیزم روی هم انباشتند و آنگاه که هیزم ها را آتش زدند و خواستند حضرت ابراهیم را در میان آتش بیفکند، از شدت حرارت نمی توانستند نزدیک آتش بروند تا اینکه شیطان منجینی برای آنان ساخت و ابراهیم را بر بالای آن نهادند و او را داخل آتش پرتاب کردند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لما اجلس ابراهیم فی المنجیق و اءرادوا ان یرموا به فی النار، اءتاه جبرائیل فقال: السلام علیک یا ابراهیم و رحمه الله و برکاته ، الکی حاجه ؟ فقال : اءما الیک فلا؛ فقال جبرئیل فاسئل ربک ؛ فقال : حسبی من سؤ الی علمه بحالی <sup>(109)</sup> وقتی که ابراهیم را بالای منجیق گذاشتند و می خواستند او را در آتش بیفکند، جبرئیل به ملاقاتش آمد و پس از سلام گفت : آیا نیازی داری که به تو کمک کنم ؟ حضرت فرمود: آری ، اما به تو نه ! جبرئیل به حضرت ابراهیم پیشنهاد کرد (حال که از من کمک نمی طلبی) پس از خدا نیازت را بخواه ! ابراهیم گفت : همین مقدار که از حال من آگاه است ، کافی است .

و سرانجام برای اینکه کار خود را به خدا واگذاشت و به او اعتماد کرد، آتش بر او گلستان شد و خداوند در ادامه این داستان می فرماید:

(قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) <sup>(110)</sup>

و ما گفتیم : ای آتش ! بر ابراهیم سرد و سالم باش .

صاحب علل الشرایع می فرماید:

لو لم یقل «سلاما» لاءهلکه بردها <sup>(111)</sup>

اگر خدای متعال به آتش نمی فرمود: بر ابراهیم سالم باش ! و تنها می فرمود: سرد باش ، جان ابراهیم از سرما به خطر می افتاد.

آری کسی که تا این حد بر خدا توکل کند، خداوند متعال نیز او را از گرفتاری ها و سختی ها نجات می دهد و آتش را برای او تبدیل به گلستان می کند.

### چند سال زندان برای توسل به غیر خدا

حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ با آن مقام و عظمت که خدای متعال درباره او می فرماید:

انه من عبادنا المخلصين <sup>(112)</sup>

او از بندگان مخلص ما بود.

هنگامی که احساس کرد یکی از آن دو نفری که در زندان با او به سر می برند آزاد خواهد شد، گفت: وقتی از زندان رهایی یافتمی، نزد سلطان مصر که رفتی به یاد من نیز باش! قرآن می فرماید:

(وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ

فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ) <sup>(113)</sup>

و به یکی از آن دو که می دانست رهایی می یابد، گفت: مرا نزد اربابت یادآور، ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر او برد و به دنبال آن، چند سال در زندان باقی ماند. آن مرد بعد از مدتی یادش آمد که یوسف از او خواسته بود نزد سلطان او را یاد کند، که تا آن موقع یوسف سال ها در زندان مانده بود.

در ادامه داستان می خوانیم:

جاء جبرئيل فقال: يا يوسف! من جعلك اءحسن الناس؟

جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت: چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟

قال: ربی گفت: پروردگارم.

قال : فمّن حبیبک الی اءبیک دون اخوانک ؟

چه کسی فقط تو را از میان برادرانت محبوب پدرت قرار داد؟

قال : ربی

گفت : پروردگارم .

قال : فمّن ساق الیک السیاره ؟

چه کسی کاروان را به سراغ تو فرستاد تا تو را از چاه نجات دهد؟

قال : ربی

گفت : پروردگارم .

قال : فمّن صرف عنک الحجاره ؟

چه کسی سنگ را (که از بالای چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟

قال : ربی

گفت : پروردگارم .

قال : فمّن انقذک من الجب ؟

چه کسی تو را از چاه نجات داد؟

قال : ربی

گفت : پروردگارم .

قال : فمّن صرف عنک کید النسوه ؟

چه کسی مکر و حيله زنان مصر را از تو دور نمود؟

قال : ربی

گفت : پروردگارم .

قال : فان ربک یقول : ما دعاک الی اءن تنزل حاجتک بمخلوق دونی البت

فی السجن بما قلت بضع سنین<sup>(114)</sup>

پروردگارت می گوید: چه چیز سبب شد که حاجتت را نزد مخلوق ببری و نزد من نیاوری؟ به همین جهت باید چند سال در زندان بمانی .

نتیجه توسل به غیر و اعتماد کردن به مردم و روی گرداندن از خدا را با حدیثی از امام صادق علیه السلام بیان می کنیم :

شخصی به نام حسین بن علوان می گوید: در مجلسی که برای کسب دانش شرکت کرده بودیم ، نشسته بودیم و هزینه سفر من تمام شده بود؛ یکی از کسانی که در آن مجلس بود گفت :

برای این گرفتاری به چه کسی امیدواری ؟

گفتم : به فلانی .

گفت : به خدا سوگند حاجتت برآورده نمی شود و به آرزوی خود نمی رسی و مقصودت حاصل نخواهد شد.

گفتم : از کجا می دانی خدا تو را رحمت کند؟

گفت : من از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

در یکی از کتاب ها خواندم که خدای متعال فرموده است : به عزت و عظمت و شرف و بزرگواری و سلطه ام بر جمیع ممکنات سوگند که آرزوی هر کس را که به غیر من امید ببندد، ناامید خواهم کرد و لباس ذلت و خواری بر او خواهم پوشاند و او را از پیش خود می رانم و از فضل خویش دور می کنم . آیا در گرفتاری ها غیر از من را می طلبد در حالی که رفع تمام گرفتاری ها به دست من است؟! آیا به غیر من امید دارد و در خانه غیر مرا می کوبد با آنکه کلیدهای همه درهای بسته نزد من است و در خانه من به روی کسی که مرا بخواند باز است؟! کیست که در گرفتاری های خود به من امید بسته و من امید او را قطع کرده باشم؟! آیا کسی که به غیر من امیدوار است ، نمی داند که اگر



برای او حادثه ایی پیش آید، چه کسی غیر از من می تواند بدون اذن من گرفتاری او را برطرف سازد؟ پس چرا از من روی گردان است با اینکه از فضل و کرم خود چیزی به او داده ام که از من نخواستہ بود، سپس آن را از او می گیرم و برگشت آن را از من نمی خواهد و از غیر من می طلبد؟

او درباره من چه اندیشه ایی دارد؟ من که بدون تقاضا و سؤال به او عطا می کنم ، آیا هنگامی که از من بخواهد به او پاسخ نمی دهم ؟ آیا من بخیلیم که بنده ام مرا بخیل می پندارد؟ آیا هر جود و کرمی از من نیست ؟ آیا عفو و رحمت در دست من نیست ؟ مگر من محل آرزوها نیستم ؟

بنابراین چه کسی جز من می تواند آرزوها را قطع کند؟ اگر همه اهل آسمان ها و زمین به من امید بندند و به هر یک از آنها به اندازه امیدواری همه آنها بدهم ، به اندازه عضو مورچه ایی از فرمانروایی و قدرت و ملک من کاسته نمی شود.

پس بدا به حال آنها که از رحمت نامیدند و بدا به حال آنها که مرا معصیت کرده و از من پروا ندارند.

بنابراین انسان فقط باید به خدا اعتماد کند و از دیگران چشم پپوشاند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

من توکل علیه کفاه <sup>(115)</sup>

هر کس بر او توکل کند، خدا او را کفایت می کند.

## تفویض

دومین مرحله ، مرحله تفویض است ؛ در مرحله قبل ، گویی مؤمن خط مشی خدا را در مورد خود تعیین می نماید؛ اما در این مرحله ، مؤمن در حقیقت به خدا عرضه می دارد:

خدایا! تو خود بهتر می دانی ، من همه چیز را به تو واگذار کردم .  
فرق بین توکل و تفویض این است که : در توکل انسان به تمام منافع خود اهمیت می دهد؛ از این رو، همه حد و حدود منافع خویش را می بیند، اما در تفویض می داند که منافی دارد، ولی مرز آن را نمی بیند و همه را به خدای تعالی واگذار می کند؛ چرا که به خدا اعتماد کامل پیدا کرده است .

## تسلیم

سومین مرحله ، مرحله تسلیم بر امر الهی است ؛ دیگر منفعت معنا و مفهومی ندارد و دیگر خواسته من مطرح نیست .

سؤال می شود، اگر اینطور باشد، دیگر دعا چه معنایی دارد؟  
در جواب می گوییم : تسلیم این نیست که از خدا درخواستی نکنیم و او را نخوانیم ، بلکه تسلیم به این معناست که اگر حاجت خواستیم و اجابت نشد، تسلیم باشیم .

## رضا

چهارمین مرحله ، مرحله رضاست ؛ این مرحله از مرحله قبل نیز بالاتر است . در مرحله تسلیم ، گویا انسان منافعی دارد، ولی از آن چشم می پوشد و دندان روی جگر می گذارد، اما در مرحله رضا، حتی در درون نفس هم مقاومتی نسبت به خواسته ها و تمایلات نیست و همین امر تفاوت مرحله تسلیم با رضاست .

این چهار مرحله ، مراحل سیر به سوی خدا و قرب به اوست . بیان آن با الفاظ آسان است ، ولی چه بسا، بین هر کدام از اینها، فرسنگ ها راه است . از این مرحله گاهی به «فناء فی الله» نیز تعبیر می کنند.

البته فنا دو معنا دارد که یکی معقول است و آن فنا، همان رسیدن به مرحله رضاست . در این مرحله ، انسان خواسته های خود را به کلی در مقابل ذات پاک الهی فراموش می کند، و این معنای صحیح «فناء فی الله» است که با شرع و عقل نیز سازگار است . البته این ها هیچ منافاتی با دعا و طلب حاجت از خدا ندارد و کسی که به آخرین مرحله کمال ایمان ؛ یعنی ، مرحله رضا برسد، باز به دعا محتاج است .

## صبر

پنجمین مرحله ، مرحله صبر است ؛ تمام این مقامات را با صبر و شکیبایی می توان به دست آورد. اصولاً صبر و استقامت ، ریشه همه سعادت هاست . در نهج البلاغه نیز، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت می کند، سفارش پنجمش را صبر قرار می دهد که ضامن اجرای چهار مرحله قبلی است و در آخر حدیث ، جمله ایی است که همان مفهوم جمله های قبلی است ؛ یعنی : حب و بغضش در راه خدا و عطا و منعمش برای خدا باشد، چنین شخصی ایمانش به مرتبه کمال رسیده است ؛ یعنی آن کس که از میل و هوای خود به کلی خالی شده است ، کسی است که متخلق به اخلاق الله است ، بلکه فانی فی الله و عطا و منع و حب و بغضی از خود ندارد.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله ! می ترسم ، در صف مؤمنان نباشم !

امام فرمودند: چرا؟

آن شخص گفت : زیرا هنگامی که بر سر دو راهی انتخاب برادر مؤمن و پول و ثروت قرار می گیرم ، منافع شخصی خودم را ترجیح می دهم ؛ امام فرمودند: شما مؤمن هستید؛ ولی ایمان شما کامل نیست !... به خدا قسم در اطراف و اکناف زمین مؤمنانی وجود دارند که تمام دنیا در نظر آنها به اندازه بال مگس ارزش ندارد!

آری ! مؤمنانی که مراحل تکامل ایمان را پیموده اند و به قله ایمان رسیده اند، به گونه ایی هستند که امام صادق علیه السلام در روایتی آرزوی دیدار آنها را می

کند و به کسانی که توفیق درک آنها را پیدا می کنند، سفارش می کند که از نور آنها استفاده نمایند.

خداوندا! ما را در بیمودن مدارج ایمان و رسیدن به اوج قله این کوه با عظمت موفق بدار.

### مطلبی در مورد ایمان

از ایمان به آرامش و سکینه نیز تعبیر شده است، که در اصل از سکون به معنای یک نوع حالت آرامش و اطمینان است، ایمان هر گونه شک، دودلی، ترس و وحشت را از انسان دور می سازد و او را در برابر حوادث سخت و پیچیده روزگار ثابت قدم می کند، «سکینه» با «ایمان» رابطه نزدیکی دارد، یعنی زائیده ایمان است، افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی پایان خداوند سبحان (جل واعلی) می افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می آورند، موجی از ایمان در دلشان پیدا می شود، خداوند در قرآن مجید می فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ) <sup>(116)</sup>

او کسی است که سکینه را در دلهای مؤمنان فرو فرستاد، تا ایمانی بر ایمان آنها افزوده شود.

در هر حال این حالت فوق العاده روانی، موهبتی است الهی و آسمانی که در پرتو آن، انسان مشکل ترین حوادث را در خود هضم می کند و یک دنیا آرامش و ثبات قدم در درون خویش احساس می نماید و این موهبت تنها نصیب افراد با ایمان می شود.

## راه رسیدن به ایمان کامل

در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده است که می فرماید:  
وجدت علم الناس فی الاربع : اولها ان تعرف ربک ، و الثانی ان تعرف ما صنع بک ، و الثالث ان تعرف ما اراد منک ، و الرابع ان تعرف ما یخرجک من دینک (177)

حضرت فرمود: من علم مردم را در چهار چیز یافته ام :

اول : آنکه خدایت را بشناسی .

دوم : آنکه بدانی در تو چه صنعتی و صنایعی را به کار برده .

سوم : آنکه بدانی از آفرینش تو چه اراده ای داشته و اینکه آیا تو را عبث و بیهوده آفریده است ، یا اینکه خداوند از خلقت من و شما اهدافی داشته است ؟  
چهارم : اینکه بدانی چه چیز تو را از دینت خارج می کند، تا اینکه بتوانی خروجی ها را ببندی .

پس علم اول ، معرفت خداوند حکیم است که شناخت خداوند به صورت معرفت فطری با سرشت تمام انسانها آمیخته است .

ممکن است سؤال شود که : آیا این ایمان فطری کفایت می کند؟ آیا این ایمان همان ایمان مورد نظر پیامبران الهی و اولیای الهی است ؟ و اگر چنین است ، پس چرا خداوند 124 هزار پیغمبر را برای هدایت ما انسانها فرستاده است و حیات این پیامبران را در خطر انداخته ، در حالی که همه ما انسانها فطرتا خداشناس و موحد بوده ایم ؟

در پاسخ می گوئیم : این ایمان ، ایمان مورد نظر پیامبران نیست ، بلکه ایمان مورد نظر پیامبران الهی آن ایمانی است که حس مسئولیت را در نهاد انسان ها

بیدار می کند و آنان را بر نیک و بد اعمال خویش مکلف و مؤاخذ می سازد. ایمانی که رسول معظم اسلام، محمد بن عبدالله ﷺ برای آن مبعوث گردید و ماء موریت یافت تا مردم را بر طبق آن ایمان بسازد، ایمانی است که قرآن شریف درباره کسانی که به آن گرویداند، فرموده است:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ) <sup>(118)</sup>

مردمان با ایمان کسانی هستند که وقتی نام خدا ذکر می شود، از ابهت و عظمت خداوند دل‌های آنان می لرزد و دچار حالت خشیت درونی می گردند. این ایمان است که مردم را از گناه و سرپیچی باز می دارد و آنان را به صراط مستقیم سوق می دهد و وادارشان می سازد که اوامر الهی را بی چون و چرا اطاعت نمایند. برای نیل به ایمان انسان ساز و دست یافتن به چنین عقیده مقدسی، انسان باید از مرحله اول از علوم چهارگانه ایی که امام موسی کاظم علیه السلام بیان فرموده، بگذرد و به مرحله دوم آن برسد و در این مرحله عقل خود را به کار اندازد و در خویشتن مطالعه نماید.

و الثانی ان تعرف ماصنع بک <sup>(119)</sup>

علم دوم؛ اینکه انسان بداند آفریدگار بی همتا در وجود او چه صنایعی را به کار برده است.

یعنی اینکه بداند ساختمان بدن او از چه ابزارهایی تشکیل یافته است. این علم، انسان را از خواب غفلت بیدار می کند و پرده ناآگاهی را از او زایل می کند و انسان را وادار می کند که در کتاب خلقت خود دقت کند.

در علم دوم انسان به این نتیجه می رسد که: من و جمیع حیوانات و کلیه جهان هستی مخلوق آفریدگار حکیم هستیم و خداوند به من و همه حیوانات صفات حیوانی بخشیده است؛ ولی در کنار این صفات حیوانی به من عقل و هوش سرشار هم داده، وجدان اخلاقی و تمایلات عالیه انسانی عطا فرموده،

آزادی عمل و قدرت تکامل و نامحدود بخشیده است ، نطق و بیان برای شرح افکار خود به من ارزانی داشته است و این جهان با عظمت و تمام محتویات کره زمین را محکوم و مقهور و مسخر من ساخته است .

این انسان قدری که تفکر نماید؛ از خودش می پرسد که آیا این همه سرمایه را بی حساب به من داده است ؟ آیا خداوند لغو و بیهوده اینقدر مرا مهم ساخته است ؟ آیا ممکن است در این جهان منظم ، من یک عضو زائد و بی حسابی باشم که در خلقت من دقت نشده است ؟ هرگز! بلکه او دارای عقل و تفکر است و خداوند درباره انسانی که دارای خرد است و تعقل می کند، فرموده است :

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ) (120)

در آفرینش آسمان و زمین و اختلاف شب و روز آیاتی است برای صاحبان عقل و خرد، آنان که در حال قیام و قعود و در حالی که به پهلو دراز کشیده اند و به یاد خدا هستند، در خلقت آسمانها و زمین می اندیشند و می گویند: بارالها! این ساختمان عظیم خلقت را باطل و بیهوده نیافریدی .

انسان عاقلی که می گوید: خلقت آسمان ها و زمین بی حساب نیست ، همین انسان عاقل چگونه می تواند بگوید که خلقت من با این مزایا و با این سرمایه های با ارزش بی حساب است؟! خداوند می فرماید:

(خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) (121)

من تمام محتویات زمین را برای شما آفریده ام .

در آیه ای دیگر می فرماید:

(وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) (122)

همه آنچه را که در آسمانها و زمین است برای شما مسخر ساخته ایم .



هرگز این سرمایه گرانبها بیهوده به وی داده نشده است . باید قدم به قدم روی همه سرمایه ها دقت کنیم و روی هر یک از ودایع الهی فکر کنیم و به دنبال هر فکری به مسئولیتی متوجه گردیم و خود را برای شناخت صراط مستقیم و پیمودن راه سعادت آماده نماییم .

و الثالث ان تعرف ما اراد منك

و علم سوم این است که : آدمی بداند خداوند از خلقت انسان چه اراده فرموده است و از او چه می خواهد.

اگر مقصود خداوند را درک نماید و به هدف حکیمانه ذات اقدس الهی (جل واعلی) پی ببرد؛ آن وقت وارد شائنیت انسانی می شود، خود را در اعمال خویش مسئول می داند. پس باید آن خطی را پیماید که خداوند اراده فرموده و از او خواسته است . اما شناخت اراده الهی در مورد انسان جز به طریق وحی امکان پذیر نیست .

پس باید برای شناخت اراده الهی به انبیای الهی مراجعه کنیم و از طریق آنان به اراده خداوند پی ببریم و دستورهای خداوند را از آنان فرا بگیریم .

و الرابع ان تعرف ما یخرجک من دینک

چهارمین علمی که آموختن آن ضرورت دارد این است که : بدانی چه چیز تو را از دین خدا خارج می کند (و آن خروجی ها را ببندی تا دینت از بین نرود). چون خدای ناکرده انسان اگر بی دین از دنیا برود، بی دین نیز در قیامت محشور خواهد شد.

## چهارده کلام نورانی از امیر بیان علیه السلام

1 - التوکل اء فضل عمل <sup>(123)</sup>

توکل بهترین عمل است .

2 - التبری من الحول و القوه و انتظار ما یاتی به القدر <sup>(124)</sup>

توکل بیزاری جستن است از حول و قوت و خود را خالص دانستن از آن ، و انتظار کشیدن آنچه را بیاید به آن قضا و تقدیر خداوند .

3 - اء قوی الناس ایمانا اء کثرهم توکلا علی الله سبحانه <sup>(125)</sup>

محکم ترین مردم از روی ایمان بیشترین اینان است از روی توکل به خداوند سبحان (یعنی هر کس ایمانش محکم تر توکلش بیشتر است).

4 - ان حسن التوکل لمن صدق الایقان <sup>(126)</sup>

بدرستی که نیکویی توکل از راستی یقین داشتن است .

5 - حسن توکل العبد علی الله علی قدر ثقته به <sup>(127)</sup>

نیکویی توکل بنده بر خداوند بر قدر اعتماد اوست بر خداوند .

6 - لاتجعلن لنفسک توکلا الا علی الله ولا یکن لک رجاء الا الله <sup>(128)</sup>

مگردان برای خودت توکلی مگر بر خداوند و برای تو به جزء خداوند امیدی نباشد .

7 - ینبغی لمن رضی بقضاء الله سبحانه اءن یتوکل علیه <sup>(129)</sup>

سزاوار است از برای کسی که راضی و خشنود به قضا خداوند سبحان باشد اینکه که بر او توکل کند .

- 8 - اجعلوا كل رجائكم لله سبحانه و لا ترجوا احدًا سواه فانه مارجا احد غير الله تعالى الا خاب<sup>(130)</sup>
- بگردانید تمام امید خود را از برای خداوند و امید ندارد کسی را غیر از او، پس بدرستی که امید نداشت هیچ کسی غیر خدا را مگر اینکه نومید شد.
- 9 - استخر ولا تتخير، فكم من تتخير امرًا كان هلاكه فيه<sup>(131)</sup>
- استخاره کن و خود اختیار مکن پس بسا کسی که اختیار کرده باشد کاری را که هلاک او در آن بوده باشد.
- 10 - التوكل كفايه شريفه لمن اعتمد عليه<sup>(132)</sup>
- توکل بر خداوند یعنی اظهار عجز خود کردن و اعتماد بر او نمودن کارگزاری بلند است از برای کسی که اعتماد کند بر آن .
- 11 - اياك ان تتخير لنفسك فان اءكثر النجج فيما لا يحتسب<sup>(133)</sup>
- دوری کن از اینکه برگزینی از برای خود، پس به تحقیق پیروزی در چیزی است که گمان داشته شده نباشد.
- 12 - توكل على الله سبحانه فانه قد تكفل المتوكلين عليه<sup>(134)</sup>
- توکل کن بر خداوند، پس به درستی که او بر خود گرفته کارگزاری توکل کنندگان را.
- 13 - اصل قوه القلب التوكل على الله<sup>(135)</sup>
- اصل قوت و نیروی دل ، توکل بر خداست .
14. بحسن التوكل يستدل على حسن الايقان<sup>(136)</sup>
- به نیکویی توکل استدلال کرده می شود بر خوبی یقین داشتن (یعنی هر کس توکلش بر خداوند نیکو باشد تمام امور را به او وامی گذارد).

## فصل چهارم : یقین و مراتب آن

قال علی علیه السلام :

ثبات الدین بقوه الیقین

پایداری دین به نیروی یقین است .

غررالحکم ، ص 328.

### قدر و منزلت یقین در دین مقدس اسلام

در فرازی دیگر امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرضه می دارد:

واجعل یقینی افضل الیقین

بارها! یقین مرا از برترین و بالاترین یقین ها قرار بده .

یقین نقطه مقابل شک است و به مرحله عالی ایمان ، یقین گفته می شود؛ امام

باقر علیه السلام فرمود: ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است و تقوا یک درجه از

ایمان بالاتر است و یقین یک درجه از تقوا بالاتر است <sup>(137)</sup>.

در جای دیگر می فرمایند:

ولم یقسم بین الناس شیء اقل من الیقین <sup>(138)</sup>

در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است !

راوی سؤال می کند، یقین چیست ؟ می فرماید:

التوکل علی الله ، و التسلیم لله ، و الرضا بقضاء الله ، و التفویض الی الله <sup>(139)</sup>

حقیقت یقین توکل بر خدا و تسلیم در برابر ذات پاک او و رضا به قضای الهی و واگذاری تمام کارهای خویش به خداوند است .

در اسلام روایات بسیار زیادی در مورد قدر و منزلت یقین آمده است . به عنوان مثال از امیرمؤمنان حضرت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که می فرماید:

وإساءوا لله اليقين و ارجبوا اليه في العاقبه و خير ما دار في القلب اليقين <sup>(140)</sup>  
از خداوند یقین را بخواهید و راغب باشید که خداوند پرونده زندگی شما را با یقین ببندد، چون یقین بهترین سرمایه معنوی است که در قلب دوران پیدا می کند.

در رابطه با این مطلب رسول مکرم اسلام حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

خير ما القى في القلب اليقين <sup>(141)</sup>  
بهترین ذخیره و سرمایه ایی که در قلب افکنده می شود، یقین و اطمینان خاطر است .

امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هم می فرماید:  
الایمان شجره ، اصلها یقین و فرعها التقی و نورها الحیاء و ثمرها السخاء <sup>(142)</sup>

ایمان به خدا در مثل درختی است که ساقه آن یقین است و شاخه اش تقوا و شکوفه اش حیا و میوه اش سخاوت است .

حضرت ، ایمان به خدا را به درختی مثل زده و اصل آن (یعنی ساقه و ریشه و ذات آن درخت) مقام یقین به مبداء و معاد است ؛ به این معنا که بی هیچ شک و ریبی به خدا و قیامت معتقد باشد به گونه ای که هیچ تشکیکی او را از این عقیده بیرون نبرد.

(الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ) (143)

به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است ، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند.

و تمثال ثبات در ایمان را فرمود:

المؤمن كالجبل الراسخ لا تحركه العواصف (144)

مؤمن مانند کوهی استوار است و هیچ باد فتنه و حوادث عالم ، او را از جای خود نمی تواند حرکت بدهد.

اما در مورد شکوفه آن درخت که زینت و جمال اوست ، فرموده است : حياء از خود و خدا و خلق است ، کاری که انسان آن را بالوجدان زشت می داند، انجام ندهد و از آنچه خدا نهی کرده ، شرم نماید و کار بد خود را از خلق مستور دارد و از تجاهر به عصیان شرم کند که اگر فسق و گناه پنهان را آشکار نماید، موجب پرده دری و خرابی جامعه و فساد و جرات مردم به عصیان می شود.

اما در مورد میوه درخت ایمان فرمود: سخاوت نفس ، که عالی ترین مرتبه سخاوت است که ؛

انما نطعمكم لوجه الله (145)

می گویند ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم .

یعنی با وجود احتیاج خود به چیزی آن را برای خدا به خلق عطا نماید. وفقنا الله تعالى ان شاء الله .

امیرالمؤمنین علی عليه السلام می فرماید:

يستدل على الايمان الرجل بلزوم الطاعة والتحلى بالورع والقناعة (146)

دلیل بر ایمان مرد ملازمت در طاعت خداست و آراستگی به صفت ورع و عفت نفس و قناعت است .

انسان با ایمان وقتی خدا را به عظمت و اوصاف کمال یافت و به رحمت ، رافت و مهربانی ، جود و عطای بی حد، حسن و جمال بی نهایت ، جلال بی مثل و مانند را شناخت ، تنها به او عشق ، اشتیاق و انس دارد؛ از خلق برای آنکه او را از خدا باز می دارند، می گریزد و جز با عاشقان و دوستان خدا ابدا با کسی انس نمی گیرد.

امام صادق علیه السلام به جابر جعفی می فرماید:

یا ابا جعفی ! ان الیقین افضل من الایمان و ما من شیء اعز من الیقین <sup>(147)</sup>  
ای جابر! یقین از ایمان برتر و بالاتر است و چیزی گرانقدرتر و ارزشمندتر از یقین نیست .

به قدری یقین در پیشگاه الهی اهمیت دارد که در همین کتاب آمده است که :

اذا اراد الله بعد خیرا فقهه فی الدین و الهمه الیقین <sup>(148)</sup>

وقتی خدا به بنده ایی اراده نیکی کند و بخواهد او را مشمول خیر و رحمت خود قرار دهد، اولاً او را دین شناس می کند (و به مقررات اسلام آگاه می نماید) و ثانیاً؛ یقین را به او الهام می کند (و دل او را از این نعمت مهم برخوردار می سازد).

یقین مقامی رفیع تر و بالاتر از ایمان دارد، به همین جهت امام سجاد علیه السلام اول از درگاه الهی درخواست می کند: بارالها! ایمان مرا به کامل ترین مدارج آن برسان ، سپس عرض می کند: بارالها، یقین مرا از بهترین یقینها قرار بده . اینکه یقین را بعد از ایمان آورده ، مبین این است که یقین تقاضای بالاتری است و اخبار هم می گویند: یقین از ایمان بالاتر است .

سؤال ؛ با اینکه ایمان حالت باور معنوی است که در آن تردید وجود ندارد، پس چگونه یقین از آن بالاتر است ؟ مگر حالت روانی ایمان با یقین چه تفاوتی دارد؟

در جواب می گوئیم : زمینه این مطلب در سخن حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام است که در قرآن آمده : جناب ابراهیم علیه السلام به خداوند عرض می کند:

(رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى) (149)

پروردگارا! به من بنمایان که چگونه مردگان را زنده می کنی .

- خطاب آمد: او لم تو من ؟

. آیا به احیاء موتی از ناحیه من ایمان نداری ؟ قال بلی

.گفت : بله ، ایمان دارم ، ولكن لیطمئن قلبی ؛ اما می خواهم اطمینان خاطر

پیدا کنم .

از این جمله حضرت ابراهیم علیه السلام استفاده می شود که یقین و اطمینان خاطر هر دو در یک مرحله در روان انسان وجود دارد. صاحبان یقین اطمینان دارند و صاحبان اطمینان خاطر یقین دارند و قرآن هم وقتی درباره مؤمنین صحبت می کند، می فرماید:

(وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ) (150)

ای پیغمبر! مژده بده به آنان که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند؛

که برای آنان جنات و بهشتهایی آماده و مهیاست .

اما وقتی درباره صاحبان اطمینان سخن می گوید؛ می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي

فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَادْخُلِي جَنَّاتٍ) (151)



ای صاحبان نفس مطمئن و ای کسانی که واجد مقام مقدس یقین هستید! برگردید به سوی خدا و رجوع کنید به حضرت حق (جل واعلی)، در حالی که شما از خداوند راضی هستید و خداوند هم از شما راضی و خشنود است .

ای گروه مطمئن! در عباد من وارد می شوید (یعنی در گروه بندگان عالی مقام که مراقب تمام دقائق و وظایف عملی خود بوده اند) و علاوه بر آنکه در گروه عباد مخلص من وارد می شوید، به بهشت من وارد شوید.

بنابراین مؤمنین دارای عمل صالح به بهشت می روند، اما آن کسانی که نفس مطمئن دارند به بهشت خدا می روند؛ تمام بهشت ها متعلق به خداوند است ، اما اینکه بهشت افراد مطمئن را به خودش منتسب می کند، این نمونه و نشانه مقام عالی تر و بالاتر آنان است .

در سوره واقعه هم خداوند سبحان وقتی در مورد سابقین سخن به میان می آورد، می فرماید:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿١٢﴾ ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأُولَىٰ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾ مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ﴿١٥٢﴾)

و سومین گروه پیشگامان پیشگامند، آنها مقربانند، در باغهای پر نعمت بهشت (جای دارند). گروه زیادی از آنها از انتهای پیشین هستند، و اندکی از انتهای آخرین ، آنها بر تختهایی که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند، در حالی که بر آن تکیه زدند و رو به روی یکدیگرند.

می رسد تا به آیه 20 و بعد می فرماید:

(وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾ وَحُورٍ عِينٍ ﴿٢٢﴾ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٢٣﴾)

و میوه هایی از هر نوع که انتخاب کنند، و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند. و همسرانی از حورالعین دارند، همچون مروارید در صدف پنهان .

اما وقتی سخن از انسان های اهل یمین می کند، می فرماید:

(وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ) (154)

و میوه های فراوان ، که هرگز قطع و ممنوع نمی شود.

نعمت ها متفاوت می شود، آنجا هر چه اشتها داشتند بود، اما اینجا میوه های زیادی است . فرق دنیا با آخرت با مراتب بهشت با همدیگر در اینجاست که یک وقت انسان یکی از دوست های بسیار نزدیک خود را دعوت می کند و به او می گوید: از هر میوه ایی که دوست داری بگو تا برایت فراهم کنم . اما در جای دیگر مهمانی می آید، او هم با دو با سه نوع میوه ایی که دارد از او پذیرایی می کند. روایتی از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده است که می فرماید:

ان الاسلام هو التسليم و التسليم هو اليقين (155)

اسلام عبارت است از تسلیم و تسلیم همان یقین واقعی و اطمینان خاطری است که در ضمیر مسلمانان راستین پدید می آید.

در جای دیگر می فرماید:

اصل الايمان [حسن] التسليم لاءمرالله (156)

اصل و اساس ایمان به خدا تسلیم امر خدا شدن است .

یعنی اینکه حقیقت ایمان به خداوند این است که : انسان در اثر عبادات و طاعات و مجاهدات با نفس به مقام تسلیم و رضا نائل گردد. لذا حضرت در حدیث کمیل بعد از فنا و بقا که عالی ترین مقامات نفس است ، می فرماید:

لها خاصيتان : الرضا و التسليم (157)

مقام رضا و تسلیم خاصیت نفس کلیه الهیه است .

که این نفس الهیه اشرف و اعلاى نفوس قدسیه است ، پس بنابراین اصل ایمان در اینجا مراد کمال و حقیقت ایمان است که برای نفوس کلیه الهیه حاصل می شود و ملازم مقام رضا و تسلیم است که انسان عارف پس از طی جمیع مقامات سلوک به مقام رفیع رضا و تسلیم می رسد. برخی چون حکیم سبزواری مقامات کلی سلوک را به ترتیب چنین ذکر کرده اند:

1 - مقام ایمان ؛

2 - مقام توبه ، (توبه عام ، توبه خاص و توبه اخص) توبه از گناه ، توبه از ترک اولی و توبه از توجه به غیر خدا؛

3 - مقام تقوا؛ که سه مرتبه دارد: تقوای از حرام ، تقوای از لذات مباح و تقوای از غیر لذات شهود حق ؛

4 - مقام صدق و انابه ؛

5 - مقام مراقبه ؛

6 - مقام محاسبه ؛

7 - مقام توکل ؛

8 - مقام رضا

9 - مقام تسلیم ؛ که عارف در این مقام ابدا بر خود یا بر غیر چیزی از حق نخواهد و هرگز اعتراض بر فعل حق ندارد و به هرچه پیش آید، خوش است ؛ چون که در کار حکمت ازلی ، چون و چرا، خلاف مقام است .

در ابتدای سوره بقره خداوند می فرماید:

(وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ) <sup>(158)</sup>

مؤمنین راستین کسانی هستند که به تمام آنچه از طرف خدا بر تو نازل شده ، ایمان دارند و به آنچه قبل از تو بر دیگر پیغمبران نازل شده ، مؤمن و معتقد هستند.

و بعد درباره آخرت می فرماید: این افراد با ایمان به آخرت یقین و اطمینان قلبی دارند. خداوند امر معاد را با یقین آورده است ، برای اینکه عامل مؤثر در بازداشتن مردم از گناه و واداشتن آنان به اطاعت اوامر الهی همان یقین به معاد و مطمئن بودن به پاداش و کیفر الهی در روز حشر است .

این حالت است که اگر در دنیا برای کسی پدید آمد، تمام اعمالش منظم می گردد و کوچک ترین تخلفی از امر الهی نمی کند.

این حالت اگر پدید آمد، آن انسان سرمایه های خود را در راه خدا انفاق می کند، برای اینکه به سعادت و خوبی برسد. خداوند متعال در قرآن مجید در این باره فرموده است :

(لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) <sup>(159)</sup>

هرگز به مقام بر و نیکوکاری نمی رسید، تا وقتی که انفاق کنید در راه خدا، آن چیزهایی که خود به آنها علاقه دارید.

انجام چنین عمل مقدسی ناشی از یقین درونی و اطمینان خاطر است . اصلاً نشانه ایمان همین است ، حضرت رسول ﷺ می فرماید:

لا يستكمل عبد الايمان حتى يحب للغير ما يحب لنفسه <sup>(160)</sup>

ایمان بنده کامل نمی گردد تا اینکه برای دیگران همان پسندد که برای خود می پسندد.

برای یقین هم مراتبی وجود دارد که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ هَدَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ) <sup>(161)</sup>

این مطلب حق و یقین است .

که اشاره به مراحل یقین دارد.

## مراحل یقین

مرحله اول ؛ علم الیقین است ؛ و آن این است که انسان از دلایل مختلف به چیزی ایمان می آورد، مانند کسی که با مشاهده دود ایمان به وجود آتش پیدا می کند.

مرحله دوم ؛ عین الیقین است ؛ و آن در جایی است که انسان به مرحله مشاهده می رسد و با چشم خود مثلاً آتش را مشاهده می کند.

مرحله سوم ؛ حق الیقین است ؛ و آن همانند کسی است که وارد در آتش شود و سوزش آن را لمس نماید و به صفات آتش متصف گردد و این بالاترین مرحله یقین است .

در حقیقت مرحله اول جنبه عمومی دارد و مرحله دوم ، برای پرهیزکاران است و مرحله سوم مخصوص خاصان و مقربان است .

امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می فرماید:

و قوه بالیقین <sup>(162)</sup>

دلت را به یقین (و باور به خدا و رسول و قیامت) توانا کن .

در مصباح الشریعه امام صادق علیه السلام می فرماید: یقین ، بنده را به حال روشنی و مقام عجیبی می رساند، وقتی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شد از بزرگی شائن یقین که به وسیله آن حضرت عیسی بن مریم علیه السلام بر روی آب راه می رفت ، حضرت فرمودند:

اگر یقینش زیاد بود، هر آینه در هوا راه می رفت .

پس این خبر دلالت دارد که کرامات انسان با زیاد شدن یقین زیاد می شود.

سؤال : چگونه ایمان خود را تقویت کنیم تا به یقین برسیم ؟

راه های متعددی برای تقویت ایمان وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم :

#### اول : آشنایی با قرآن

هر چه بیشتر با قرآن آشنا شویم ، ایمانمان قوی تر می شود و هرچه از این منبع نور و سعادت فاصله بگیریم ، ایمانمان ضعیف تر می شود.

قرآن مجید، در بر دارنده معارف و احکام و فرامینی است که به کارگیری آنها سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین می کند.

قرآن ، کتاب زندگی است و انسان چیزی را از نظر راهنمایی در تمام زوایای حیات نیاز ندارد، مگر اینکه در آن بیان شده است .

قرآن ، انسان را به پا برجاترین و استوارترین راه هدایت می کند و عمل کننده به آیاتش را به اجر کریم بشارت می دهد.

توجه باطنی به قرآن و اندیشه در آیات این کتاب ، بیماری خطرناک جهل را معالجه و قلب را تبدیل به کانون معرفت می کند.

عمل به قرآن ، انسان را به همه حسنات آراسته می کند و از همه سیئات دور نگه می دارد و در برابر خطرات دنیایی و آخرتی به انسان مصونیت می دهد.

دانش گذشته و آگاهی نسبت به آینده و دوی دردها و نظم امور زندگی در قرآن است .

پیامبر ختمی مرتبت ، حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وسیله قرآن از بدترین مردم ، بهترین مردم را ساخت و عرب جاهلی و عجم دور از حقیقت را از لبه پرتگاه جهنم نجات داد و به مرزهای خوشبختی و سعادت و بهشت آخرت رساند.

آمده است که حضرت رسول خاتم ، محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

فاذا التبتست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن ، فانه شافع مشفع  
و ماحل مصدق و من جعله امامه قاده الى الجنة ، و من جعله خلفه ساقه الى  
النار (163)

هنگامی که فتنه ها چون پاره های شب تاریک ، امور را بر شما مشتبه  
ساخت ، بر شما باد به قرآن ، زیرا قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش  
پذیرفته می شود، و هر کس آن را پشت سر اندازد، او را به دوزخ سوق می  
دهد.

وجود نازنین حضرت زین العابدین و الساجدین ، علی بن الحسین علیه السلام می  
فرماید:

لومات من بین المشرق و المغرب ، لما استوحشت بعد اءن يكون القرآن معی  
(164)

اگر همه کسانی که بین مشرق و مغربند بمیرند، بعد از اینکه قرآن با من است  
، دچار وحشت نمی شوم .

آری ، برای حضرت علی بن الحسین علیه السلام که آیات توحید در وجودش  
تحقق داشت و به این خاطر خدا را با چشم دل مشاهده می کرد و با محبوب  
ازلی و ابدی انس داشت و آیات اخلاق از مشرق باطنش طلوع داشت و غرق  
نور بود و آیات احکام را مو به مو اجرا می کرد و در زمینه اجرا، کمال اخلاص  
را رعایت می کرد و آن چنان با آیات مربوط به قیامت انس داشت که گویی  
خود را در قله رفیع نجات می دید، جایی برای وحشت در عین تنهایی نبود.

حضرتش می فرماید: آیات قرآن جایگاه گنج هاست ؛ پس هر گاه جایگاهی  
گشوده شد، سزاوار و شایسته است آنچه را در آن است با تامل بنگری .

کسی که در آیات قرآن اندیشه کند و مفاهیم ملکوتی آیات را بیابد، سپس  
آنها را عمل نماید و همه حرکات ظاهر و باطن خود را با قرآن هماهنگ نماید،

قدرت و نیروی حرکت به سوی مقام قرب را پیدا می کند و به سبب قرآن ، که ذکر خداست در عرصه گاه قرب محبوب قرار می گیرد و چشم دل از تماشای جمالش تا ابد برنمی دارد، و به زبان حال می گوید:

تا مرا نور در بصر باشد	به جمال وی ام نظر باشد
نظری را که او کند نظری	آن نظر کیمیای اثر باشد
کافرم گر به جنب رخسارش	نظرم جانب دیگر باشد
شکر از قهر او بود حنظل	حنظل از لطف او شکر باشد
دوست دارم ز سینه سوزان	نالہ ایی را که با اثر باشد
اثر ناله سحر خیزان	در شبانگاه بیشتر باشد
سرنیچد ز تیغ بیدادش	مگر آن کس که خیره سر باشد
غمزه اش را که تیر دل دوزاست	نور خونین جگر باشد





هستی ما بستگی دارد به عشق هر چه می خواهی بگیر، اما  
اهل بیست ولایت را مگیر

اینکه عرض کردم با اعتقاد کامل و عاشقانه می خواند، به این دلیل بود که  
ثمره اش را در شب قدر دید و بعد از برنامه احیاء (قرآن به سر) به شهادت  
رسید و در روز شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر قم تشییع شد. ان شاء  
الله با اهل بیت محشور باشد، روحش شاد و راهش گرامی .

در این مسیر باید با حضور قلب و از روی واقعیت و در حالی که خود را  
واقعا فقیر و دست خالی بدانیم به سوی حق تعالی حرکت نماییم و خطاب به  
خداوند عرض کنیم : «ما از تو به غیر تو تمنایی نداریم».

همه چیز بر محور یقین به خداوند سبحان (جل واعلی) دور می زند؛ بنابراین  
هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهیه بیشتر گردد، اشیای جهان  
هستی به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهد شد.

ان شاء الله خداوند به همه ما باور و یقین درونی عنایت بفرماید. (آمین!)  
پروردگارا! قلب ما را به نور ایمان و یقین ، و تمام وجود ما را به نور عمل  
صالح روشن فرما، ما را دوستدار مؤمنان و صالحان ، مخصوصا امام المتقین  
مولی الکونین اسدالله الغالب امیرالمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام قرار بده ، و  
محبت ما را نیز در دلهای مؤمنان بیفکن ، و ما را دوست دار خداوند و خداوند  
را دوستدار ما قرار بده .

## سخنی پیرامون تکمیل یقین

اما جمله دوم امام سجاد علیه السلام می فرماید:

وصح بما عندک یقینی

بارالها، یقین مرا با آنچه از علم و قدرت در احاطه ذات اقدس توست ،

تکمیل بفرما.

رسول مکرم اسلام ، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله می فرماید:

الا ان الناس لم یؤتو فی الدنيا شیئا خیرا من الیقین و العافیة ، فاساء لوهما الله

(166)

آگاه باشید! که مردم دنیا از چیزی بهتر از یقین و عافیت برخوردار نشده اند،

پس همواره آن دو نعمت را از خداوند درخواست نمایید.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

افضل الایمان حسن الایقان (167)

برترین و بالاترین مراتب ایمان ، حسن یقین مؤمنین است .

یعنی اگر افراد با ایمان دارای یقین باشند، واجد عالی ترین مقام ایمان هستند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ما من شیء اعز من الیقین (168)

هیچ چیزی عزیزتر و گرانقدرتر از یقین مؤمنین نسبت به مراتب ایمان نیست

.رسول مکرم اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از جبرئیل امین سؤال کرد که تفسیر

یقین چیست ؟ جبرئیل در پاسخ ، گفت : افرادی که دارای یقین هستند، خدا را

عبادت می کنند و برای ذات اقدس او عمل می نمایند، به طوری که گویی

خداوند را می بینند و معبود بزرگشان مشهود آنان است .

بین دنیا و آخرت حجاب های متعددی وجود دارد که اهل دنیا تا در این جهان هستند، عالم آخرت را نمی بینند؛ موقعی که پرده مرگ و پرده برزخ کنار برود و قیامت برپا شود، عالم آخرت مشهود می گردد، بنابراین افراد با ایمان در این جهان هر قدر به آخرت یقین داشته باشند، با مشاهده قیامت بر یقینشان افزوده می شود، ولی حضرت علی علیه السلام در مقام یقین نسبت به جمیع شئون دینی، از آن جمله قیامت، آنقدر نیرومند و قوی است که می فرماید:

وکشف الغطاء ما ازددت یقینا <sup>(169)</sup>

اگر تمام پرده ها از مقابل من کنار برود و تمام حقایق پنهان آشکار شود، چیزی بر یقین من افزوده نخواهد شد.

### علائم یقین

برای یقین علائمی در کتب اسلامی ذکر شده است، از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام می فرماید:

یا علی! ان من الیقین الا ترضی بسخط الله احدا <sup>(170)</sup>

از جمله علائم یقین این است که خداوند را برای راضی کردن و خشنود نمودن یک انسان، به غضب نیاوری.

یعنی افراد با ایمان و یقین، رضای مخلوق را با غضب خالق معامله نمی کنند و خویشان را در معرض عذاب عظیم قرار نمی دهند.

و از علائم دیگر یقین؛ ناچیز شمردن امور مادی و رهایی از قید و بندهایی است که دنیاپرستان خود را اسیر آنها کرده اند و از درک کمالات واقعی محروم مانده اند، امام علی علیه السلام می فرماید:

اصل الزهد الیقین و ثمرته السعاده <sup>(171)</sup>

زهد در دنیا و بی اعتنایی به مادیات به منزله درختی است که ریشه آن یقین است و میوه آن سعادت .

یعنی اگر انسانی دارای یقین واقعی و معتقد به اجر الهی در قیامت است ، خود را اسیر امور مادی نمی کند، به حداقل زندگی قناعت می کند و عمر خود را در تعالی و تکامل معنوی صرف می کند و این معنای زهد واقعی است ؛ ریشه اصلی آن یقین است و میوه آن سعادت .

امام سجاد علیه السلام برای مصون ماندن از خطرات یقین ، متوجه حضرت حق (جل واعلی) می شود و از ذات اقدسش استمداد می کند و به زبان دعا می گوید:

وصحح بما عندک یقینی

بارالها! با علم و قدرتی که نزد توست ، یقین مرا تصحیح فرما.

#### چهارده کلام نورانی از امیر بیان علیه السلام

1 - لا تجعلوا علمکم جهلا، و یقینکم شکا، اذا علمتم فاعملوا، و اذا تیقنتم فاءقدموا (172)

دانشتان را جهل قرار ندهید، و یقینتان را شک نپندارید، هرگاه دانستید به دنبال عمل باشید و چون به یقین رسیدید، اقدام کنید.

2 - اءحی قلبک بالموعظه ، و اءمته بالزهاده ، و قوه بالیقین ، و نوره بالحکمه (173)

دلت را با موعظه ، زنده دار و با زهد و بی اعتنایی به دنیا بکش و با یقین نیرو ببخش و با حکمت درخشان گردان .

3 - و ما علی المسلم من غضاضه فی اءن یکون مظلوما ما لم یکن شاکا فی دینه ، و لامرتابا بیقینه <sup>(174)</sup>

برای یک مسلمان ، مظلوم واقع شدن عیب و نقص نیست ، مادامی که در دین خود شک نیاورد و به یقین خود تردید نکند.

4 - اطرح عنک واردات الهموم بعزائم الصبر و حسن الیقین <sup>(175)</sup>  
غم و اندوه هایی که بر دلت وارد شود، با صبری پایدار و یقینی نیکو از خود دور ساز.

5 - بالیقین تدرک الغایه القصوی <sup>(176)</sup>  
با یقین به بالاترین درجه مقصود می توان رسید.

6 - راءس الدین صحه الیقین <sup>(177)</sup>  
باور صحیح ، راءس دینداری است .

7 - لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا <sup>(178)</sup>  
اگر پرده ها بالا رود، بر یقین من افزوده نشود.

8 - الیقین عنوان الایمان <sup>(179)</sup>  
یقین به مبدا و معاد، علامت ایمان است .

9 - اءصل الزهد الیقین ، و ثمرته السعاده <sup>(180)</sup>  
ریشه زهد یقین است و ثمره آن نیک بختی است .

10 - علیکم بلزوم الیقین و التقوی ، فانهما یبلغانکم جنه المءوی <sup>(181)</sup>  
بر شما باد به پای بندی به یقین و پرهیزکاری ، زیرا این دو شما را به بهشت برین می رساند.

11 - کن موقنا تکن قویا <sup>(182)</sup>  
به خدا یقین داشته باش تا نیرومند باشی .

12 - من لم یوقن بالجزاء اءفسد الشک یقینه (183)

کسی که به روز جزاء یقین نداشته باشد، شک ، یقین او را تباه خواهد کرد.

13 - من یؤ من یزدد یقینا (184)

کسی که ایمان می آورد، به یقین خود می افزاید.

14 - من حسن یقینه ، حسنت عبادته (185)

کسی که باورش خوب شود عبادتش خوب خواهد شد.

## فصل پنجم : تقوا و مراتب آن

قال علی علیه السلام :

لاکرم کالتقوی

هیچ بزرگواری ، مثل تقوا نیست .

نهج البلاغه ، حکمت 113.

### معنای تقوا

تقوا در عرف شریعت به معنی نگهداری نفس است از آنچه که انسان را به گناه می کشاند.

### مراتب تقوا

1 - تقوای بدن : که پاک کردن و میرا نمودن آن است از کثافات و نجاسات ظاهری .

2 - تقوای نفس : که پاک کردن و میرا نمودن آن است از صفات رذیله و اوصاف خبیثه و وسوسه های شیطانی .

3 - تقوای قلب : که تخلیه و پاک کردن آن است از غیر حضرت حق ، که صاحب این خانه است . و بدین جهت است که عرفا، قلب را به کعبه تعبیر می کنند، زیرا کعبه خانه ظاهری و دل خانه باطنی خداوند است .

پس هر جا این تقوای سه گانه حاصل شود، از الطاف خاص و عنایات مخصوص حضرت حق خواهد بود.



## انواع تقوا

1 - تقوای روحی : انسان باید روح خود را به اندازه ای تقویت نماید که تقوا در آن به صورت یک ملکه در آید و آن را از آلودگی ها حفظ نموده و چنان روح قوی و پاکی داشته باشد که بتواند به وسیله آن به خداوند نزدیک شده و راه تکامل را طی کند.

2 - تقوای مغزی و فکری : تقوایی است که انسان را از هر گونه مخاطره مغزی دور نموده و نمی گذارد مغز او به افکار نامتناسب آلوده گردد. کسی که دارای تقوای مغزی است ، نه تنها با اعضا و جوارحش گناه نمی کند، بلکه فکر انجام گناه را هم به مغز خود راه نمی دهد.

3 - تقوای اعضاء: این است که تمام قوای بدن و جوارح ، در اختیار و کنترل خود انسان باشد. چشم نتواند بدون اجازه به هر جا که می خواهد نگاه کند. گوش برای شنیدن هر نغمه ای آزاد نباشد و همچنین اسفل اعضاء و... باید با نیروی باطنی تقوا، همه اعضای بدن را نگهداری و در تحت مراقبت و کنترل قرار داد.

4 - تقوای قلبی : خداوند عالم از تقوای قلبی به «شعائر الله» یعنی (علامت های خداوند) یاد کرده است و می فرماید:

(وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ) <sup>(186)</sup>

کسی که بزرگ بشمارد و بشناسد علامت های خدا را، پس بدرستی که تقوا در قلب او برقرار است .

5 - تقوای علمی : یعنی حفظ و نگهداری مشاعر، از کج اندیشی و اعتقاد باطل ؛ فرموده اند: اشرفیت علم موقوف است به اهمیت موضوع آن علم ؛

بنابراین هر کسی که طالب علم است ، باید آن علمی را طلب کند که با تقوا  
سنجیده شده و انسان را به راه حق بکشاند.

6 - تقوای سیاسی : تقوایی است که باید همه در آن را نظر داشته باشند،  
چون هیچ جامعه ای بدون سیاست پیش نمی رود. هرگاه در جامعه ای سیاست  
واقعی پیاده نشود، آن جامعه رو به انحطاط می رود و مستعمره جوامع دیگر می  
شود؛ بنابراین بر همه افراد با تقوای جامعه لازم است که آگاه باشند و نگذارند  
ابر قدرت های عالم بر آنها تسلط پیدا کنند.

7 - تقوای اقتصادی : که بر دو نوع است :

## 6 - فصل ششم : نیت و مراتب آن

یکی اینکه : انسان به وسیله این نوع تقوا، از خوردن مال مردم و به یغما بردن دسترنج دیگران و احتکار اموال عمومی مردم و امثال آن اجتناب کند و به حق دیگران تجاوز ننماید.

و دوم آنکه : اگر توزیع حقوق مردم به دست او افتاد، عادلانه تقسیم نماید (به یکی بیشتر و به یکی کمتر ندهد)؛ بنابراین تقوای اقتصادی در هر زمان برای مسلمانان ضروری است .

8 - تقوای جنسی : یکی از ضروری ترین تقواهاست ، که اگر رعایت نشود، فساد خانمان سوز زندگی بشری را تهدید خواهد کرد! این موضوع نیاز به بحث و توضیح زیاد دارد که مجال آن نیست .

9 - تقوای طبی : در این باره خداوند عالم دستوری دارد و می فرماید:

(كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) <sup>(187)</sup>

بخورید و بیاشامید، اما اسراف نکنید، خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد. اصولاً پرخوری سرچشمه تمام بیماری هاست .

10 - تقوای لفظی : نگهداری زبان است از سخنان زشت و دشنام و ناسزا، که از نظر اسلام حائز اهمیت فراوان می باشد. عارفی می گوید: همه خیر دنیا و آخرت در یک کلمه خلاصه شده و آن تقواست . چرا که در قرآن کریم خیر و ثواب بسیاری بر تقوا مترتب شده است و سعادت دنیا و آخرت موقوف به آن گشته است .

## آثار و خواص تقوا در قرآن

ما از آثار و خواص تقوا، دوازده فایده را که در قرآن آمده، متذکر می شویم

:

1 - تقوا مورد مدح و ستایش قرار گرفته است: خداوند سبحان (جل

واعلی) می فرماید:

(وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) <sup>(188)</sup>

اگر صبر و تقوا پیشه سازید، (شایسته است) چون این از کارهای مهم و قابل

اطمینان است.

2 - تقوا موجب ایمنی از شر دشمن می گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلی)

می فرماید:

(إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا) <sup>(189)</sup>

اگر صبر و تقوا پیشه سازید، نقشه خائنانه دشمنان به شما زیانی نمی رساند.

3 - تقوا موجب نصرت و پیروزی می گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلی)

می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ) <sup>(190)</sup>

خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کردند، و کسانی که نیکوکارند.

4 - تقوا موجب نجات از مشکلات و روزی حلال می گردد؛ خداوند سبحان

(جل واعلی) می فرماید:

(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) <sup>(191)</sup>

هر که از خداوند بترسد و تقوا داشته باشد، راه نجاتی به رویش می گشاید و

از راهی که تصور نمی کند، رزقش را می رساند.

5 - تقوا موجب اصلاح کارها می گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلی) می

فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ) (192)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن محکم و متین بگویید، تا کردارتان را اصلاح کند.

6 - تقوا موجب آمرزش گناه می گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلی) می

فرماید:

(وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ) (193)

و خداوند سبحان جل و اعلی گناهان شما را ببامرزد.

7 - تقوا موجب دوستی با خدا می گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلی) می

فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) (194)

خداوند متقین را دوست دارد.

8 - تقوا موجب قبولی اعمال می گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلی) می

فرماید:

انما يتقبل من المتقين (195)

خداوند اعمال را تنها از اهل تقوا می پذیرد.

9 - تقوا موجب بزرگواری و عزت می گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلی) می

فرماید:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) (196)

گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست ؛ بدرستی که خداوند دانا و آگاه است .

10 - تقوا موجب بشارت به هنگام مرگ می گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلی) می فرماید:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ) (197)  
آنان که ایمان آورده اند و تقوا پیشه کردند، در این زندگی دنیا و در آن سرای آخرت مسرورند.

11 - تقوا موجب آزادی از دوزخ می گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلی) می فرماید:

(ثُمَّ نَجَّيْنَا الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَدَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا) (198)  
سپس آنان را که تقوا داشته اند، از آن رهایی می بخشیم و ظالمان را در حالی که از ضعف و ذلت به زانو در آمده اند در آن رها می سازیم .

12 - تقوا موجب ورود در بهشت می گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلی) می فرماید:

(أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) (199)  
برای پرهیزکاران آماده شده است .  
خوشبختی دنیا و آخرت ، در سایه تقوا به دست می آید. تقوا گنج و غنیمتی فراوان ، خیری زیاد و رستگاری بی پایان است .

## چهارده کلام نورانی از امیر بیان علیه السلام

- 1 - التقی رئیس الاءخلاق <sup>(200)</sup>  
پرهیز از گناه ، رئیس اخلاق است .
- 2 - لایقل عمل مع التقوی و کیف یقل ما یتقبل؟! <sup>(201)</sup>  
عملی که همراه با تقوا باشد کم نیست ، چگونه کم خواهد بود عملی که مورد قبول درگاه خدا باشد!؟
- 3 - لاعزاءعز من التقوی <sup>(202)</sup>  
هیچ عزتی ، عزیزتر و گرامی تر از تقوا و پرهیزکاری نیست .
- 4 - اءلا و ان من صحه البدن تقوی القلب <sup>(203)</sup>  
آگاه باشید که پرهیزکاری دل ، از صحت بدن است .
- 5 - اتق الله فی کل صباح و مساء <sup>(204)</sup>  
در هر صبح و شام رعایت تقوا کن .
- 6 - المتقون فیها (فی الدنیا) هم اهل الفضائل ، منطقمهم الصواب ، و ملبسهم الاقتصاد، و مشیهم التواضع <sup>(205)</sup>  
پرهیزکاران در دنیا اهل فضائلند، گفتارشان راست و لباسشان متوسط و راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است .
- 7 - لاکرم اءعز من التقی <sup>(206)</sup>  
هیچ کرامت و بزرگی ، عزیزتر از تقوا نیست .
- 8 - التقی سائق الی کل خیر <sup>(207)</sup>  
تقوا سوق دهنده به سوی هر خیر و خوبی است .

- 9 - مخ الايمان التقوى و الورع ، و هما من افعال القلوب<sup>(208)</sup>  
 پرهیزکاری و پارسایی اساس و مغز ایمان است و آن دو از کارهای دل است
- 10 - من اتقى الله احبه الناس<sup>(209)</sup>  
 هر که خدا ترس باشد، مردم او را دوست خواهند داشت .
- 11 - المتقون قلوبهم محزونه ، و شرورهم ماء مونه<sup>(210)</sup>  
 پرهیزکاران دل‌هایشان غمگین و محزون است و مردم از بدی‌هایشان در  
 امانند.
- 12 - التقوى ظاهره شرف الدنيا، و باطنه شرف الاخره<sup>(211)</sup>  
 تقوا ظاهرش شرافت دنیا و باطنش شرافت آخرت است .
- 13 - ان التقوى عصمه لك فى حياتك ، و زلفى لك بعد مماتك<sup>(212)</sup>  
 به راستی که تقوا در دنیا مراقب توست و در آخرت وسیله نزدیکی تو به  
 خداوند است .
- 14 - لا ينفع الايمان بغير تقوى<sup>(213)</sup>  
 هیچ چیزی بازدارنده تر و هیچ نگهبانی بالاتر از تقوا نیست .



## فصل ششم : نیت و مراتب آن

عن النبی ﷺ :

یحشر الناس علی نیاتهم

مردم در قیامت بر طبق نیاتشان محشور می شوند.

میزان الحکمه ، ج 10، ص 271.

### سخنی پیرامون نیت

امام سجاد علیه السلام در سومین جمله دعای مکارم الاخلاق بعد از ذکر صلوات

عرض می کند:

وانته بنیتی الی احسن النیات

بارها! نیت مرا به بهترین و پاکترین نیت منتهی کن .

ممکن است پرسیده شود که آیا نیت در شرع مقدس اسلام دارای ارزش

خاصی می باشد؟ معنای نیت چیست ؟

نیت در شرع مقدس اسلام اهمیت فوق العاده ای دارد و خوب و بد آن مورد

توجه شارع مقدس است و مردم را درباره آن دو آگاه فرموده است و اصلا

برنامه اسلام این است که هر عملی را با رنگ و انگیزه آن می پذیرد.

در کتاب های لغت آمده است که :

النیه هی القصد و العزم علی الفعل <sup>(214)</sup>

نیت عبارت است از: قصد و تصمیم (که آدمی برای انجام عملی در باطن

اتخاذ می کند و بر طبق آن عمل می نماید).

نیت آنقدر مهم است که ارزش اعمال مردم بر وفق نیتی است که دارند، و  
اصولا:

نیت المؤمن خیر من عمله

نیت مؤمن از عملش بهتر است .

اگر قصدشان خوب و عالی باشد، عمل آنان ارزنده و پر قیمت می باشد؛ اما  
اگر نیتشان آلوده و پلید باشد، عمل آنان ارزش معنوی ندارد و می تواند منشاء  
کیفر شود.

در روایتی از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که می گوید:

سمعت رسول الله يقول : رجلان فی الاءجر سواء: رجل مسلم اعطاه الله ما  
لا يعمل فيه بطاعه الله و رجل فقير يقول : اللهم لو شئت رزقتنی ما رزقت اخی ،  
فاعمل فيه بطاعه الله (215)

شنیدم که پیغمبر گرامی فرمودند: دو مرد در اجر و پاداش با یکدیگر مساوی  
هستند: اول آن مردی که خداوند به او ثروت عطا کرده و او ثروت خود را در  
راه طاعت خداوند سبحان (جل واعلی) مصرف می کند و آن مرد فقیری که مال  
ندارد و می گوید؛ بارالها! اگر بخواهی به من رزق عنایت کنی و مال بدهی ،  
همانند آنچه به برادر دینی ام داده ایی ، من هم مانند آن برادرم ، به طاعت تو  
عمل می کنم .

پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید: این دو مرد در اجر مساوی هستند،  
با اینکه اولی نیت خوب کرده و مال داده ، ولی دومی ! فقیر بوده و فقط قصد و  
اراده طاعت خدا را، در صورتی که تمکن و ثروت داشته است .

و همچنین روایت دیگری از وجود مقدس پیامبر اسلام محمد بن عبدالله

ﷺ آمده است که فرمود:

انما الاءعمال بالنیات و لكل امری مانوی ، فمن غزا ابتغاء ما عندالله  
(عزوجل) فقد وقع اجره على الله (عزوجل) و من غزا یرید عرض الدنيا او نوى  
عقالا لم یکن له الا ما نوى <sup>(216)</sup>

اعمال مردم تابع نیت های آنان است و هر کسی آن چیزی را که قصد کرده  
است به دست می آورد. بعد می فرماید؛ کسی که به جنگ می رود و در جبهه  
جنگ جهاد می کند و قصد او فقط برای رضای خداوند است ، اجر او بر عهده  
خدا است . اما کسی که به جنگ می رود، ولی قصد او اموال دنیوی و متاع های  
زندگی است ؛ لم یکن له الا ما نوى چیزی جز آنچه که نیت کرده ، نصیبش نمی  
شود.

امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرضه می دارد: خدایا! نیت مرا به بهترین نیت  
ها منتهی بفرما.

از این جمله امام روشن می شود که نیت همانند یقین دارای مراتب و  
درجات است ، که امام بهترین آن را از درگاه الهی درخواست می کند.  
برای روشن شدن درجات نیت ، مثلی را در مورد عبادت ذکر می کنیم :  
گاهی قصد انسان در عبادت زشت است و پلید، گاهی تصمیم انسان در عبادت ،  
خوب است و درست و گاهی نیت آدمی در عبادت ، خوب تر است و عالی تر،  
یعنی اینکه بهترین نیت است .

اما قسم اول : یعنی قصد زشت و پلید در عبادت ، همانند بندگی ریاکاران  
است . کسی که می خواهد عبادت صحیح انجام دهد، باید آن را برای خدا و به  
قصد قربت انجام دهد. اما اگر کسی برای جلب توجه مردم و نفوذ در افکار آنان  
و برای اینکه مردم درباره او بگویند: فرد خوبی است ، ریاکارانه عبادت می کند

و در باطن کمترین توجهی به خداوند ندارد و تمام توجه او به مردم و جلب قلوب آنان است ، این نیت در اسلام بسیار پلید است .

رسول خدا ﷺ می فرماید:

از خدا بترسید و از ریا اجتناب کنید که ریا شرک به خداوند است و عمل ریاکاران در قیامت حبط می شود.

در اسلام نه تنها ریا در عبادت ، موجب انحراف از صراط مستقیم و مایه بدبختی است ، بلکه ریاکاری در غیر عبادات نیز مذموم و ناپسند است . از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده :

النیه اءفضل من العمل الا و ان النیه هی العمل ، ثم تلا قوله (عزوجل): (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ) ، یعنی علی نبیته <sup>(217)</sup>

نیت افضل از عمل است ، اصلا نیت همان عمل است . سپس آیه (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ) را قرائت فرمود و اضافه نمود که منظور از شاکله همان نیت است .

قرآن حقیقت عمل صالح را در یک بیان بلیغ بازگو می نماید:

(فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) <sup>(218)</sup>

کسی که می خواهد خدا را ملاقات کند در حالی که پروردگار از او راضی و خشنود باشد، باید در دوران زندگی و در ایام حیات ، اعمال صالحه انجام دهد و در امر عبادت برای پروردگار شریکی قرار ندهد.

به تعبیر روشن تر، تا حقیقت خلوص و اخلاص در عمل لحاظ نشود، رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت ، انگیزه الهی داشتن است که به عمل انسان عمق می دهد و نورانیت می بخشد و جهت صحیح می دهد، اما هنگامی که اخلاص از میان رفت ، عمل ، بیشتر جنبه ظاهری پیدا می کند و به منافع

شخصی گرایش پیدا می کند و عمق و اصالت و جهت صحیح خود را از دست می دهد.

در حقیقت این عمل صالحی که از انگیزه الهی و اخلاص ، سرچشمه گرفته و با آن آمیخته شده ، گذرنامه لقای پروردگار است . اخلاص آن است که محرک انسان از هر گونه شائبه غیر الهی پاک باشد.

جالب توجه اینکه در شائن نزول این آیه از رسول خدا ﷺ چنین نقل شده است که : شخصی محضر حضرت عرض کرد: یا رسول الله ! من در راه خدا انفاق می کنم و صلّه رحم به جا می آورم و این اعمال را فقط به خاطر خدا انجام می دهم ، اما وقتی که مردم از این اعمال من سخن می گویند و ستایش می کنند مسرور و خوشحال می شوم ، این اعمال من چگونه است ؟ حضرت سکوت فرمودند و سخنی بیان نفرمودند، تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ داد، که تنها عملی مقبول درگاه الهی است که با اخلاص کامل همراه باشد.

بدون شک منظور از این روایت آن حالت سرور غیر اختیاری نیست ، بلکه حالتی است که انگیزه عمل انسان گردد و یا حکایت از عدم خلوص نیت کند. نیت خوب و خوب تر، یا همان حسن و احسن را با توجه به انگیزه عبادات مؤمنین عادی که اکثریت جامعه مسلمین از آنان تشکیل یافته است و انگیزه عبادات اولیای بزرگوار الهی که در هر عصر و زمان عده معدودی بوده و هستند می توان تشخیص داد.

یک انسان مسلمان عادی که به خداوند و نبوت پیامبرانش و به روز جزا، ایمان واقعی دارد و قرآن را وحی خداوند می داند و به تمام محتویات آن مؤمن و معتقد است و در کتاب خدا دقت می کند و می بیند که خداوند در آیات

بسیاری به افراد مؤمن و صاحبان اعمال صالحه وعده بهشت جاودان داده است و از آن جمله فرموده است :

(وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ) <sup>(219)</sup>

ای پیغمبر! به افرادی که ایمان آورده اند و دارای اعمال صالحه اند مژده بده که در قیامت از جنات و رحمت‌های بزرگ خداوند برخوردارند.

همچنین می بینیم که در مواقع زیاد و متعددی خداوند از گناهکاران سخن به میان می آورد و به آنان وعده عذاب قطعی می دهد، عذابی بسیار شدید که از آن جمله می فرماید:

(فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ۗ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ) <sup>(220)</sup>

به این مردم بگو: اگر فرمان نمی بریدش و نخواهید برد، از عذابی بترسید و از آتشی پرهیزید که آتشگیره و هیزم آن (بدن های) مردم و سنگ ها (بتها) است .

این افراد با ایمان برای اطاعت امر الهی و انجام وظیفه عبودیت و بندگی ، نماز می خوانند؛ اما انگیزه آنان در نماز، نیل به بهشت جاودانی است که خدا وعده فرموده و مؤمنین را به آنان بشارت داده است و همچنین این افراد با ایمان از منهیات الهی پرهیز می کنند و به منظور اطاعت فرمان او پیرامون گناه نمی گردند و انگیزه آنان در این عمل آن است که از عذاب شدید الهی محفوظ باشند و گرفتار مصائب و بلاهای قیامت نشوند. نیت این افراد خوب است و حسن و عملی را که انجام می دهند صحیح و طبق موازین شرع مقدس اسلام می باشد. اما نیت بهتر و قصد نیکوتر، اراده خالصی است که ؛ ائمه معصومین علیهم السلام و اولیای گرامی در دل دارند. انگیزه آنان در اطاعت خداوند نیل به پاداش قیامت یا محفوظ ماندن از عذاب قیامت نیست ، بلکه آنان خداوند را برای خدا عبادت

می کنند و منشاء چنین بندگی ، ایمان کامل و معرفت بسیار رفیع نسبت به ذات پروردگار سبحان است .

آمده است که حضرت علی علیه السلام در پیشگاه الهی عرض می کند:  
الهی ما عبدتک خوفا من نارک و لاطمعا فی جنتک ، لکن وجدتک اهلا  
للعباده فعبدتک <sup>(221)</sup>

خدایا عبادت و بندگی من نه برای ترس از آتش توست و نه به منظور نیل به بهشت جاودان است ، بلکه تو را شایسته عبادت دانستم ؛ از این رو تو را بندگی نمودم .

امید به ثواب روز جزا و ترس از عذاب شدید قیامت که در قرآن شریف مکرر و با عبارات مختلف خاطر نشان گردیده ، بزرگترین محرک مسلمانان در اطاعت از اوامر الهی و اجتناب از منهیات خداوند بوده و هست و نیتی این چنین از نظر علمی منافی با خلوص و قصد قربت نیست و از نظر روایات مورد تائید ائمه معصومین علیهم السلام می باشد.

در روایتی از رئیس مکتب تشیع و کشاف حقایق ، وجود با برکت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که می فرماید:

ان العباد ثلاثه : قوم عبدوا الله (عزوجل) خوفا، فتلك عباده العبيد  
عبادت کنندگان خداوند سه گروهند: گروهی خدا را از ترس عذاب بندگی می کنند و این عبادت بردگان است که اطاعتشان از ترس کیفر مولی است .

و قوم عبدوا الله تبارک و تعالی طلب الثواب ، فتلك عباده الاجراء  
و گروهی خداوند را به منظور دستیابی به پاداش ، عبادت می کنند و این عبادت اجیران و مزد بگیران است .

و قوم عبدوا الله (عزوجل) حبا له ، فتلك عباده الاحرار و هي افضل العباده <sup>(222)</sup>

و گروهی خداوند را به انگیزه محبت و دوستی خداوند عبادت می کنند و این عبادت آزادگان و برترین و بالاترین عبادات است .

حضرت ، عبادت گروه اول و دوم را عبادت خوانده و در ردیف گروه سوم ذکر فرموده است ، ولی عبادت گروه سوم را بهترین و برترین بندگی معرفی نموده و عباد این گروه را گروه آزادگان و احرار خوانده است . پس تا اینجا روشن شد که نیت‌های مردم در عباداتی که انجام می دهند، متفاوت است و ارزش عبادت هر فردی به تناسب ارزش نیت اوست .

رسول مکرم اسلام محمد بن عبدالله ﷺ می فرماید:

انما الاعمال بالنیات و لكل امری ما نوى (223)

اعمال مردم تابع نیت‌های آنان است و نصیب هر فرد از عملی که انجام داده آن چیزی است که در نظر داشته است .

مردی بر رسول اکرم ﷺ گذر کرد، اصحاب آن حضرت او را مردی فعال و قوی یافتند، به حضرت عرض کردند: چه خوب بود این مرد، نیرو و نشاطی را که دارد در راه خدا مصرف می نمود و برای او فعالیت می کرد. حضرت در پاسخ فرمودند: اگر سعی و عمل او برای پدر و مادر پیرش باشد، کار او در راه خداوند است و اگر انگیزه او در عمل ریاکاری و فخر نمودن بر دیگران باشد، کار او برای شیطان است . پیغمبر ﷺ فرمود:

یحشر الناس علی نیاتهم (224)

مردم در قیامت بر طبق نیاتشان محشور می شوند.

امام سجاد علیه السلام از پیشگاه الهی درخواست می کند: بارالها! نیت مرا به بهترین و بالاترین نیت ها منتهی بفرما.



خداوند ان شاء الله تمام اعمال و تمام نیت های ما را در راه خودش به  
بهترین نحو ممکن قرار دهد. آمین یا رب العالمین

### تکمیل نیت

حضرت زین العابدین و الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام به درگاه الهی  
عرضه می دارد:

اللهم وفر بلطفک نیتی ، و صحح بما عندک یقینی ، و استصلح بقدرتک ما  
فسد منی

قبل از ورود به بحث ، اولاً: لازم است ، در مورد دو کلمه «و فر» و کلمه  
«لطف» توضیح داده شود: بعضی از افعال در لغت عرب ، هم به معنای لازم و  
هم به معنای متعددی می آید، که فعل «و فر» نیز از این افعال می باشد، گاهی  
می گویند: و فرالشی یعنی تم و کمل ؛ فلان چیز به حد کمال و تمام خود رسید،  
و گاهی می گویند: و فرته ای اءتممته و اکملته ؛ یعنی فلان چیز را تتمیم و  
تکمیل نمودم .

این کلمه در دعای امام سجاد علیه السلام به معنای متعددی آمده است و امام از  
درگاه الهی درخواست نمی نماید که : پروردگارا! نیت مرا به لطف خود تام و  
کامل بفرما. اما کلمه «و فر» به معنای دیگر نیز آمده و آن به معنی صیانت و  
محافظت است . مثلاً: وقتی می گویند: و فر عرضه ؛ یعنی فلانی عرض و آبرو و  
شرف او را از خطر محافظت نمود. ممکن است مراد امام تکمیل و تتمیم نیت  
باشد و همین طور ممکن است مراد حضرت حفاظت و صیانت نیت باشد.

اما کلمه «لطف» نیز به دو معنا می باشد: یکی به معنای (رفق و مدارا) و  
دیگر به معنای (رقیق و دقیق) است . امام علیه السلام کاءنه می خواهد در پیشگاه الهی

عرض کند: پروردگارا! عنایتی کن و نیت مرا تکمیل بفرما! اما با رفق و مدارا، نه اینکه در مضیقه و رنج قرار بدهی .

معنای دیگرش اینکه : پروردگارا! نیت مرا کامل گردان ، (یعنی با یک تصرف صحیح و دقیق و پنهانی در وجود من آن هدف مقدس)، یعنی تتمیم و تکمیل نیت را تعلیم بنما و به من عطا بفرما.

اولین نشانه تکمیل و تتمیم نیت ، آن حالت مقدس خلوص و پاکی است که در نهان یک فرد الهی به وجود می آید، هر قدر آن نیت خالص تر باشد از کمال بیشتری برخوردار است .

### نیت تام و کامل و آثار آن

اما صاحب نیت تام و کامل آن کسی است که به هیچ وجه خود را اسیر مسائل معنوی ثواب و عقاب ننماید، بلکه خدا را فقط و فقط برای شکر گزاری عبادت کند و ادای وظیفه بندگی در مقابل خدا، یعنی خدا را برای خدا عبادت کند نه آنکه خدا را برای نیل به ثواب و یا مصون ماندن از عذاب و نقت ، عبادت کند.

از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که در آن می فرماید: میل ندارم خدا را به منظور منفعت و نیل به بهشت سعادت بندگی کنم ! همچنین میل ندارم خدا را از ترس عذاب و عقاب ذات اقدس الهی عبادت کنم تا مانند بردگان باشم .

در این موقع قیل فلم تعبه ؛ به حضرت عرض شد: پس شما خدا را به چه انگیزه ای عبادت می کنید؟ قال : لما هو اهله باء یادیه علی و انعامه ؛ من خدا را برای اینکه سزاوار و شایسته پرستش و بندگی است ، عبادت می کنم ، برای نعمت هایی که به من داده و مرا مشمول فیض های گوناگون خود فرموده است .

چنین عبادتی بهترین و عالی ترین عبادت هاست و نیت عبادت به این کیفیت نیت کامل و تمام است ، همان نیتی که امام سجاد علیه السلام از خداوند خواسته ، که به لطف و به راءفت و رحمت خود نیت مرا تتمیم و تکمیل بفرما .

یکی دیگر از آثار تمامیت و کمال نیت این است که افراد با ایمان تمنای همکاری و همیاری با مجاهدین راه خدا، و همچنین تمنا و همیاری با نیکوکاران را در ضمیر داشته باشند؛ ولی بر اثر ناتوانی یا بیماری نتوانند عملاً آنان را یاری نمایند؛ چنین نیت مقدسی ، صاحبش را از پاداش الهی بهره مند می سازد و بدون اینکه تحمل رنج و زحمتی کرده باشد، از اجر باری تعالی برخوردار می گردد.

رسول مکرم اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ما در مدینه کسانی را ترک کردیم ، ولی هم اکنون هیچ وادی را نمی پیماییم و از هیچ بلندی بالا نمی رویم و از هیچ پستی پایین نمی رویم ، مگر اینکه آنان با ما هستند .

عرض شد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ! چگونه با ما هستند با آنکه حضور ندارند؟ حضرت فرمودند: به نیت های خود با ما هستند، یعنی در منزل مریض هستند، ولی در نیت خود آرزومندند که با ما باشند و خداوند اجری نظیر اجری که به مجاهدین همراه یکدیگر عنایت می نماید، به آنان نیز عطا می فرماید <sup>(225)</sup>

در روایات تاریخی وارد است که : پس از آنکه خداوند علی علیه السلام را بر اصحاب جمل پیروز نمود، یکی از دوستان و اصحاب آن حضرت گفت : دوست داشتم که فلان برادرم در اینجا بود و ناظر پیروزی شما و یاری خداوند به شما می شد .

حضرت در پاسخ فرمودند: آیا دوست شما به ما متمایل است و نیت پیروزی ما را دارد؟ گفت : بله .

حضرت فرمود: او با این نیتی که دارد، همانند دیگر اصحابمان شاهد و حاضر در این معرکه بوده و در جنگ جمل شرکت داشته است، نه فقط دوست شما، بلکه کسانی هم اکنون در اصلاب پدران و ارحام مادران هستند و به دنیا نیامده اند، اما پس از ولادت و رسیدن به سر حد بلوغ، قضایای جمل را می شنوند و در دل آرزو می کنند که ای کاش! ما هم در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام می بودیم، خداوند آنان را نیز از اجر اصحاب من و همانند پاداش آنان برخوردار می نماید <sup>(226)</sup>.

یکی دیگر از آثار تتمیم و تکمیل نیت این است که: خداوند آدمی را به نسبت کمال نیتی که در ضمیرش دارد، نسبت به امور سعادت بخش و مفید، موفق می دارد. کسی که از خداوند می خواهد که مرا در تحصیل علم و فراگرفتن دانش موفق بدار، توفیق خداوند به او متناسب با نیت و تصمیمی است که در تحصیل عمل دارد. آن کس که نیتش تحصیل تام و کامل است، از توفیق بزرگ خداوند برخوردار می گردد و آن کس که فاقد چنین تصمیمی است، موفقیتش در تحصیل علم به تناسب همان نیت محدود و ناتمام است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

علی قدر النیه تکون من الله العطیه <sup>(227)</sup>

خداوند، عطیه توفیق را به مقدار نیت به صاحب آن عنایت می فرماید.

و باز می فرماید:

من حسنت نیته امده التوفیق <sup>(228)</sup>

کسی که نیت خوب دارد، توفیق پروردگار مددکار او خواهد بود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقدار یاری خداوند بر بندگان بر وفق مقدار نیت آنان است، کسی که نیت پاک، صحیح و کامل دارد، یاری خداوند هم به او

کامل خواهد بود، اما کسی که نیت کوتاه دارد، یاری خداوند هم به او کم و کوتاه می باشد.

یکی دیگر از آثار تکمیل و تتمیم نیت ، بهره مندی صاحب آن از پاداشهای وسیع و گسترده حضرت حق (جل واعلی) است (229).

امام سجاد علیه السلام این موفقیت عظیم را در دعای نهم صحیفه سجادیه از پیشگاه الهی درخواست نموده است ، آنجا که می گوید:

اللهم فصل علی محمد و آله و اجعل همسات قلوبنا و حرکات اعضائنا و لمحات اعیننا و لهجات السنننا فی موجبات ثوابک حتی لا تفوتنا حسنه نستحق بها جزاءک و لاتبقی لنا سیئه نستوجب بها عقابک

بارالها! بر محمد و آله صلی الله علیه و آله درود بفرست و آن چنان کن که خاطرات دلهای ما، حرکات اعضای ما، چشم بر هم زدن های ما و گفته های زبانهای ما در اموری به جریان افتد که مایه جلب رحمت و پاداش تو باشد، چنانکه هیچ کار خوبی که مایه استحقاق اجر و پاداش توست از ما فوت نشود و هیچ گناهی که مستوجب عقاب توست برای ما باقی نماند.

نیت پاک و کامل چنین ، می تواند انسان را در جمیع جهات ظاهر و باطن پاک و منزّه نگه دارد و او را از آلوده شدن به اعمال زشت و اندیشه های ناروا حفاظت نماید.

امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی که نیت صادقانه و پاک دارد، صاحب قلب سلیم است ؛ زیرا سالم ماندن قلب از خاطرات زشت و اندیشه های ناروا به این است که نیت ما در جمیع شئون برای خدا باشد و در کتاب مقدس ما، قرآن آمده است که در قیامت ، مال و اولاد به انسان نفعی نمی رساند، تنها قلب سلیم است

که می تواند موجب نجات انسان ها شود و آنان را از خطرات و عذاب بزرگ  
قیامت رهایی بخشد (230).

### چهارده کلام نورانی

1 - قال رسول الله ﷺ ان نيه المؤمن خير من عمله و نيه الكافر شر من  
عمله (231)

بدرستی که نیت مؤمن از عملش بهتر است ، و نیت کافر از عملش بدتر است

2 - قال علي عليه السلام : النيه الصالحه احد العملين (232)

نیت راست نیکو یکی از دو عمل است (یعنی حکم عمل صالح دارد به اعتبار  
اینکه ثواب بر آن مترتب شود هر چند آن عمل میسر نشود، و به فعل نیاید).

3 - قال علي عليه السلام : اقرب النيات بالنجاح اعودها بالصلاح (233)

نزدیکترین اندیشه ها به نجات و پیروزی برگردنده ترین آنهاست به صلاح و  
درستی (یعنی باعث این شود که آن مطلب زودتر به عمل آید و آن به صلاح  
نزدیکتر باشد).

4 - قال علي عليه السلام : ان الله تعالى يدخل بحسن النيه و صالح السريره من  
يشاء من عباده الجنه (234)

بدرستی که خدا که بلند مرتبه است به سبب نیکی نیت و نهان صحیح هر که  
را خواهد از بندگان خود به بهشت داخل می کند.

5 - قال علي عليه السلام : جميل النيه سبب لبلوغ الامنيه (235)

نیت نیکو سبب رسیدن به مراد است .

6 - قال علي عليه السلام : حسن النيه جمال السرائر (236)

نیکویی نیت و قصد، جمال و زیبایی نهان هاست .

7 - قال علی علیه السلام : حسن النیه من سلامه الطویه <sup>(237)</sup>

نیکویی نیت و قصد از سلامتی نهان است (یعنی ناشی از سلامتی و خوبی باطن و اخلاق می شود).

8 - قال علی علیه السلام : اذا فسدت النیه وقعت البلیه <sup>(238)</sup>

هرگاه نیت فاسد شود، بلا واقع شود.

9. قال علی علیه السلام : من الشقاء فساد النیه <sup>(239)</sup>

فساد بودن قصد و نیت از بدبختی است .

10 - قال علی علیه السلام : ان تخلص النیه من الفساد اشد علی العاملین من طول

الاجتهاد <sup>(240)</sup>

بدرستی که خالص کردن نیت از فساد سخت تر است بر عمل کنندگان از درازی اجتهاد (یعنی بذل طاقت یا مشقت کشیدن).

11 - قال علی علیه السلام : تقرب العبد الی الله سبحانه باخلاص نیته <sup>(241)</sup>

نزدیکی جستن بنده بسوی خداوند سبحان به خالص گردانیدن نیت اوست .

12. قال علی علیه السلام : لاشیء اء فضل من اخلاص عمل فی صدق نیه <sup>(242)</sup>

نیت چیزی افزون تر از خالص کردن عملی در راستی نیت نیست .

13. قال علی علیه السلام : لا عمل لمن لانیه له (243)

عملی برای کسی نیست که نیتی برای آن عمل نباشد (یعنی همه عمل ها همراه با نیت است).

14 - قال علی علیه السلام : لایکمل صالح العمل الا بصالح النیه <sup>(244)</sup>

شایسته بودن عمل کامل نمی شود مگر به شایسته بودن نیت (یعنی حتما باید قصد و نیت شایسته باشد).

## فصل هفتم : عمل و مراتب آن

قال علی عليه السلام :

طوبی لمن ذکر المعاد و عمل للحساب

خوشا به حال کسی که معاد را به یاد آورد و برای حساب کار کند.

نهج البلاغه ، حکمت 44

### سخنی در مورد عمل

امام سجاد عليه السلام در دعای چهارم خود، به درگاه الهی عرضه می دارد:

وبعملی الی احسن الاعمال

بارالها؛ عملم را به بهترین و بالاترین و نیکوترین اعمال منتهی بفرما.

از این جمله امام که در مورد احسن الاعمال می فرماید، معلوم می شود که اعمال مردم نیز مانند نیت هایشان از نظر ارزش معنوی ، درجات و مراتبی دارد. پس بحث ما اولاً: درباره عمل نیک است ؛ ثانیاً: در خلال بحث به این مطلب می پردازیم که : اعمال نیکی که به بدی منتهی می شود و ارزش خود را از دست می دهد، چگونه است ؟

اولین مطلبی که باید در مورد عمل نیکو عرض کنیم این است که عمل باید مطابق با سنت اسلام و مطابق با برنامه شرع مقدس باشد. پس اگر از نظر گفتار و حرکات و جوارح ، با شرع مقدس اسلام و با سنت پیامبر و اهل بیت منطبق نباشد، اصولاً آن را نمی توان عمل نیک نامید.

حدیثی از رسول مکرم اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که می

فرماید:



لا يقبل قول الا بالعمل و لا يقبل قول و عمل الا بنيه و لا يقبل قول و عمل و نيه الا باصابه السنه (245)

سخنی پذیرفته نمی شود، مگر با عمل و سخن و عملی قبول نمی شود، مگر با نیت و سخن و عمل و نیتی مقبول نیست، مگر آنکه منطبق با سنت باشد. بنابراین انجام عمل نیک در آیین مقدس اسلام باید هم به زبان باشد، هم به بدن و هم به نیت و تمامی این سه قسم باید منطبق با برنامه شرع مقدس. اسلام و تعالیم مقدس حضرت رسول اکرم ﷺ انجام گیرد.

خداوند در قرآن شریف می فرماید:

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) (246)

خداوند مرگ و حیات را آفرید برای اینکه شما را آزمایش کند تا معلوم شود کدامیک از شما عملتان بهتر است.

امام صادق عليه السلام در ذیل این آیه می فرماید:

ليس يعني اءكثر عملا ولكن اءصوبكم عملا (247)

خداوند که در این آیه می فرماید: احسن عملا حجم و مقدار عمل، منظور نیست؛ بلکه مراد این است که خدا شما را بیازماید تا معلوم شود کردار کدام یک از شما به واقعیت و اصابت با حقیقت نزدیک تر است. پس اکثر بودن عمل معیار و ملاک نیست، بلکه احسن بودن عمل ملاک می باشد.

افراد باید در دنیا طوری قدم بردارند که بتوانند از آن کارهای نیک و شریفی که در اینجا انجام می دهند در آخرت مستفیذ و بهره مند گردند.

شخصی از محضر امیرالمؤمنین علی عليه السلام درخواست نمود که او را موعظه

کند؛ حضرت در مقام اندرز دادن به او فرمود:

از آن مردمی مباش که امید به پیروزی و سعادت در آخرت داشته باشند، بدون اینکه در دنیا اعمال نیک و صالحی انجام داده باشند.

### تأثیر عمل در اخلاق

دین برنامه ای عملی است که از جانب خداوند برای پرورش مردم معین شده تا اینکه مردم مطابق آن برنامه رفتار کنند و عقاید پاک و اخلاق نیک و اعمال شایسته کسب نمایند. فلذا دستورهای دینی بر سه گونه است یا به عبارت دیگر دارای سه فصل است :

1 - فصل عقاید؛

2 - فصل اخلاق ؛

3 - فصل عمل ؛ که این فصل از دیگر فصل ها مهم تر می باشد، چون عمل خوب منشاء پیدایش عقاید پاک و نیکو گشتن اخلاق می باشد؛ چرا که انسان موجودی است عملی ، باید عمل کند تا عالم شود و باید عمل کند تا اخلاقش نیکو شود.

البته آن گونه که عمل منشاء پیدایش عقاید است منشاء پیدایش اخلاق نیست و منشاء پیدایش اخلاق دو چیز است : اول ، وراثت و دوم ، محیط و عمل ناشی از اخلاق ؛ یعنی انسان هر گونه خلقی داشته باشد مطابق آن عمل می کند، اما با این حال عمل نیز منشاء پیدایش بعضی از خلقیات در انسان می شود.

مایه خوشبختی انسان این است که موجودی زنده و دارای فکر و اراده است . انسان مانند سنگ و فلز نیست که اگر آن را در نقطه ای بگذارند، خودش نتواند جای خود را عوض کند؛ یا اگر فرضاً آن را خم کنند نتواند راست شود. انسان خود می تواند جابه جا شود و می تواند قامت خود را راست و خم کند و

در طول زندگی از این خم و راست شدن ها زیاد برای او اتفاق می افتد، خیلی از ناملایمات که باعث افسردگی او می شود و او بعد از اندک زمانی آن ناملایمات را تحمل می کند و به حیات خود ادامه می دهد.

انسان زنده است ؛ پس دارای حرکت و حس است و اخلاق انسان به مقتضای فهمی که دارد، رشد پیدا می کند.

اگر چه عمل انسان تابع اخلاق اوست ، یعنی انسان هر گونه خلقی داشته باشد مطابق آن عمل می کند، پس عمل انسان در پیدا شدن اخلاق مؤثر است . فلذا دین دستورهای عملی داده است تا انسان آن دستورات را به کار گیرد و در نتیجه بتواند اخلاق بد خود را ضعیف و اخلاق نیکویش را قوی کند.

### سلیمان و عمل صالح

حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ با داشتن قدرت و حکومت بی نظیر تقاضایش از خداوند این است که عمل صالح را به طور مداوم انجام دهد و از آن بالاتر در زمره بندگان صالح خدا باشد.

از این داستان روشن می شود که : برای اینکه ارزش عمل ، هرچه بهتر و عالی تر در نظرمان روشن شود باید توجه کنیم که در زندگی چگونه قدم برداریم و با چه کیفیتی عمر شریف خود را سپری کنیم .

روایتی را که از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذکر شده ، بیان می کنیم ، حضرت می فرماید: برای هر یک از شما سه دوست وجود دارد:

منهم من یمتعه بما ساءله فذلک ماله

یکی از دوست ها که تو را از تمنیات و خواهش هایت بهره مند می کند و خواسته های تو را جامه عمل می پوشاند، که دارایی و ثروت توست .

منهم خلیل ینطلق معه ، حتی یلج القبر ولا یعطیه شیئا ولا یصحبه بعد ذلک ،  
فاولئک قریبه

دوست دیگر تو که با تو همقدم و همراه است تا هنگامی که به خانه قبر وارد  
شوی و پس از دفن از تو جدا می شود، نه به تو چیزی می دهد و نه با تو  
مصاحبت می کند که اقربا و بستگان می باشند.

ومنهم خلیل یقول : والله اءنا ذاهب معک حیث ذهبت ولست مفارکک فذلک  
عمله ، ان کان خیرا و ان کان شرا (248)

اما دوست سوم که همراه انسان می ماند، عمل انسان است ؛ عمل می گوید:  
به خدا سوگند هر جا بروی من با تو همراهم و هرگز از تو جدا نمی شوم ، خواه  
عمل خوب باشد و خواه زشت و ناپسند.

بنابراین اعمال ما در دنیا از ما صادر می شود، ولی از ما جدا نمی شود، در  
عالم برزخ همراه ماست ، در عالم قیامت با ماست . همان اعمال است که اگر  
خوب باشد ما را به بهشت سعادت می برد و اگر بد باشد، ما را به جهنم می راند  
و به عذاب سنگین قیامت معذب می سازد.

سخن خوب گفتن و حرف صحیح زدن آسان است ، همه می توانند به  
یکدیگر توصیه کنند که راست بگویند و درستکار باشید و حقوق مردم را حفظ  
کنید و حق همسایگان را رعایت نمایید، اما این حرف ها، زمانی ارزش دارد  
که ، گوینده خودش به این حرف های زیبا عمل نماید و حرف و عملش با هم  
منطبق باشد.

یکی از امتیازات رسول مکرم اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام این بود  
که وقتی سخن می فرمودند، اول خودشان به آن عمل می کردند. امیرمؤمنان

حضرت علی علیه السلام می فرماید: من بزرگ تر از آن هستم که چیزی را بگویم و خودم قبلا بر طبق آن رفتار نکرده باشم .

خداوند در قرآن می فرماید:

(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) (249)

کلام طیب به سوی خدا می رود، [سخنان پاکیزه و طاهر در درجه اول کلمه توحید است ، این کلمه به سوی خدا صعود می کند،] اما صعود دهنده آن ، اعمال صالحه توحیدی می باشد.

اگر کسی به زبان «لا اله الا الله» بگوید و به توحید تکلم نماید، اما در مقام عمل مشرکانه رفتار نماید، عمل او برخلاف قول اوست و این عمل مشرکانه نمی تواند آن کلمه طیب را به سوی خدا صعود دهد و مورد قبول خداوند گرداند. پیغمبر خاتم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله می فرماید:

ان لكل قول مصداقا من عمل يصدقه او يكذبه . فاذا قال ابن آدم و صدق قوله بعمله رفع قوله بعمله الى الله تعالى (عزوجل)، و اذا قال و خالف عمله رد قوله على عمل خبيث و هوى به النار (250)

برای هر قول و گفته ای ، مصداقی از عمل است ، که آن قول را تصدیق یا تکذیب می نماید. اگر فرزند آدم سخنی بگوید و گفتار او در رفتار او مصدق شود و عملش با گفته اش منطبق باشد، قول او به وسیله عملش بالا می رود و به پیشگاه الهی می رسد، ولی اگر سخنی بگوید و گفته او برخلاف عملش باشد، گفتارش رد می شود و عمل خبیث و آلوده او را در آتش سرنگون می گرداند.

بنابراین عمل دارای اهمیت فوق العاده است ، تنها گفتن و به سخن خوب تکلم کردن برای گوینده آن نتیجه معنوی ندارد. اعمال صالحه ، مرضی خداوند سبحان است و مایه محبوبیت عامل آن نزد خداوند می گردد؛ لکن باید توجه

داشت که گاهی انسان عمل صالحی را انجام می دهد، ولی عمل شایسته تری که نزد خداوند محبوبیت بیشتری دارد پیش می آید، افراد با ایمان بهتر است که آن عمل صالح را موقتا ترک گویند و از پی انجام کاری که نزد خدا محبوب تر است بروند و سپس به ادامه عمل صالح خود برگردند.

چندین روایت ، با تعبیرات مختلف وارد شده است که ، اگر فردی در حال طواف است و در بین طواف ، مسلمانی نیاز به کمک او دارد، و برای استمداد و کمک او می آید و در حین طواف ، از او تمنای کمک فوری نماید، در چنین موردی امام علیه السلام مکررا دستور فرموده است که طواف کننده طواف را ترک کند و از پی قضای حاجت آن برادر مسلمان برود، زیرا قضای حاجت او نزد خداوند محبوب تر و اجرش از پاداش آن عمل صالح بیشتر است ، بعد از آن که مشکل مسلمان را حل نمود و دل او را شاد کرد، برگردد و به طواف خود ادامه دهد.

روایتی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمده که حضرت می فرماید:

ان احبکم الی الله احسنکم عملا و ان اعظمکم فیما عندالله رغبه <sup>(251)</sup>

محبوب ترین شما نزد خداوند کسانی هستند که عملشان نیکوتر و رفتارشان پسندیده تر است ، امام بدانید که اعظم شما در نزد خدا در مقام عمل ، و بزرگ ترین شما در پیشگاه الهی ، کسانی هستند که نسبت به عملی بیشتر مراقبت می کند که در نزد خدا مورد رغبت بیشتر باشد و خدا به آن اهمیت زیاد می دهد.

روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که مربوط به یکی از عباد بنی اسرائیل در دوران قبل از اسلام است ، آن حضرت می فرماید: در گذشته پیرمرد مقدسی در بنی اسرائیل بود که خدا را عبادت می نمود؛ در یکی از مواقع در حالی که به عبادت مشغول بود، نگاه کرد و دید که دو کودک ، خروسی را گرفتند و پر و بال

او را می کنند و خروس فریاد می زند، ولی این پیرمرد عابد، همچنان به عبادت خود ادامه داد و به این امر توجه نکرد و آن دو کودک را از این عمل ناروا منع نکرد؛ خداوند او را مجازات نمود و به زمین وحی فرستاد که، این مرد پیر را در خود فرو ببرد و زمین او را در خود فرو برد (252).

پس روشن شد که به موجب آیات و روایات، اعمال صالحه در دنیا تا چه حد ارزش و اهمیت دارد و چگونه می تواند آدمی را در عرصه قیامت از عذاب و مهالک رهایی بخشد. بی گمان اساسی ترین شرط عمل خوب و عمل خوب تر، خلوص نیت است و در مورد نیت خالص از امام صادق علیه السلام آمده، که می فرماید:

والعمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله تعالی (253)  
عمل خالص آن است که، در انجام آن متوقع نباشد که احدی غیر از خدا تو را سپاس گوید و تحسین و تمجید نماید.

پس اگر کسی در عبادت از همه خلق منقطع شود و فقط و فقط متوجه خدا باشد و برای اطاعت امر او عبادت نماید، خداوند آن عمل خالص را می پذیرد و به عمل کننده پاداش می دهد.

عمل خالص تا آن حد در اسلام مورد اهمیت است که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم:

من اخلص لله اربعین یوما فجر الله ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه (254)  
کسی که چهل روز اعمال خود را برای خدا خالصانه انجام دهد، خداوند چشمه های حکمت و دانش را از قلبش بر زبانش می گشاید.  
روایتی از امام محمد باقر علیه السلام است که می فرماید:

لا يكون العبد عابدا لله حق عبادته حتى ينقطع عن الخلق اليه فحينئذ يقول هذا  
خالص لي فيقبله بكرمه (255)

بنده نمی تواند به شایستگی و چنانکه باید خدا را عبادت کند، تا از جمیع  
مخلوق منقطع گردد و از همه مردم چشم پوشی نماید، در این موقع خداوند می  
فرماید: این عمل خالص برای من است ، و به منظور من انجام گرفته و من نیز  
به کرم خود آن را می پذیرم و پاداش می دهم .

پس اگر مسلمانی نماز را به قصد قربت و برای اطاعت امر الهی اقامه نمود،  
در صورتی که انگیزه او در باطن ، نیل به رحمت ابدی یا مصون ماندن از عذاب  
شدید قیامت باشد، چنین عبادتی خوب و حسن است ، اما اگر عبادت کننده به  
پاداش و کیفر الهی نظر نداشته باشد و نماز را فقط برای شکرگزاری و تعظیم  
مقام الوهیت به پا داشته باشد، این عبادت خوب تر و احسن است و اولیای  
گرامی خدا خواهان چنین خلوصی بودند و عبادت هایشان را بدین منظور انجام  
می دادند.

آمده است که ، امام صادق عليه السلام می فرماید:

الابقاء على العمل حتى يخلص اءشد من العمل (256)

باقی نگاهداشتن عمل و ابقای خلوص نیت از خود عمل مشکل تر است .  
چه بسا افرادی با نیت خالص نماز را آغاز می کنند و یک یا دو رکعت آن را  
با توجه به پروردگار می خوانند، بین نماز شخص محترمی وارد مسجد می شود  
که حسن نظر او نسبت به نمازگزار، در جمیع شؤون زندگی وی اثر می گذارد،  
در این موقع او بر اذکار مستحبی خود می افزاید، طمأنینه را اهمیت می دهد و  
در چگونگی نماز خود تغییراتی ایجاد می کند تا با این اعمال ، توجه آن مرد



محترم را به خوبی و پاکی خود جلب کند! این شخص نصف نماز خود را با خلوص نیت خوانده و نصف دیگرش را آلوده به ریا نموده است .

امام صادق علیه السلام می فرماید: ادامه دادن خلوص نیت در عمل از خود عمل مشکل تر و سخت تر است ؛ گاهی از اوقات ، افراد اعمال شایسته ای در ایام زندگی خود انجام می دهند که اگر آن اعمال محفوظ بماند و از میان نرود، سرمایه بسیار بزرگی برای روز قیامت او خواهد شد. اما بدبختانه بسیاری از انسانها پس از آن اعمال نیک مرتکب گناهان بزرگی می شوند که باعث حبط اعمال خوب آنان می گردد و آن کارهای پسندیده را از میان می برد. اولیای اسلام در پاره ایی از مواقع این خطرات بزرگ را تذکر می دادند و مسلمانان را از سقوط اعمالشان آگاه می کردند.

امام محمد باقر علیه السلام از رسول مکرم اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم نقل می فرماید: هر کس بگوید: سبحان الله ، خداوند در بهشت برای او درختی غرس می نماید، و هر کس بگوید: الحمد لله ، خداوند در بهشت برای او درختی می نشاند، و هر کس بگوید: لا اله الا الله ، خداوند درختی در بهشت برای او می کارد، و هر کس بگوید: الله اکبر، خداوند درختی در بهشت برای او می نشاند. در واقع رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خواهد بفرماید: ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر؛ آنقدر ارزشمند و گران قیمت است ، که هر جمله آن یعنی هر یک از اذکار چهارگانه آن می تواند درختی را برای گوینده آن به امر الهی در بهشت غرس نماید. یکی از افراد قریش که در مجلس حاضر بود عرض کرد؛ یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس درختان ما در بهشت بسیار زیاد است ، زیرا ما بسیار این ذکر را می گوئیم .

حضرت فرمودند: بله بسیار است ، ولکن پیرهیزید از اینکه آتشی را از پی این اذکار بفرستید که آن درختها را آتش بکشد و نابود کند.

در اینجا امام باقر علیه السلام فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بیان می کند تا اینکه به مؤمنین بفهماند که ذکر خدا گفتن و تسبیح نمودن مهم است ، اما اگر ما از پی آن آتشی نفرستیم و نابودش نکنیم ، مهم تر است .

معیار سعادت در آیین مقدس اسلام این است که انسان با سعادت از مرز دنیا بگذرد و به عالم برزخ وارد شود. هرگاه کسی در طول زندگی خود اعمال صالحی را با خلوص نیت انجام دهد و بتواند آنها را تا لحظه مرگ نگه دارد و با خود به عالم بعد از حیاتش ببرد، این انسان سعادت مند خواهد بود. اما اگر اعمال خوبی را با خلوص انجام داد، ولی نتوانست آن را در باقیمانده ایام زندگی خود محافظت نماید، با همه آن اعمال نیک ، بدبخت و تهدیدست از دنیا می رود و در حالی به صحنه محشر وارد می شود که فاقد اعمال شایسته و عوامل نجات بخش است .

وجود نازنین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام این مطلب را در ضمن روایتی بیان فرمودند تا به مردم بفهماند که خطرات نابود کننده خلوص عمل ، بیش از خطراتی است که اصل عمل را تهدید می کند. حضرت می فرماید:

الدنيا كلها جهل الا مواقع العلم ، و العلم كله حجه الا ما عمل به ، و العمل كله رياء الا ما كان مخلصا، و الاخلاص على خطر حتى ينظر العبد بما يختم له <sup>(257)</sup>

جميع شئون دنیا برای ما مجهول و ناشناخته است ، الا مواردی که به آنها عالم شده باشیم . تمام عمل ها (بین ما و خدا برای خداوند) حجت است (و با آن علم در قیامت با ما احتجاج می کند) مگر آن علمی که بر طبق آن عمل شده

باشد، و عمل را خطر بزرگی تهدید می کند تا روزی که انسان ببیند که چگونه حیات ختم می شود و عمرش پایان می پذیرد.

گاهی حس خودخواهی و خودپسندی، اعمال بسیار پاک و مقدس انسان را آلوده می کند و آن چنان او را به راه بدبختی سوق می دهد که به جای دریافت پاداش از آن کارهای نیک، دچار عذاب و کیفر می شود.

حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که بسیار آموزنده و راهنماست و اگر انسان مراقبت کند که آلوده نشود و این حدیث را عملاً به کار ببندد، نفع زیادی عایدش می شود:

عن ابی جعفر علیه السلام انه قال: الابقاء علی العمل اشد من العمل. قال یصل الرجل بصله و ینفق نفقه لله وحده لا شریک له، فکتب له سرا، ثم یذکرها فتمحی وتکتب له علانیه، ثم یذکرها فتمحی و تکتب له ریاء <sup>(258)</sup>

حضرت می فرماید: ابقاء بر عمل نیک، مشکل تر از خود عمل است. (راوی می گوید: پرسیدم، مراد از ابقاء بر عمل چیست و چگونه است؟) امام می فرماید: یک انسان مسلمان که محرمانه به دیدار یک مسلمان می رود و برای خدا و خالصانه به او انفاق می کند، این عمل او چون مخفیانه بوده به عنوان یک عبادت سری در نامه عملش نوشته می شود و عبادت سری اجر بسیار بزرگی دارد.

چندی نمی گذرد این مرد انفاق کننده از خدمت و انفاق خود نام می برد و به دیگری می گوید؛ من از آن شخص دیدار کردم و به او رسیدگی نمودم. در نتیجه این اظهار، جنبه سری بودن عمل را از بین می برد و به جای آن، اعلانیه نوشته می شود، بعداً چندی نمی گذرد که باز با دیگری صحبت می کند که من نیمه شب برای رسیدگی به او به منزلش سری رفتم، پرده او را می درد، آبروی

او را می برد فتکتب له ریاء؛ به جای عمل خالصانه و سری ، عمل ریایی علنی  
برای او نوشته می شود و عمل ریا کيفر و مجازات دارد.

## مذمت ریا در روایات اسلامی

نقل شده که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

سیاءتی علی الناس زمان تخبث فیہ سرائرهم ، وتحسن فیہ علانیتهم ، طمعا فی الدنيا لا یریدون به ما عند ربهم ، یکون دینهم ریا ، لا یخالطهم خوف ، یعمهم الله بعقاب فیدعونه دعاء الغریق ، فلا یرستجیب لهم <sup>(259)</sup>

زمانی بر مردم فرا می رسد که باطن های آنها زشت و آلوده می شود، و ظاهرشان زیبا، به خاطر طمع در دنیا؛ این در حالی است که علاقه ای به پاداش های پروردگارشان ندارند، دین آنها ریا می شود و خوف خدا در دل آنها وجود ندارد، خداوند همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می کند و خدا را مانند شخص غریق بخوانند، هرگز دعایشان مستجاب نمی شود.

آمده است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام به زراره فرمود:

من عمل للناس کان ثوابه علی الناس یا زراره ! کل ریا شرک <sup>(260)</sup>  
کسی که برای مردم عمل کند ثوابش ، بر مردم است ؛ ای زراره ! هر ریایی شرک است .

وارد شده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

ان المرائی یدعی یوم القیامه باءربعه اءسماء: یا کافر! یا فاجر! یا غادر! یا خاسر! حبط عملک ، وبطل اجرک ، فلا خلاص لک الیوم ، فالتمس اجرک ممن کنت تعمل له <sup>(261)</sup>

شخص ریا کار در روز قیامت با چهار نام صدا زده می شود: ای کافر! ای فاجر! ای حيله گر! و ای زیانکار! عملت نابود شد و اجرت باطل گشت ، امروز هیچ نجاتی نداری ، پاداش خود را از کسی بخواه که از برای او عمل کردی !

از نکات حساسی که در قرآن ، به آن هشدار داده شده این است که مؤمنان مراقب باشند که اعمالشان همچون کفار حبط و نابود نشود. اصل عمل مطلبی است مهم ، اما حفظ و نگه داری یک عمل پاک و سالم و مفید، تا پایان عمر مهم تر و مشکل تر است .

### عوامل نابودی ثواب عمل

عوامل نابودی ثواب عمل بسیار است ، من جمله :

منت گذاشتن و آزار دادن است ؛ چنانچه قرآن می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) <sup>(262)</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید! انفاقها و بخشش های خود را با منت و آزار دادن باطل نکنید، همانند کسانی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خدا و روز قیامت ندارند.

در اینجا دو عامل بطلان عمل ، یکی (منت و آزار) و دیگری (ریا و کفر) مطرح شده است که اولی بعد از عمل می آید و دومی مقارن عمل ، که اعمال نیک را به آتش می کشد.

عامل دوم نابودی عمل ، عجب است . چنانکه در حدیثی آمده :

العجب ياءكل الحسنات كما تاءكل النار الحطب <sup>(263)</sup>

عجب حسنات انسان را می خورد، همان طوری که آتش هیزم را می خورد. و عامل سوم نابودی عمل ، حسد است ، که در این باره نیز تعبیری شبیه به عجب آمده که همچون آتش ، حسنات را نابود می کند. رسول اکرم

می فرماید: ﷺ

ایاکم و الحسد فان الحسد یاءکل الحسنات کما تاءکل النار الحطب (264)

از حسد پرهیزید! همانا حسد، حسنات را می خورد همان طوری که آتش هیضم را می خورد.

اصولا همان گونه که حسنات ، سیئات را از بین می برد، همچنین گاهی سیئات ، حسنات را به کلی از اثر می اندازد. حسد سخت ترین و دشوارترین بیماری روانی و پلیدترین رذائل اخلاقی است ، صاحب خود را به عقوبت دنیا و عذاب آخرت گرفتار می سازد. زیرا در دنیا لحظه ایی از حزن خالی نیست و به هر نعمتی که در دست دیگران می بیند رنج می برد و نعمت های خداوند سبحان برای او عذابی است .

خداوند به حضرت موسی بن عمران علیه السلام وحی فرمود که به مردم بر آنچه از فضل خود به آنها داده ام حسادت نبر! و چشم های خود را بر آن مدوز! و دلت را دنبال آن نکن که حسود نسبت به نعمت های من خشمگین است و از تقسیم که میان بندگان خود کرده ام جلوگیر است و هر که چنین باشد، من از او نیستم و او از من نیست .

## حفظ ایمان تا پایان عمر

حفظ ایمان تا پایان عمر مهم ترین شرط بقای آثار عمل است ؛ چرا که قرآن به صراحت می فرماید:

(وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ  
مِنَ الْخَاسِرِينَ) (265)

و هر آینه وحی شد به سویت و به سوی آنان که پیش از تو بودند که اگر شرک ورزی هر آینه تباه شود کردارت و مسلما از زیان کاران خواهی بود. کسانی که بی ایمان از دنیا بروند، تمام اعمالشان حبط می شود، پس نگهداری عمل از خود عمل مهمتر و سخت تر است .

امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرضه می دارد:

وبعملى الى احسن الاءعمال

بارها! عمل مرا به بهترین و نیکوترین اعمال منتهی بفرما.

ان شاء الله خداوند به همه ما توفیق عمل صالح و بهترین اعمال را عنایت

بفرماید. آمین یارب العالمین



## چهارده کلام نورانی از امیر بیان علیه السلام

در اینجا برای تبیین مطلب و تاءیید کلام متمسک به کلام نورانی امیر بیان مولی الکونین ، اسدالله الغالب ، علی بن ابی طالب علیه السلام شده و چهارده کلام نورانی آن حضرت را در اینجا بیان می کنیم ؛

- 1 - صحه الجسد من قله الحسد <sup>(266)</sup>  
سلامت جسم از کمی حسادت است .
- 2 - الحرص و الکبر و الحسد دواع الی التحم فی الذنوب <sup>(267)</sup>  
حرص ، تکبر و حسد انگیزه های فرو رفتن انسان در گناهانند.
- 3 - حسد الصدیق من سقم الموده <sup>(268)</sup>  
حسادت دوست ، یکی از بیماری هایی دوستی است .
- 4 - عجب المرء بنفسه اءحد حساد عقله <sup>(269)</sup>  
خودپسندی انسان ، یکی از حسودان (دشمنان) عقل است .
- 5 - من ترک الحسد کان له المحبه من الناس <sup>(270)</sup>  
آن که حسادت را ترک کرد، محبت مردم برای اوست .
- 6 - الحاسد مغتاظ علی من لاذنب له <sup>(271)</sup>  
انسان حسود، کینه کسی را که گناهی ندارد به دل دارد.
- 7 - یکفیک من الحاسد اءنه یغتم وقت سرورک <sup>(272)</sup>  
از بدخواهی حسود تو را همین بس که به موقع شادی تو، او غمناک است .
- 8 - الحسد لایجلب الا مضره و غییظا، یوهن قلبک ، و یمرض جسمک <sup>(273)</sup>  
حسد جز ضرر و خشم چیزی در پی ندارد، قلبت را سست و جسمت را بیمار می سازد.

- 9 - النعمه على المحسود نعمه ، و هي على الحاسد نقمه <sup>(274)</sup>  
 نعمت برای کسی که مورد حسد واقع شده نعمت است ، و برای حسود نقمت  
 و بلاست .
10. لايرضى عنك الحاسد حتى يموت اءحد كما <sup>(275)</sup>  
 حسود از تو خوشنود نخواهد شد تا آنکه یکی از شما دو نفر بمیرد.
- 11 - الحسد ينشىء الكمد <sup>(276)</sup>  
 حسد پدید آورنده دلتنگی و افسردگی است .
- 12 - الحسود غضبان على القدر <sup>(277)</sup>  
 حسود بر تقدیر الهی خشمگین است .
- 13 - لاعيش اءنكد من عيش الحسود و الحقود <sup>(278)</sup>  
 هیچ زندگی ایی تیره تر از زندگانی حسود و کینه توز نیست .
- 14 - ويح الحسد ما اءعدله ! بداء بصاحبه فقتله <sup>(279)</sup>  
 وای بر حسد، که تا چه اندازه شخص را از راه راست به در برد؛ نخست از  
 صاحبش آغاز کرده ، سپس او را بکشد.

## فصل هشتم : اصلاح نمودن فساد و رساندن خیر به مردم

قال علی علیه السلام :

فاعل الخیر خیر منه ، و فاعل الشر شر منه

انجام دهنده کار خیر از خود کار خیر بهتر است و به جا آورنده ، کار بد از آن کار بد، بدتر است .

نهج البلاغه ، حکمت 32

### اصلاح نمودن فساد و سه خواسته امام سجاد علیه السلام

حضرت در جمله سوم ، به درگاه الهی عرضه می دارد:

واستصلح بقدرتک ما فسد منی

بارالها! هر چه در وجود من از وضع صحیح و مستقیمش خارج شده و به فساد گراییده است ، تو به قدرت لایزال خود آن را اصلاح فرما.

استصلاح در مقابل استفساد است . استصلاح و معنای ؛ خواستن صلاح و اصلاح است و استفساد همت گماردن در افساد و از پی فساد رفتن است .

امام سجاد علیه السلام در این جمله دعا، گویی می خواهد عرض کند: بارالها! مرا هرگز به خودم واگذار نکن و همواره عنایت و تفضل تو در جمیع شؤون مادی و معنوی شامل حال من باشد.

توجه به حضرت حق (جل واعلی) برای رفع مفسد و بلایا و اعاده نعمت ها و عطایای الهی مخصوص ائمه طاهرین علیهم السلام نیست ، بلکه تمام مردم باید رفتاری این چنین داشته باشند و مانند پیشوایان بزرگ دینی در حل مشکلات و برطرف ساختن مصائب از خداوند کمک بگیرند. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

اگر مردم در موقعی که نعمت بر آنان وارد می شود و نعمت از دستشان می رود، متوجه خداوند شوند و با صدق نیت و از صمیم قلب او را بخوانند خداوند نعمتهای از دست رفته را به آنان برمی گرداند و همه مفاسدشان را اصلاح می کند (280).

اگر خداوند عنایت بفرماید و دعای ، دعاکنندگان را در اصلاح مفاسد، اجابت کند، فسادهای واقعی از میان می رود و صلاح و سعادت جایگزین آنها می شود؛ زیرا خداوند به تمامی حقایق واقف است و صلاح و فساد را می داند. اما اگر بشر بخواهد این مهم را بر عهده بگیرد و فساد را براندازد و صلاح را جایگزین کند، همیشه موفق نمی شود، زیرا ممکن است در پاره ایی از مواقع هوای نفس یا نارسایی علمی ، او را از درک واقع باز دارد. فساد را صلاح ببیند و جامعه را به مسیر باطل سوق دهد و موجبات بدبختی آنان را فراهم آورد.

دنیای امروز در مورد زنان ، به این انحراف گرفتار شده است ، و هم اکنون از عوارض آن رنج می برد. بزرگان کشورهای غرب تصور کردند که آزادی بیش از حد به زنان بر وفق مصلحت اجتماع است ، این کار ناروا را انجام دادند، بر اثر آن بی عفتی رواج یافت ، بیماری های آمیزشی شیوع پیدا کرد و روز به روز زیاد و زیاده تر شد و باعث تیره روزی و اختلاف خانواده ها گردید و مردم را به مصیبت های مختلفی گرفتار نمود، که عوارض ثانوی بسیار بزرگی در برداشته است که متأسفانه خانواده ها با آن رو به رو می شوند و شده اند و خواهند شد. بعضی از انسان ها در مواقع زیادی ، صلاح و فساد را تشخیص می دهند، ولی بر اثر سوء نیت و اطاعت از هوای نفس واقعیت را وارونه جلوه می دهند، صلاح را فساد و فساد را صلاح می خوانند و موجب تحیر مردم و احياناً گمراهی آنان می گردند.

منافقین صدر اسلام نیز چنین بودند و برای آنکه نگذارند تعالیم الهی گسترش یابد، به این قبیل اعمال دست می زدند که خداوند در این زمینه می فرماید:

وإذا قیل لهم لا تفسدوا فی الاءرض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون و لكن لا یشعرون (281)

وقتی به آنان گفته می شود در زمین افساد ننمایید، می گویند ما اصلاح طلبیم آگاه باشید که اینان مفسدند، اما نمی فهمند.

نتیجه آنکه: امام سجاد علیه السلام در سومین جمله ایی که مورد بحث ماست، به درگاه الهی با کمال خضوع عرضه می دارد:

واستصلح بقدرتک ما فسد منی

بارالها! آنچه در جسم و جان من به فساد گراییده و از راه مستقیم خود خارج شده است، تو با قدرت لایزال خود آن را اصلاح فرما.

پیروان امام سجاد علیه السلام باید این روش سعادت مند را از آن حضرت بیاموزند و همه روزه این مهم را از خداوند بخواهند و همیشه به خداوند عرضه دارند: خدایا! تو به تمام عیوب و نقایص برون و درون ما واقف و آگاهی، تفضل فرما و با قدرت خود آن عیوب را اصلاح فرما و ما را از این نقایص نجات بخش.

آمین یارب العالمین .

سه درخواست دیگر امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در ادامه عرضه می دارد:

اللهم صل علی محمد و آل محمد واکفنی ما یشغلنی الاهتمام به ، واستعملنی بما تساءلنی غدا عنه ، و استفرغ ایامی فیما خلقتنی له

امام سجاد علیه السلام دعای مکارم الاخلاق را با صلوات بر پیغمبر اسلام و اهل بیت گرامی اش آغاز نمود. سپس درخواستهای خود را درباره ایمان ، یقین ، نیت و عمل به پیشگاه الهی عرضه داشت ، دوباره ذکر صلوات را تجدید نمود و از پی آن دعاهایی را به درگاه الهی عرضه داشت ، که به خواست خداوند سه جمله بعد از صلوات ، موضوع بحث ما می باشد.

در جمله اول عرض می کند:

واکفنی ما یشغلنی الاهتمام به

بارالها! کفایت کن مرا در چیزی که اگر خود به انجام آن اهتمام ورزم ، وقتم را اشغال می کند و از کارهای اصلی مرا باز می دارد.

امام سجاد علیه السلام از خداوند، این عنایت را تقاضا می کند که ، پروردگارا! آن کاری را که علی القاعده من باید انجام دهم و وقتم را می گیرد، تو لطف کن و موجباتی فراهم نما که بدون صرف وقتم آن قضیه حل شود و آن حاجت برآورده شود.

این جمله امام ناظر به کارهایی است که ؛ هدف از آنها فقط انجام آن عمل است و شخص معین در تصدی آنها مورد نظر نمی باشد.

چه بسیارند افرادی که لایق و شایسته اعمال بزرگند، اما در طول زندگی قسمت مهمی از عمر گرانقدرشان ، در کارهایی مصرف می گردد که دیگری هم می تواند به نیابت از آنها آن کارها را انجام دهد و این اشخاص وقت خود را در اعمالی مهم صرف نمایند. اگر این گروه دارای ایمان واقعی به خدا باشند، می توانند به پیروی از امام سجاد علیه السلام دعا کنند و صمیمانه از خداوند بخواهند که مسبب الاسباب ، وسیله انجام آن امر را فراهم آورد، بدون اینکه عمر گرانقدر خود را در آن راه به کار گیرند.

اگر دعای اینها واجد شرایط استجاب باشد و مقبول درگاه الهی واقع شود به اجابت می رسد و قسمت مهمی از سرمایه عمرشان صرفه جویی می شود و می توانند آن را در راهی به کار گیرند که موجب تعالی روح و تکامل معنوی آنان گردد و به مدارج عالی تری دست یابند.

امام سجاد علیه السلام در جمله دوم دعا، معیاری را برای آن قبیل اعمالی که آدمی مسئول آنهاست و باید خودش انجام دهد، بیان می کند و آن را به صورت دعا در پیشگاه الهی درخواست می نماید:

واستعملنی بما تساءلنی غذا عنه

مرا عامل کارهایی قرار بده که ، فردای قیامت درباره آنها از من سؤال خواهی نمود.

تمام احکامی که اسلام در شئون مختلف زندگی برای مردم مقرر فرموده و باید عملاً آن احکام را رعایت نمایند، مشمول این معیار می باشد.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام در حدیث مفصلی به عنوان بیان حقوق ، حق خدا، حق اعضای بدن ، حق والدین ، حق فرزند، حق معلم و دیگر حقوق را در مورد مختلف توضیح داده و مسئولیت مردم را درباره آنها بیان فرموده است و ما به عنوان نمونه ، یکی از آن حقوق را که مسئله تربیت فرزندان را بیان می کند، نقل می کنیم :

وإما حق ولدك ، فان تعلم انه منك و مضاف الیک فی عاجل الدنيا بخیره و شره ، وانك مسؤول عما وليته به من حسن الادب و الدلاله علی ربه (عزوجل) و المعونه له علی طاعته ، فاعمل فی امره عمل من يعلم انه مثاب علی الاحسان الیه ، معاقب علی الاساءه علیه

حق فرزند به تو این است که بدانی او، در خیر و شر دنیا، از تو و وابسته به توست و تو در ولایتی که بر او داری مسئول ادب و تربیت او هستی، مسئول هدایت به خداوند و تو مسئول هستی که او را در طاعت الهی کمک نمایی. باید عمل تو درباره فرزندت به گونه ایی باشد که بدانی در نیکی نسبت به او مءجوری و در بدی نسبت به وی معاقب هستی و عذاب خواهی شد.

تربیت صحیح فرزند از جمله امور مهمی است که خداوند در قیامت از آن سؤال می کند. پدر و مادر وظیفه شناس باید به این امر توجه کامل نمایند و قسمتی از عمر شریف خود را درباره آن صرف نمایند و فرزندى شایسته بار آورند.

متأسفانه در جامعه کنونی پدران و مادران به این مسئله قدری، یا بهتر بگویم کاملاً بی تفاوت شده اند و برای تمام امور زندگی و حتی خوش گذرانی های خود ماهیانه بودجه ایی اختصاص می دهند، اما غافل از اینکه مبالغی را هم برای تربیت فرزندان دلبندشان اختصاص دهند و وقتی خدای ناکرده این عزیزان در دام اعتیاد یا در دامی که دشمنان دین، برای جوانان و نوجوانان ما گسترده اند گرفتار می شوند، تازه والدین به فکر این می افتند که چگونه می توانند فرزندان دلبندشان را نجات دهند و علاج بعد از حادثه را می خواهند.

اما پدران و مادران گرامی باید قبل از اینکه خدای ناکرده فرزندان خود را از دست بدهند، مراقب باشند تا عزیزان خود را به نحو احسن تربیت کنند، فرزندانى که بعد از پدران و مادران وارث آنها هستند، نه تنها وارث مال، بلکه وارث اخلاق و اعمال آنها هم هستند. اگر خدای ناکرده فرزند ناصالح از خود باقى بگذاریم، علاوه بر اینکه مسئول اعمال بد او هستیم و مورد نفرین مردم،



تازه در قیامت هم باید جواب گوی این تربیت ناشایست باشیم؛ چون همه ما در قبال فرزندان خود مسئول هستیم.

فرزندان مثل گل هستند و ما پدران و مادران باغبان آنها، و تمام سعی و تلاش باغبان این است که گل های بهتری پرورش بدهد. ما نیز باید گل های خودمان را خوب پرورش بدهیم تا از آفات مصون و محفوظ بمانند.

ما باید برای امور تربیتی فرزندان خود از وقت و عمرمان خرج کنیم، بودجه هایی را هزینه کنیم و بدانیم که فرزندان ما با چه کسانی دوست هستند و رفت و آمد می کنند و اصلاً کجاها می روند، پدران و مادران! مراقب باشیم تا فرزندان خود را به دست گرگان خیابان نسپاریم، که فرزند صالح گلی است از گل های بهشت.

از چیزهایی که در قیامت مورد سؤال واقع می شود، عمر و مال است، در این باره روایات زیادی از اولیای اسلام رسیده و در اینجا یک روایت را ذکر می کنیم؛ امام صادق علیه السلام می فرماید:

کان فیما وعظ به لقمان ابنه : واعلم انک ستسال غذا اذا وقفت بین یدی الله (عزوجل) عن اربع : شبابک فیما اءبلیته ، و عمرک فیما اءفنیته ، و مالک مما اکتسبته و فیما اءنفقته <sup>(282)</sup>

از جمله مواعظ لقمان به فرزند خود این است که : در قیامت وقتی در موقف حساب قرار گرفتی ، چهار چیز از تو پرسیده می شود: اول ، جوانی ات را چگونه از میان بردی ؟ دوم ، عمرت را در چه راهی فنا نمودی ؟ سوم ، مالت را از کجا به دست آوردی ؟ چهارم ، مالت را در چه راهی خرج کردی ؟ جوانی نعمتی است بسیار بزرگ و گرانقدر و درباره آن روایات متعدد وارد شده است ، دانشمندان جهان درباره ارزش آن بسیار سخن گفته اند.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید:

شیئان لایعرف فضلہما الا من فقدہما: الشباب والعافیہ (283)

دو چیز است که آدمی قدر آن را نمی داند، مگر آنکه آن دو نعمت را از دست داده باشد: یکی ، نعمت جوانی است و دوم ، نعمت سلامت و عافیت است

روایتی از رسول مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده که به ابوذر غفاری فرمود: پنج چیز را بیش از پنج چیز دیگر غنیمت بشمار:

شبابک قبل هرمک ، وصحتک قبل سقمک ، وغناک قبل فقرک ، وفراغک قبل شغلک ، و حیاتک قبل موتک (284)

جوانی ات را قبل از پیری و سلامتی ات را قبل از بیماری و تمکنت را قبل از تهیدستی و فراغت را قبل از گرفتاری و زندگی ات را قبل از مردن .

جوانی ایام قوت و قدرت است ، جوانی دوران نیرومندی و توانایی است ، خداوند در قیامت از مردم سؤ ال می کند که جوانی ات را چگونه صرف کردی و در چه راهی این نعمت بزرگ را از بین بردی !؟

یکی از وظایف جوانان مسلمان در ایام شباب و توانایی ، فراگرفتن وظایف دینی و شناخت حلال و حرام است . در این دوران ، باید مسائل دین را بیاموزند و در تمام ایام عمر، دانسته های خود را به کار گیرند و رعایت کنند.

حضرت علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید:

لو وجدت شابا من شبان الشیعه لایتفقہ لضربته عشرين سوتا (285)

اگر جوان شیعه را بیابم که در دین تفقه ندارد و موازین دینی را فرا نمی گیرد، او را کیفر می دهم و به یاد گرفتن وادارش می نمایم تا اینکه موازین دینی را که برنامه زندگی او است بیاموزد.

کسانی که در جوانی احکام خدا را می آموزند و آنها را عملاً به کار می بندند در میانسالی و پیری نیز تا حدودی طبق آنها عمل می کنند و در نتیجه با گناهان کمتری از دنیا می روند و در عرصه قیامت مسئولیت کمتری دارند.

جوانی که وقت خود را در گناه و در غفلت می کند و کمترین توجهی به فرا گرفتن احکام الهی ندارد، و تازه اگر کسی هم دنبال فراگرفتن آن می رود او را تمسخر می کند، موقعی که آتش جوانی در وجودش فروکش کند و ایام غرور شباب سپری شود و به میانسالی و پیری برسد، گنااهش رنگ متناسب با آن زمان را می گیرد، که مهم ترین آن گناهان ، گناهان زبان است ؛ چون در جوانی زبانش به لغویات عادت کرده ، فلذا دیگر قادر به کنترل کردن آن نیست و اگر بتواند زبان را کنترل کند، چون احکام الهی را نمی داند، ممکن است قسمت اعظم عمر خود را با لغو گویی طی کند، که در قیامت بلای بزرگی برای آنان می باشد! چون سخن لغو عمر انسان را بر باد می دهد.

نکته قابل توجه اینکه سخنان لغو و بیهوده نه تنها عمر گوینده را تضييع می کند، بلکه عمر شنونده را نیز به هدر می دهد و او هم متضرر می شود. بدبختانه در بعضی از مواقع سخنان غیر ضروری یا سؤالات بی فایده منجر به گناه می شود و گوینده و شنوده اغلب در معرض آلودگی قرار می گیرند و مستحق کیفر می شوند و به فرموده امام صادق علیه السلام تمام این حرف ها که مصرف کننده عمر است در قیامت ، مورد سؤال واقع می شود و از او می پرسند، چرا عمرت را در مجاری باطل و سخنان لغو مصرف نموده ای؟!

سومین سؤال که در قیامت می شود و در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است ، راجع به مال است که چگونه و از کجا به دست آورده ای ؟

و چهارم می پرسند: مال به دست آورده را چگونه صرف نموده و با آنچه عملی انجام داده ایی؟ این دو مطلب به نوبت خود بسیار مهم هستند و افراد متدین باید کاملاً در این مورد دقیق باشند.

فردی که برای اداره زندگی و حفظ آبروی خود و تاءمین مصارف زن و فرزند، دنبال تهیه مال می رود، عملش مقدس است و دین اسلام به آن اهمیت داده است و حتی در بعضی از روایات آمده است که: انسانی که برای زن و فرزندش زحمت می کشد، مثل مجاهدی است که در راه خدا شمشیر می زند.

رسول اکرم ﷺ به ابوذر غفاری فرموده است، ای اباذر! کسی که باک ندارد که از راه حلال کسب مال کند و مقید به حلال و حرام آن نیست، خدا هم باک ندارد که او را از چه دری وارد جهنم نماید.

صرف مال نیز مانند کسب مال در قیامت، از موارد پرسش خداوند است. شخصی مال به دست می آورد، اما گاهی آن را در راه قمار صرف می کند، در راه مشروب خرج می نماید؛ گاه گاهی خرج های بی مورد می کند و این عمل موجب تحریک دشمنی و عداوت می شود و بر اثر دشمنی، مفاسد اجتماعی شکل می گیرند و گاهی حوادثی مرگبار دامن گیر جامعه می گردد.

امام سجاد علیه السلام از خدا می خواهد که: خدایا مرا به کارهایی وادار نما که فردای قیامت از من سؤال خواهی نمود:

اما جمله سوم دعای امام سجاد علیه السلام به پیشگاه الهی این است که عرض می کند:

واستفرغ ایامی فیما خلقتنی له

بارالها! توان و نیروی مرا در طول ایام زندگی به راهی قرار ده که مرا برای آن آفریده ایی .



پس او را به اسفل سافلین برگردانیدیم .  
به پست ترین وضعیت و بدترین جریان ، سقوط می کند و راه نابودی و  
تباهی را در پیش می گیرد.

حضرت عرضه می دارد: بارالها! در تمام ایام عمر، توان مرا در صراط مستقیم  
خودت به کاربر! (یعنی در عبادتت)، زیرا عبادت خدا و اطاعت از او صراط  
مستقیم خدا است که اگر انسانی آن را درست ببیند به تمام کمالات انسانی می  
رسد و هدفی که خداوند در آفرینش انسان دارد، تعالی و تکامل این موجود، در  
ظل اطاعت بی قید و شرط از ذات اقدس الهی است .

#### رساندن خیر به مردم

امام سجاد علیه السلام در این فراز از دعای مکارم الاخلاق به درگاه الهی عرضه  
می دارد:

واجر للناس علی یدی الخیر و لاتمحقه بالمن

بارالها! خیر و خوبی را به دست من برای مردم جریان ده و آن را با منت  
گذاردن بر سرشان محو و باطل منما.

دو مطلب در این عبارت آمده :

1 - خیر انسان باید به مردم برسد.

2 - خیر را با منت گذاردن به آنان نابود نکند و از بین نبرد.

اگر کسی یک یا چند بار در طول یک ماه صدقه بدهد، عمل خیری انجام  
داده است ، ولی آن را صدقه جاریه نمی گویند. صدقه جاریه تاءسیس یک اثر  
خیری است که نفعش جریان داشته باشد و خیرش پیوسته عاید مردم گردد.

کسی که ملک پر قیمتی را وقف کند که از درآمد آن همه روزه صد گرسنه فقیر را سیر کنند یا درمانگاهی تاسیس نماید که مریض های بی بضاعت در آن معالجه شوند و به آنان داروی رایگان داده شود، یا قناتی حفر نماید که اهالی محل به طور مستمر از آب آن استفاده نمایند و از این قبیل کارها که پیوسته منفعتش عاید مردم می شود، به این صدقات در اسلام «صدقه جاریه» گفته می شود.

امام سجاد علیه السلام که از خداوند جریان خیر را برای مردم به دست خود تمنا می کند، شاید از این نظر باشد که می خواهد بگوید: بارالها! در طول زندگی ام وسایل را به گونه ای مهیا فرما که خیر من به طور مستمر عاید مردم شود و هرگز منقطع نگردد.

ما قبل از اینکه درباره خیر و نیکوکاری نسبت به مردم و ارزش انسانی و اسلامی آن توضیح بدهیم، لازم است برای تبیین و تشریح مطلب مقدمه ایی را بیان کنیم، و آن اینکه: تمایلاتی که در ما وجود دارد دو گروه است: یک گروه تمایلات انسانی است و یک گروه هم تمایلات حیوانی.

اما تمایلات حیوانی عبارت است از: اوصاف مشترک میان حیوان و انسان، مانند تمایل به غذا، خواب، بازی، تمایلات جنسی، تمایل به غضب و انتقام جویی، حب اولاد و امثال اینها، این تمایلات را هم حیوانات و هم انسان ها دارند، با اینکه اینها برای زندگی ضرورت دارد، اما افتخار بشر نیست. تمایل به غذا ضرورت دارد، اما موجب افتخار انسانیت نیست، خوابیدن و استراحت برای رفع خستگی ضرورت دارد و فقدان آن منجر به مرگ انسان می شود، اما افتخار انسانیت نیست.

بنابراین گروه تمایلات حیوانی در وجود انسان برای گذران زندگی لازم و ضروری است ، اما معیار بزرگی و بزرگواری نخواهد بود. در کنار این تمایلات حیوانی ، تمایلات انسانی هم وجود دارد؛ این تمایلات عالی انسانی هر چه پیشروی کند و محقق شود، انسانیت بشر بیشتر شکوفا می شود و مایه افتخار بیشتری برای انسان خواهد بود.

تمایلات انسانی از قبیل : ادای امانت ، وفای به عهد، انصاف ، عدالت ، احسان ، دگر دوستی و امثال این امور که خیلی هم معدود و محدودند هر کدام از این صفات ، یک پایه اصولی در تعالی بشر می باشد. در مسئله دگر دوستی که در مقابل خوددوستی است ، تمام حیوانات حتی حشرات نیز مشترک هستند مثلا مگس ، پشه ، این دو حشره ناچیز هم خود دوستی دارند، در تابستان به صورت انسان می نشینند، همین که انسان دستش را تکان می دهد، احساس خطر می کند و فوراً فرار می کند، چرا؟ چون به خودش و زندگی اش علاقه دارد. اینها خوددوستی دارند و این خوددوستی را ما انسان ها هم داریم ، ولی هیچیک از این تمایلات حیوانی معیار عظمت و بزرگی انسان نیست .

معیار بزرگی و عظمت انسان ، دگر دوستی است و به هر نسبت که دگر دوستی در یک جامعه تقویت شود و علاقه به مردم و حفظ لزوم خدمت گذاری به مردم تقویت شود، نشانه این است که انسانیت رشد بیشتری کرده و بشر

قدمهای بلندی به سوی تعالی و تکامل برداشته است امام موسی بن جعفر علیه السلام

فرموده :

ان اهل الاءرض لمرحومون ما تحابوا و ادوا الاءمانه و عملوا الحق (289)



مردم روی زمین تا وقتی که یکدیگر را دوست بدارند، ادای امانت کنند و بر طریق حق قدم بردارند و عمل نمایند، مورد ترحم و تفضل ذات اقدس الهی هستند.

حضرت از اهل کره زمین صرف نظر از عقاید مذهبی و روش های دینی سخن می گوید؛ یعنی اگر این سه مطلب که شاءن انسانیت است: دگر دوستی، ادای امانت و قدم برداشتن در راه حق و درستی، در جامعه بشری موجود باشد، استحقاق تفضل و عنایت الهی را دارند و همواره مورد رحمت هستند و اگر این سه صفت به فراموشی سپرده شود، آن جامعه به انحطاط و انحراف کشیده می شود.

بشر دوستی، آدمی را وادار می کند که به بیماران بی بضاعت کمک کند، از افتادگان دستگیری نماید، انسان گرسنه را سیر کند و افراد یتیم را مورد نوازش قرار دهد.

حضرت مولی الکونین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب ع موقعی که مالک اشتر را مأمور مصر می نماید و حکومت آن کشور پهناور را به او می سپارد، دستورهای لازم را ضمن عهدنامه مبسوطی که مرقوم فرمودند، به وی گوشزد می نماید و در اوایل نامه از بشر دوستی و محبت سخن می فرماید و توصیه می کند که این سجیه انسانی را درباره تمامی مردم از مسلمان و غیر مسلمان رعایت نماید.

واشعر قلبک الرحمه للرعیه و المحبه لهم و اللطف بهم و لاتکونن علیهم سبعا تغتنم اءکلهم، فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین، او نظیر لک فی الخلق <sup>(290)</sup>

مالک! دلت را مهیا کن تا با رحمت و مهربانی با مردم برخورد نمایی، مبادا همچون درنده ایی که خوردن شکار خویش را مغتنم می شمارد، با آنان مواجه

گردی! چه آنکه مردم مصر دو گروه هستند: یا از نظر دینی برادر تو هستند، یا از جهت آفرینش و خلقت همانند تو، و در هر دو صورت، انسان هستند و باید با روش انسانی با آنان معامله نمایی.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در کتاب اصول کافی وارد شده است که می فرماید:  
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است:

الخلق عيال الله، فاحب الخلق الى الله من نفع عيال الله و ادخل على اهل بيت سرورا <sup>(291)</sup>

مردم رزق خوار خداوند هستند و مؤونه آنان به عهده خداست، محبوب ترین خلق کسی است که به روزی خواران خداوند نفعی برساند و اهل بیتی را خوشحال و مسرور نماید.

احسان نمودن و نفع رساندن به بندگان خدا لازمه دگردوستی و انسانیت است. معلی بن خنیس که از اصحاب امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام است از آن حضرت سؤ ال کرد که حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ حضرت فرمودند: من بر تو خائفم، می ترسم حقوق را بدانی و عمل نکنی! معلی اظهار امیدواری کرد که به قوه الهی عمل می کنم. آنگاه حضرت فرمود: آسان ترین حق مسلمان این است که آن را که برای خود دوست می داری، برای او نیز دوست بداری و آن را که خود میل نداری، برای او بی میل باشی و اینکه او را خشمگین نکنی، رضایش را جلب کنی و دستورش را به کار بندی و اینکه او را با نفست و با مالت و زبانت و با دست و پایت یاری نمایی و اینکه تو به منزله چشم او، راهنمای او و آئینه او باشی، چنین نباشد که تو سیر باشی و او گرسنه، تو سیراب باشی و او تشنه و تو پوشیده باشی و او برهنه.

رسول خدا ﷺ فرموده است: اگر مسلمان متمکن نسبت به همسایه خود که تهیدست و فقیر است، بی تفاوت باشد، از اسلام واقعی برخوردار نیست. و آن کس که خودش با لباس باشد و شب را پوشیده بگذراند و همسایه او برهنه باشد به من ایمان نیاورده است.

مردی به حضرت رسول خدا ﷺ عرض کرد: دوست دارم که بهترین مردم باشم، حضرت فرمودند:

خیر الناس من ینفع الناس ، فکن نافعاً لهم <sup>(292)</sup>

بهترین مردم کسی است که نفعش بیشتر عاید مردم گردد، پس تو در راه نفع رساندن به مردم کوشا و جدی باش تا از بهترین مردم باشد.

امام سجاد علیه السلام دعا می کند:

واجر للناس علی یدی الخیر

بارالها! به دست من برای مردم خیر و خوبی جاری کن.

با توجه به اینکه خیر رساندن به مردم دارای معنای وسیع و گسترده ایی است و افراد خیر می توانند به شکلهای مختلف به آنان نفع و خیر برسانند، امام علیه السلام از خداوند می خواهد که او را در طول ایام زندگی به انواع خوبی ها و خیرات نسبت به انسانها مؤفق و مؤید بدارد.

البته ناگفته نماند که نه تنها احسان و نیکی به مردم باعث جلب رحمت خداوند است، بلکه احسان به حیوان نیز می تواند آدمی را مشمول رحمت الهی نماید و بر اثر آن گناهایش مورد عفو قرار گیرد، به طور نمونه یک مورد را که در حدیثی آمده است، عرض می کنیم:

عن النبی ﷺ اطلعت ليله اسرى على الجنه فرأيت امراه زانيه ، فقيل انها  
مرت بكلب يلهث من العطش ، فارسلت ازارها في بئر فعصرتة في حلقه حتى  
روى ، فغفر الله لها (293)

حضرت فرمود: در شب معراج به بهشت اشراف یافتم ، در آنجا زن زانیه ایی  
را دیدم ، پرسیدم این آلوده دامن چه عملی کرده است که بهشتی شده است ؟  
پاسخ دادند: او به سگی گذر کرده است که زبانش بر اثر شدت عطش از دهانش  
درآمده و پیوسته نفس می زد، آن زن روپوش بلند سرتاسری خود را از  
برگرفت و در چاهی که در آن نزدیک بود آویخت ، روپوش به آب رسید  
مقداری از آب را به خود گرفت ، پارچه را بالا کشید، نقطه پر آب را در گلوی  
سگ تشنه فشرد و حیوان را سیراب نمود.

خداوند بر اثر این خدمت ، گناهانش را بخشید و او را بهشتی نمود. شاعر  
نامی ، سعدی می گوید:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت	برون از رمق در حیاتش نیافت
کله دلو کرد آن پسندیده کیش	چو حبل اندر آن بست دستار
_____	خویش
به خدمت میان بست و باز و	سگ ناتوان را دمی آب داد
_____	گشاد
خبر داد پیغمبر از حال مرد	که داور گناهان او را عفو کرد
الا گر جفا کاری اندیشه کن	وفا پیش گیر و کرم پیشه کن
کسی با سگی نیکویی گم نکرد	کجا گم کند خیر با نیک مرد
کرم کن چنان کن برآید ز دست	جهانبان در خیر بر کس نبست

از بین بردن عمل خیر به واسطه منت گذاشتن

امام علیه السلام در این فراز از دعا به درگاه الهی عرضه می دارد:

ولا تمحقه بالمن

بارالها! خوبی و خیری را که با دست من به جریان می اندازی با منت

گذارن ، محو و نابود منما.

از این جمله استفاده می شود که افراد خیر و نیکوکار اگر کار خوب خود را

به منت آلوده کنند، عمل خیرشان باطل و بی اثر می شود و خداوند آن را محو

و نابود می نماید.

خداوند می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى) <sup>(294)</sup>

ای مردم با ایمان! صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت کردن باطل

نکنید. در حدیثی آمده است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

من اسدی الی مؤمن معروفاً ثم آذاه بالكلام او علیه فقد ابطال صدقته <sup>(295)</sup>

کسی که به مؤمنی چیزی عطا کند و به وی صدقه ایی بدهد، سپس او را با

کلام خود اذیت نماید یا بر او منت بگذارد، با این عمل ، صدقه خود را باطل

کرده است .

از امام صادق علیه السلام روایت شده :

المن یهدم الصنیعه <sup>(296)</sup>

منت گذاردن عمل خیر انسان را نابود می نماید.

اگر شخص مسلمان صدقه ایی بدهد و به کسانی که آن را دریافت نموده اند

به طور مستقیم منت نگذارد و آزارشان ندهد، ولی در غیاب آنان عمل خود را

به زبان بیاورد و احساس خویش را به این و آن بگوید و در نتیجه موجب هتک حرمت و تحقیر دریافت کنندگان صدقه گردد، چنین شخصی مشمول آیه کریمه ابطال صدقه با من و اذی خواهد بود، چون غیر مستقیم بر آنان منت گذارده و آنان را آزار داده است .

امام جواد علیه السلام به شخصی که در یک روز به ده نفر فقیر عائله دار کمک نموده بود بدون آنکه بر آنها منت گذارد یا آنان را آزار دهد، ولی قضیه احسان و انفاق خود را برای امام جواد علیه السلام نقل نمود، فرمود: تو با نقل این قضیه بر و نیکی خود به برادرانت را ابطال نمودی و از میان بردی ، عرض کرد: چگونه از میان بردم ؟ حضرت پاسخ دادند: کلام خدا را بخوان که فرموده است ؟ ای مردم با ایمان ! صدقات خود را با منت گذاردن و اذیت کردن ابطال نکنید.

عرض کرد: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله ! به کسانی که کمک نمودم نه بر آنها منت گذاردم و نه آزارشان دادم . حضرت فرمود: خداوند فرموده صدقات خود را با منت گذاردن و اذیت کردن باطل نکنید و فرموده است که : صدقات خود را با اذیت دادن و منت گذاردن مستقیم بر کسی که صدقه را دریافت می نماید، باطل نکنید! همین که می گوئید، خودش منت گذاردن و اذیت کردن است .

حضرت درسی آموزنده می دهد: شما که برای خدا و به نیت قربت به او به فقیری آبرومند کمک می کنید، به گونه ایی باشد که فقط خدا بداند و شما بدانید و فقیر، دیگران از آن آگاه نشوند تا آن احسان ذخیره قیامت شما گردد و اگر به دیگران بگوئید و آبروی فقیر را ببرید با گفته خود، احسان خویش را ابطال نموده اید و ممکن است بر اثر پرده دری و اهانت به فقیر، در قیامت استحقاق کبیر و عذاب را داشته باشید.

نه تنها منت گذاردن و آزار دادن فقیر در زمینه صدقات ، ممنوع و نارواست ، بلکه اگر کیفیت پرداخت صدقات آبرومندانه و مناسب با عز و شرف مسلمان نباشد و موجب تحقیر و توهین وی شود، نیز در اسلام ممنوع است .

اسحاق بن عمار می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: چگونه زکات مالت را می دهی ، گفتم : محصول را به منزل می آورم ، اهل استحقاق می آیند و دریافت می کنند. امام فرمود: اسحاق ! تو با این کار مسلمانان را در معرض ذلت و خواری قرار می دهی ! از این کار پرهیز کن ، پرهیز کن ، خداوند فرموده است :

هر کس دوست مرا خوار نماید، برای جنگ با من مهیا گردیده است .

## چهارده کلام نورانی از امیر بیان علیه السلام

- 1 - ان الخیر عاده <sup>(297)</sup>  
به راستی که خیر، عادت است .
- 2 - لقاء اهل الخیر عماره القلوب <sup>(298)</sup>  
دیدار با اهل خیر، آبادانی دل هاست .
- 3 - من ارتقب الموت سارع الی الخیرات <sup>(299)</sup>  
کسی که مراقب مرگ باشد به سوی خوبی ها شتاب می کند.
- 4 - خیر العیش ما لایطغیک ، و لا یلهیک <sup>(300)</sup>  
بهترین زندگی آن است که تو را به سرکشی و بیهودگی نکشانند.
- 5 - رضی الناس غایه لاتدرک فتهجد الخیر بجهدک ، ولاتبال بسخط من یرضیه الباطل <sup>(301)</sup>  
خشنودی مردم هدفی است دست نیافتنی ، پس با جدیت در جستجوی کار خیر باش و از خشم کسی که باطل او را خشنود می کند، باکی نداشته باش .
- 6 - لاتعمل الخیر ریاء، و لاتتوکه حیاء <sup>(302)</sup>  
کار خیر را از روی ریا و خودنمایی انجام نده و آن را به خاطر شرم ترک نکن .
- 7 - قولو الخیر تعرفوا به ، واعلموا بالخیر تکونوا من اءهله <sup>(303)</sup>  
از خیر و نیکی سخن بگویید تا بدان شناخته شوید و کار خیر انجام دهید تا از اهل آنان گردید.
- 8 - اذا عقدتم علی عزائم خیر، فامضوها <sup>(304)</sup>  
اگر تصمیم به کارهای مهم خیر گرفتید، آنها را انجام دهید.



9 - اذ راء یتیم الخیر فخذوا به <sup>(305)</sup>

چنانچه خیری را دیدید فوراً آن را دریابید.

10 - من لبس الخیر، تعری من الشر <sup>(306)</sup>

کسی که جامه خوبی به تن کرد از بدی عاری شود.

11 - لئن تكون تابعا فی الخیر لک من اءن تكون متبوعا فی الشر <sup>(307)</sup>

اگر در کار خیر، پیرو دیگران باشی، برای تو بهتر از آن است که در بدی

پیشرو باشی .

12 - لاتعدن شرا، ما اءدرکت به خیرا <sup>(308)</sup>

چیزی که به آن خیری را درک خواهی کرد، بد مشمار.

13 - خیر الامور ماسهلت مبادیه ، وحسنت خواتمه ، وحمدت عواقبه <sup>(309)</sup>

بهترین کارها آن است که آغازش آسان و پایانش نیکو عاقبتش ستوده باشد.

14 - لیسق الخیر ان یكثر مالک و ولدک ، ولکن الخیر ان یكثر علمک ، و

ءن یعظم حلمک ، و اءن تباهی الناس بعباده ربک <sup>(310)</sup>

خوبی آن نیست که حالت فراوان و اولادت زیاد گردد، بلکه خیر آن است که

عملت افزون و حلمت زیاد شود، و اینکه با عبادت پروردگارت در میان مردم

مباهات کنی .

## فصل نهم : غنی شدن و مراتب آن

قال علی علیه السلام :

الغنی عن الملوك افضل ملک

برترین ملک و سلطنت ، بی نیازی از ملوک است .

غررالحکم ، ص 55.

### غنی شدن به چیست ؟

وجود نازنین سید الساجدین ، علی بن الحسین علیهما السلام به درگاه الهی عرضه

می دارد:

واغتنی واوسع علی فی رزقک ، ولاتفتنی بالنظر

بارالها! (آنقدر) مرا غنی بنما (و از مال دنیا برخوردارم ساز که به مردم نیاز

نداشته باشم) و روزی ات را بر من وسعت بخش (تا خانواده ام در گشایش

باشند) و مرا با نگاه و التفات به اموال ثروتمندان آزمایش نفرما.

این فراز از دعا محور و موضوع بحث ما می باشد که به حول و قوه الهی به

آن می پردازیم :

اولا، چون در عبارت دعا، کلمه «غنا» و کلمه «وسعت رزق» آمده ، قهرا

بحث فقر و غنا به میان خواهد آمد، پس لازم است روایاتی را که درباره خوبی

یا بدی فقر و همچنین خوبی یا بدی غنا وارد شده است ، مورد بررسی قرار

دهیم .

## فقر و غنای ممدوح در اسلام

قبل از خوض در این بحث ، باید گفت که : اسلام دین کار و فعالیت و آیین سعی و عمل است و تمام مردم برای تاءمین زندگی با عزت و شرافت مندانه باید در پی کار و تلاش باشند و در جامعه ، وجودی مؤثر باشند و اگر کسانی از کار، شانه خالی کنند و برای تاءمین مایحتاج زندگی خود دنبال کار نروند، در اسلام مورد نکوهش و انزجار هستند.

امام باقر علیه السلام می فرماید: حضرت موسی بن عمران به پیشگاه الهی عرض کرد:

ای عبادک ابغض الیک ؟ قال : جیفه باللیل وبطال بالنهار <sup>(311)</sup>

بارالها! کدامیک از بندگان نزد تو بیشتر مورد بغض و بدبینی هستند؟ فرمود: آن کسانی که در شب مثل مرداری در رختخواب افتاده و در روز، عمرشان را در جامعه به بطالت می گذرانند. (و کار نمی کنند و می خواهند از دسترنج دیگران ارتزاق نمایند).

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

ان یکن الشغل مجهده فاتصال الفراغ مفسده <sup>(312)</sup>

اگر تن دادن به شغل مایه زحمت و تعب است ، بی کاری دائم نیز باعث نادرستی و فساد خواهد بود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

ملعون من التقى کله علی الناس <sup>(313)</sup>

رانده و مطرود درگاه الهی است کسی که بار زندگی خود را بر دوش دیگران بیفکند و بخواهد از دسترنج مردم ارتزاق نماید.

ائمه معصومین علیهم السلام خود، کار می کردند و در اراضی زراعی سعی و کوشش می نمودند تا نانی، از راه کشاورزی به دست آورند. علاوه بر اینکه خودشان به کار اهمیت می دادند، کارگران زحمت کش را نیز بسیار احترام می نمودند و آنان را مورد تقدیر و تشویق قرار می دادند.

انس بن مالک می گوید: موقعی که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله از جنگ تبوک مراجعت می کردند، سعد انصاری به استقبال آمد، حضرت با او مصافحه نمودند و دست سعد را زبر و خشن دیدند؛ فرمودند: چه آسیبی به دستت رسیده است؟ عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! من با وسایل کشاورزی کار می کنم و درآمدم را خرج معاش خانواده ام می نمایم. حضرت دست او را بوسیدند و فرمودند: این دستی است که آتش با آن تماس پیدا نمی کند.

اگر کسی آماده کار کردن است، لکن به علت فرسودگی و ضعف، قدرت کار کردن را ندارد و حداقل امرار معاش و سد جوع در دسترس او نیست، او فقیر است و گرسنه، و این فقر بی اندازه مذموم است؛ زیرا ممکن است آدمی را به گناه و ناپاکی، به دزدی و تجاوز به اموال مردم، یا به کفر گویی و اسائه ادب به ساحت قدس خداوند سبحان سوق دهد! این فقر در اسلام بسیار مذموم است. در این باره روایات بسیاری رسیده است که از آن جمله می فرماید:

الفقر سواد الوجه فی الدارین <sup>(314)</sup>

فقر، روسیاهی در دنیا و آخرت را به دنبال دارد.

کاد الفقر ان یکون کفرا <sup>(315)</sup>

این قبیل فقرها، ممکن است به کفر و بی دینی منجر گردد.

رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

انی اعوذبک من الکفر و الفقر، فقال رجل: ابعذلان؟ قال: نعم (316)

بارالها! من از کفر و فقر به تو پناه می برم ، مردی (که این جمله را از حضرت شنید) عرض کرد: یا رسول الله ﷺ! آیا کفر و فقر، معادل یکدیگرند؟ حضرت فرمودند: بله .

پس فقری که در آن آدمی ، فاقد حداقل زندگی باشد و نتواند امرار معاش کند، بسیار مذموم است و آدمی را به طرف گناهان دنیوی و اخروی سوق می دهد.

اما فقر ممدوح و پسندیده : در روایات آمده است که ، فقر ممدوح فقری است که انسان به قدر کفاف و مقداری که برای خود و خانواده اش لازم است ، داشته باشد و این زندگی آنقدر محبوب رسول مکرم اسلام ﷺ بود که دعا می کرد:

اللهم اجعل قوت آل محمد کفافا (317)

بارالها! قوت و غذای آل محمد ﷺ را به اندازه کفاف قرار بده .

## 10 - غنای ممدوح

یعنی آن مقداری که زندگی اداره شود، ولی آل پیغمبر ﷺ در صف سرمایه داران و ثروتمندان نباشند. رسول مکرم اسلام ﷺ می فرماید:

طوبی لمن اسلم و کان عیشه کفافا (318)

خوشا به حال آن کسی که اسلام آورده و معاش او به قدر کفاف باشد. یعنی درآمدش برای زندگی او وافی و کافی باشد. رسول مکرم اسلام ﷺ با جمعی در بیابان به کسی که شترانی را به چراگاه برده بود و تحت مراقبت داشت گذر نمود، حضرت از او درخواست شیر نمود، آن مرد جواب داد:

شیری که در پستان شتران است برای صبح است و آنچه دوشیده ام و در درون ظرف است برای امشب ، و به حضرت شیر نداد. پیغمبر درباره او دعا نمود:

اللهم اءكثر ماله و ولده (319)

بارالها! مال و فرزندان او را بسیار گردان .

بعد از آنجا گذشتند و به کسی که به چراندن گوسفندان مشغول بود رسیدند، از او درخواست شیر نمودند، آن مرد رفت و آنچه شیر در پستان های گوسفندان بود، دوشید و آنچه را هم که در دست داشت ، آورد و به حضرت تقدیم نمود و بعد هم گوسفندی آورد و گفت : اینها چیزی بود، که در دستم بود، اگر میل دارید باز زیادتر کنم .

قال رسول الله ﷺ : اللهم ارزقه الكفاف

بارالها! به او بقدر کفاف عنایت بفرما.

وقتی اصحاب شنیدند، گفتند: یا رسول الله ﷺ ! درباره آن مرد که به شما شیر نداد، دعا کردید که تمام ما آن دعا را دوست داریم ، اما در مورد این انسان که هر چه داشت به شما داد، چنین دعا نمودید که هیچیک از ما به آن دعا میل نداریم .

حضرت فرمود: آنچه کم باشد و امر زندگی را کفاف کند، بهتر است از مال زیادی که آدمی را غافل نماید و انسان را از مسیر فضیلت منحرف نماید.

## غناى ممدوح

يکى از رواياتى که غنا را ممدوح شناخته ، حديث رسول مکرم اسلام

ﷺ است که مى فرمايد:

نعم العون على تقوى الله الغنى (320)

غنا براى پيمودن راه تقوا، يار و مددکار خوبى است .

امام صادق عليه السلام مى فرمايد:

خمس من لم تكن فيه لم يتنهنا بالعيش : الصحة و الامن و الغنى و القناعه و

الانيس الموافق (321)

پنج چيز است که اگر در کسى نباشد، عيش و زندگى گوارا نمى تواند داشته

باشد: سلامت تن ، امنيت ، غنا و تمکن ، قناعت و همسر موافق .

امام صادق عليه السلام مى فرمايد:

سلوا الله الغنى فى الدنيا و العافيه ، و فى الاخره المغفره و الجنه (322)

از خدا در دنيا غنا و عافيت را بخواهيد، و در آخرت مغفرت و بهشت را.

## غنای مذموم

تمکن و ثروتی که آدمی را به سرکشی و طغیان وا دارد، غرور و مستی بیاورد، انسان را به مقدسات الهی بی اعتنا کند و باعث تکبر به بندگان تهیدست خدا شود و خلاصه اینکه سیر مسیر انسانی را از آدمی سلب نماید، غنای مذموم است. قرآن می فرماید:

كَلَّا، اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِٖ اَنۡ اٰسَٔنٰی <sup>(323)</sup>

آدمی وقتی خود را مستغنی و بی نیاز ببیند و تمکن مالی در خویشتن بیابد، به سرکشی و طغیان می گراید.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

استعینوا بالله من سکره الغنی ، فان له سکره بعیده الافاقه <sup>(324)</sup>

از مستی غنا و ثروت به خدا پناه ببرید! که مستی ثروت بسیار دیر بر طرف می شود.



## چهارده کلام نورانی از امیر بیان علیه السلام

- 1 - اءشرف الغنى ترك المنى <sup>(325)</sup>  
شريف ترين بى نيازى ، ترك آرزو است .
- 2 - اءغنى الغنى العقل <sup>(326)</sup>  
گرانمايه ترين بى نيازى ، خرد است .
- 3 - الغنى الاءكبر الياءس عما فى اءيدى الناس <sup>(327)</sup>  
بزرگترين بى نيازى آن است كه به آنچه در دست مردم است بى اعتنا باشى .
- 4 - لاكنز اءغنى من القناعه <sup>(328)</sup>  
هيچ گنجى غنى تر از قناعه نىست .
- 5 - شاركوا الذى قد اءقبل عليه الرزق ، فانه اءخلق للغنى ، و اءجدر باقبال  
الحظ عليه <sup>(329)</sup>  
با كسى شراكت كنيد كه روزى به او روى آورده ، زيرا شركت با افراد روزى  
دار براى تحصيل ثروت شايسته تر و براى به دست آوردن اقبال ، سزاوارتر  
است .
- 6 - الحرفه مع العفه خير من الغنى مع الفجور <sup>(330)</sup>  
كسب با عفت و پاكدامنى از توانگرى با گناه بهتر است .
- 7 - من سره الغنى بلامال ، فليتق الله <sup>(331)</sup>  
كسى كه بى نيازى بدون مال شادش نمود، بايد تقواى الهى پيشه كند.
- 8 - خير الدنيا و الاخره فى خصلتين : الغنى ، و التقى . و شر الدنيا و الاخره  
فى خصلتين : الفقر و الفجور <sup>(332)</sup>

خیر دنیا و آخرت در دو خصلت است: بی نیازی و پرهیزکاری. و شر دنیا و آخرت هم در دو خصلت است: فقر و گناهکاری.

9 - الغنی بغير الله اعظم الفقر و الشقاء (333)

توانگری بدون توجه به خداوند، بزرگترین فقر و بدبختی است.

10 - الغنی و الفقر یکشفان جواهر الرجال و اوصافها (334)

توانگری و فقر، پرده از باطنهای مردان و اوصاف آنها برمی دارد.

11 - اظهار الغنی من الشکر (335)

آشکار کردن بی نیازی از سپاس گزاری است.

12 - استعیدوا بالله من سکره الغنی، فان له سکره بعیده الافاقه (336)

از مستی ثروت، به خدا پناه ببرید! زیرا به هوش آمدن از مستی آن بعید است.

13 - شیئان لا یعرف قدرهما الا من سلبهما: الغنی و القدره (337)

دو چیز است که قدر آنها را نمی شناسد مگر کسی که آن دو، از او گرفته شده: ثروت و قدرت.

14 - من استغنی عن الناس، اءغناه الله سبحانه (338)

کسی که اظهار بی نیازی از مردم کند، خداوند سبحان او را بی نیاز خواهد کرد.

امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرضه می دارد: خدایا! غنا و تمکن مالی به من عنایت بفرما، از خدا غنا طلب می کند تا به خانواده های بی بضاعت کمک کند، غنا می خواهد تا یتیمان بی سرپرست را کفایت نماید، تمکن مالی تقاضا می کند تا در پرتو آن موجبات رضای الهی را فراهم آورد، غنا مسئلت می کند تا به زندگی خانواده خود بهبود بخشد و گشایشی در گذران آنان فراهم آورد؛

پس ما شیعیان هم اگر غنا و توانگری می خواهیم باید در این مسیر باشد و اگر فقر می خواهیم فقری را بخواهیم که در مسیر کمال و سیر الهی باشد.

### وسعت رزق

امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرضه می دارد:

واوسع علی فی رزقک

بارالها! رزق خود را که به من عطا می فرمایی وسیع گردان .

رزق در لغت به معنی بخشش مستمر و متداوم آمده است ؛ اعم از اینکه مادی باشد یا معنوی . بنابراین هر گونه بهره ایی را که خداوند نصیب بندگان می کند از مواد غذایی و پوشاک و مسکن و یا علم ، عقل ، فهم ، ایمان و اخلاص ، به همه اینها رزق می گویند.

گاهی خیال می شود که روزی فقط امور مادی را در بر می گیرد و به موارد استعمال آن دقیقاً توجه نمی شود، خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) <sup>(339)</sup>

آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند.

روشن است که روزی شهیدان ، آن هم در جهان برزخ ، نعمتهای مادی نیست ، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصور آن نیز برای ما در این دنیای مادی مشکل است .

در روایات وارده از اولیای گرامی اسلام بر این نکته تاءکید شده که افراد غنی و متمکن در زندگی خانواده خود سختگیر نباشند و از تاءمین رفاه و آسایش آنان خودداری ننمایند.

ابی حمزه می گوید: امام سجاد علیه السلام می فرماید:

اگر من داخل بازار شوم و با من چند درهم باشد و به وسیله آن برای خانواده خود گوشت ، تهیه نمایم که به آن نیاز بسیار دارند، برای من این عمل محبوب تر است از اینکه بنده ایی را آزاد نمایم (340).

عبد الله بن عباس می گوید: رسول مکرم اسلام ﷺ می فرمود: من دخل السوق فاشتری تحفه ، فحملها علی عیاله ، کان کحامل صدقه الی قوم محاريف وليبدء بالانات قبل الذکور، فانه من فرح ابنته ، فکانما اعتق رقبة من ولد اسمعيل (341)

هر کس داخل بازار شود و تحفه ایی ، (مثلا میوه ایی)، بخرد و آن را برای خانواده خود بیاورد، همانند صدقه ایی است که انسانی برای جمعیت محتاجی ببرد، (و سپس می فرمود:) وقتی وارد منزل می شود، اول ، پیش از پسر بچه ها، از دختر بچه ها شروع کند (و تحفه را به آنها بدهد. بعد از آن فرمود): هر کس دختر خود را در منزل شاد نماید، همانند این است که بنده ایی را از فرزندان اسماعیل آزاد کرده باشد.

خلاصه اینکه اگر کسی قدرت مالی دارد و بخواهد پیوستگی خود را با مکتب اسلام و تعالیم قرآن محفوظ بدارد، حتما باید زندگی عائله خود را توسعه دهد و آنان را در تنگنا و مضیقه نگذارد و رسول مکرم اسلام ﷺ در این باره فرموده است :

لیس منا من وسع علیه ثم قتر علی عیاله (342)

کسی که وسعت مالی دارد (و دارای تمکن است) ولی بر خانواده خود سخت بگیرد (و آنان را از زندگی مرفه محروم نماید) از ما نیست .

## معیار گستردگی و تنگی روزی

هرگز نباید، تصور نمود که وسعت رزق دلیل بر محبت خداوند و یا تنگی معیشت دلیل بر غضب خداوند است؛ زیرا خداوند گاهی انسان را به وسعت روزی آزمایش می کند و اموال سرشاری در اختیار او قرار می دهد و گاهی با تنگی معیشت میزان مقاومت و پایداری او را روشن می سازد و آنها را از این طریق پرورش می دهد. گاهی ثروت زیاد مایه بلا و عذاب جان صاحبان آنها است و هر گونه آرامش و استراحت را از آنها می گیرد.

روایتی است از معاویه بن عمار که می گوید: از امام صادق علیه السلام خواستم که به من دعایی برای روزی بیاموزد. آن حضرت به من دعایی آموخت که چیزی را ندیدم برای روزی از آن جالب تر باشد، فرمود: بگو:

اللهم ارزقني من فضلک الواسع الحلال الطيب ، رزقا واسعا حلالا طيبا بلاغا  
للدنيا و الاخره ، صبا صبا، هنيئا مرثيا، من غير كد ولا من من احد خلقك الا  
سعه من فضلک الواسع فانك قلت : (واساءلوا الله من فضله) فمن فضلک اساءل  
، ومن عطيتک اساءل ، و من یدک الملاى اساءل <sup>(343)</sup>

بار خدایا! به من روزی بده از فضل واسع و حلال و پاک خود، روزی واسع و حلال و پاک رسان به کار دنیا و آخرت، فرو ریز، فرو ریز، گوارا و خوشگوار و بی رنج و منت از احدی جز از فضل وسیع خودت، زیرا تو گفتی: «از خدا خواهش کنید از فضل او» من از فضلت خواستارم و از عنایتت خواستارم، و از آنچه پر دست داری خواستارم.

روایتی است از امام صادق علیه السلام می فرماید: حضرت علی بن الحسین علیه السلام

این دعا را می خواندند:

اللهم انى اءساءلك حسن المعيشه اتقوى بها على جميع حوائجى و اءتوكل بها فى الحياه الى آخرتى من غير ان تتربنى فيها فاءطغى اءو تقتر بها على فاءشقى ، اءوسع على من حلال رزقك و اءفض على من سبب فضلك نعمه منك سابعه و عطاء غير ممنون ثم لاتشغلنى عن شكر نعمتك باكثر منها تلهينى بهجته و تفتنى زهرات زهوته ، ولا باقلال على منها يقصر بعملى كده و يملا صدرى همه اءعطنى من ذلك يا الهى من شر الدنيا و شر ما فيها، لاتجعل الدنيا على سجننا و لافراقها على حزننا. اللهم انى اءعوزبك من اءزلها و زلزالها و سطوات شياطينها و سلاطينها و نكالها و من بغي على فيها، اللهم من كادنى فكده و من اءرانى فاردته ، و فل عنى حد من نصب لى حده و اءطف عنى نار من شب لى وقوده و الفنى مكر المكره و اءقاء عنى شر الحسده و اعصمنى من ذلك بالسكينه و اءلبسنى درعك الحصينه و اءباءنى فى سترك الواقى و اءصلح لى حالى و صدق قولى بفعالى و بارك لى فى اءهلى و مالى <sup>(344)</sup>

خدایا! از تو می خواهم معیشت خوبی که در همه حوائج من از آن نیرو گیرم و بدان در دوران زندگی این جهان برای آخرتم وسیله سازم ، بی آنکه مرا بدان به خوش گذرانی بی جا و اداری تا سرکشی کنم یا به من آنقدر تنگ بگیری که بدبخت شوم . از رزق حلالیت به من بده و از باران فضلت به من تفضل فرما، نعمت بخشی شایانی باشد و عطایی پیوسته و بی منت ، سپس به واسطه بسیاری نعمت مرا از شکرش بازمدار و به خرمی اش سرگرم مساز و به شکوفایی و زیبایی اش به آشوب مکش ، و چندان مکاه که رنج تحصیل آن دست مرا از کردار و عبادت کوتاه سازد و سینه و دلم را از هم و تشویش آن پر کند، به من درباره روزی آنچه را عطا کن که وسیله بی نیازی از شرار خلقت گردد و تا آنجا به زندگی من رسا باشد که به رضوانت برسم و به تو پناه می برم ، معبودا!

از شر دنیا و شر آنچه در دنیا است ، دنیا را زندان من نساز و جدایی از آن را  
مایه اندوه من نکن ، مرا از گرفتاری و آشوب آن چنان برآور که مورد پسند  
باشم و کردارم در آن پذیرفته باشد و به سرمنزل زندگی جاویدم برسان و با  
نیکانم همنشین کن به جای دنیای فناپذیر، نعمت خانه پاینده ام بده ، بار خدایا!  
من به تو پناه می برم از تنگدستی و پریشانی دنیا و از یورش شیاطین و  
سلاطین و شکنجه آنان و از ستم و دست اندازی هر که در آن به من دست  
اندازی کند، بار خدایا! هر که به من نیرنگ کند، نیرنگش بزن و هر که آهنگ من  
کند، آهنگ او کن و هر که به من تیغ کشد، تیغش را کند کن و هر که به من  
آتش افروزد، شعله اش را خاموش ساز و کفایت کن از من مکر مکاران و بدر  
آور از برای من دیده کافران را و کفایت کن مرا از هم و غم هر کس که هم و  
غمی به من وارد می کند و دفع کن از من شر حسودان را و مرا از آن نگهدار به  
آرامی و وقار، و زره استوار خود را به اندامم بیوشان و مرا در حفظ حفیظ خود  
پنهان دار و حالم را اصلاح کن و کردارم را مصدق گفتارم بنما و به اهل و مالم  
برکت بده .

## امتحان با نظر کردن به اموال مردم

امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرضه می دارد:

ولا تفتنی بالنظر

خدایا! با توجه و التفات به اموالی که در دست ثروتمندان است ، من را مورد آزمایش و امتحان قرار نده .

این دعا ناظر به غنای نفس و بی اعتنائی به دارایی و اموال سرمایه داران و مال اندوزان دنیاست و این همان چیزی است که خداوند در قرآن به پیامبر گرامی خود محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و او را مخاطب ساخته است :

ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهره الحیوه الدنیا لفتنهم فیه و رزق ربک خیر وابقی <sup>(345)</sup>

ای رسول معظم ! چشمان خود را به اموال و زینتهای دنیوی که به اصناف کفار اعطا نموده ایم مگشای که این ثروت و سرمایه را به منظور آزمایش و امتحان داده ایم . و رزق و روزی پروردگارت (که برای اهل ایمان مقرر گردیده) به مراتب بهتر (و عالی تر) است و همواره باقی (و برقرار) خواهد بود.

در ذیل همین آیه حدیثی از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود:

من اتبع بصره بما فی ایدی الناس طال همه و لم یشف غیظه <sup>(346)</sup>  
کسی که چشم خود را برای نگاه کردن به اموال و ثروت دیگران بگشاید، اندوهش طولانی خواهد بود و غیظ و غضبش هرگز شفا نمی یابد.

طبع بشر حریص و افزون طلب است ، هر قدر ثروت بیاندوزد و مال جمع نماید، حرص و طمع او بیشتر می شود و همواره در باطن با خود در جنگ و



ستیز است ؛ از نظر دارایی احساس کمبود می کند و سرانجام با ناکامی از دنیا می رود، مگر آنکه خود را اصلاح نماید و عنان حرص را به دست عقل واقع بین بسپارد و خویشتن را از سرکشی و طغیان آن برهاند.

مردی به شکایت نزد امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: من از پی مال می روم و آن را به دست می آورم ، اما از درآمد خودم قانع نمی شوم و همواره با نفس خود در جنگم و از آن بیشتر می خواهم ، به من چیزی بیاموزید که از آن منتفع شوم و درمانم نمایید.

حضرت فرمود: اگر آن مقدار از درآمد که امر تو را کفایت می کند و بی نیازت می سازد، چیز جزئی از مال دنیا تو را غنی می نماید و اگر درآمدی برای تو کافی است ، ولی بی نیازت نمی کند، تمام آنچه در دنیا است ، بی نیازت نخواهد نمود.

در واقع امام صادق علیه السلام می خواهد بفرماید: اگر مایلی از جنگ درونی خلاص شوی ، هدف خود را از کسب مال ، اداره زندگی شرافت مندانه قرار بده ، در این صورت مال کمی تو را غنی و بی نیاز می سازد، اما اگر هدفت ثروت اندوزی و سرمایه داری باشد، تمام اموال جهان برای تو کافی نخواهد بود.

ابی بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: عثمان به وسیله دو نفر از غلامان خود دویست دینار طلا برای ابوذر فرستاد و گفت : نزد او ببرید و سلام مرا به او برسانید و بگویید: این دویست دینار است که عثمان برای شما فرستاده که نیاز خود را برطرف نمایی و حوائج خویشتن را تاءمین کنی .

ابوذر گفت : آیا به هیچیک از مسلمانان چنین مبلغی را داده است ؟ گفتند: نه ، ابوذر گفت : من یکی از مسلمانان هستم ، گشایشی که برای من است ، باید برای همه مسلمین باشد.

ابوذر گفتند: عثمان این مبلغ را از مال شخصی خود فرستاده و قسم یاد کرده که من آن را به حرام نیالوده ام و برای شما جز حلال نفرستاده ام .

ابوذر گفت : من احتیاجی به این پول ندارم و امروز صبح نموده ام و از غنی ترین مردم هستم . غلامان گفتند: خداوند به شما عافیت بدهد، ما که در اطاق شما کم یا زیاد چیزی که از آن بهره مند شوی نمی بینیم .

ابوذر گفت : در این سفره من دو قرص نان جو است و من به این پول احتیاجی ندارم و به خدا هرگز آن را نمی گیرم .

امام جواد علیه السلام نیز در موضوع غنای نفس و بی نیازی روح می فرماید: غنا عبارت است از کمی تمنیات درونی و راضی بودن به همان چیزی است که زندگی انسان را کفایت می کند.

فقر نفسانی عبارت از حدت و شدت نومیدی از لیاقت خود و یاءس از اموالی است که در دست مردم است . در عصر جاهلیت ، ثروتمندی و تمکن مالی دارای ارزش انسانی بود و مردم تصور می کردند که افراد مال دار، گروه برتر و ممتاز اجتماع هستند و خواسته های خود را به این گروه می سپردند و تا این حد به اینها اعتقاد داشتند که وقتی وحی الهی بر رسول گرامی اسلام ، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و آن حضرت به رسالت مبعوث گردید، لب به اعتراض گشودند، که خداوند می فرماید:

وقالوا لو لانزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم <sup>(347)</sup>

گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است ؟

گفتند: اگر خداوند اراده فرموده است که پیغمبری از جانب خود بین مردم بفرستد، چرا به ولید بن مغیره ، مال دار نامی مکه محول نفرمود؟ یا آنکه چرا

عروه بن مسعود ثقفی ، ثروتمند مشهور طائف را برای این کار ماءموریت نداد و این امر را به عهده شخصی سپرده که در کودکی یتیم بوده و در بزرگ سالی تهیدست و بی بضاعت است !؟

چنان در اشتباه بودند که گمان می کردند معیار صلاحیت رهبری و نمایندگی خداوند بین مردم ، تمکن مالی و سرمایه داری آن کسی است که خداوند، او را به رسالت انتخاب می نماید و این خود نمونه روشنی است از اینکه چقدر در آن زمان سرمایه داری و ثروت مهم بوده و تا چه اندازه ، تمکن در نظر آنان جلوه داشته و معیار احراز شخصیت و مقام بوده است .

گردآوری مال ، برای مردم عصر جاهلیت ، آنقدر ارزشمند و گرانبها بود که تا دم مرگ در پی آن بودند و برای آن تلاش می نمودند. ثروتمندان بر اثر غرور مال ، مردم تهیدست را به باد مسخره می گرفتند و حتی در زمان بعثت رسول اکرم محمد بن عبدالله ﷺ مؤمنین را استهزاء می نمودند و به آنان طعنه می زدند و این عمل ناروا را بر اثر داشتن ثروت ، انجام می دادند و گمان می کردند که ثروت موجب حیات ابدی آنان می گردد و اینان را برای همیشه نگه می دارد.

اسلام افکار مردم را در مورد ثروت دگرگون ساخت و به آنان فهماند که مال برای گذراندن زندگی و رفع نیازمندی است نه مایه افتخار و مباهات و ضمناً خاطر نشان ساخت که خداوند مردم را به وسیله مال امتحان می کند.

مراقب باشید که تمکن مالی حجاب نفس شما نشود و شما را از یاد خداوند و انجام وظایف دینی باز ندارد که نه تنها مال داری ، امتحان خداوند است ، بلکه مال دیگران را با دیده تمنا نگریستن نیز امتحان است ، و مردان الهی خود را از آن برکنار می دارند. امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرضه می دارد:

ولا تفتنى بالنظر

خدایا! با توجه و التفات به اموالی که در دست ثروتمندان است ، مرا مورد  
آزمایش و امتحان قرار نده .  
آمین یا رب العالمین

چهارده کلام نورانی از امیر بیان علیه السلام

1 - استنزلوا الرزق بالصدقه <sup>(348)</sup>

روزی را با صدقه دادن فرود آورید.

2 - [الی عبدالله بن العباس] فانک لست بسابق اءجلک ، و لامرزوق ما لیس

لک <sup>(349)</sup>

نه بر مرگ پیشی می گیری و نه از آنچه روزی تو نیست خواهی خورد.

3 - یا ابن آدم ، الرزق رزقان : رزق تطلبه ، و رزق یطلبک ، فان لم تاءته

اءتاک ، فلاتحمل هم سنتک علی هم یومک ، کفاک کل یوم علی ما فیه ، فان

تکن السنه من عمرک فان الله تعالی سیؤ تیک فی کل غد جدید ما قسم لک ، و

ان لم تکن السنه من عمرک فما تصنع بالهم فیما لیس لک ، و لن یسبقک الی

رزقک طالب ، و لن یغلبک علیه غالب ، و لن یبطی عنک ما قد قدر لک <sup>(350)</sup>

ای فرزند آدم! روزی دو نوع است: یکی روزی که در جستجوی آن هستی

و دیگر آنکه او در جستجوی توست که اگر به دنبال آن نروی او به سراغت می

آید، بنابراین غصه سال را بر اندوه امروز اضافه نکن! زیرا برای تو اندوه همان

روزی که در آن هستی کافی است. پس اگر سال آینده جزو عمرت باشد

خداوند هر روز تازه روزی تازه می دهد، و اگر جزو عمرت نباشد. پس چرا

غم و اندوه چیزی را بخوری که مربوط به تو نیست؟! آگاه باش که کسی پیش از تو به روزی تو نخواهد رسید و آن را از دست تو بیرون نتواند آورد، و آنچه برایت مقدر شده، هرگز تاءخیر نخواهد افتاد.

4 - یا ابن آدم ، لاتحمل هم یومک الذی لم یاءتک علی یومک الذی قد اءتاک ، فانه ان یک من عمرک یاءت الله فیه برزقک (351)

ای پسر آدم! غصه رزق آن روزی که نیامده بر آن روزی که آمده، اضافه نکن چرا که اگر عمرت باشد، روزیت را خداوند در آن روز خواهد داد.

5 - من رضی برزق الله لم یحزن علی ما فاته ! (352)

هر کس به روزی خدادادی راضی شود، نسبت به آنچه از دستش رفته است غمناک نگردد.

6 - شارکوا الذی قد اقبل علیه الرزق ، فانه اءخلق للغنی و اءجدر باقبال الحظ علیه (353)

با کسی که روزی به او روی آورده شریک شوید، زیرا او به بی نیازی خلیق تر و در روی آوردن سود به جانبش سزاوارتر است .

7. وسئل عنه : کیف یحاسب الله الخلق علی کثرتهم؟! فقال عنه : کما یرزقهم علی کثرتهم . فقیل : کیف یحاسبهم و لایرونه؟! فقال عنه : کما یرزقهم و لایرونه (354)

از امام عنه سؤال شد: خداوند چگونه از بندگان با کثرتشان محاسبه می کند؟

فرمود: همان گونه که آنان را با کثرتشان روزی می دهد. سپس پرسیده شد: چگونه آنها را محاسبه می کند در حالی که آنها را نمی بیند؟ فرمود: همان طور که آنها را روزی می دهد در حالی که او را نمی بیند.

8 - وقيل له عليه السلام : كيف الرزق و الاجل ؟ فقال عليه السلام : ان لك عند الله رزقا، و

له عندك اءجلا، فاذا وفاك ما لك عنده اءخذ ماله عندك <sup>(355)</sup>

به امام عليه السلام گفته شد: روزی و اجل چگونه اند؟ فرمود: برای تو نزد خداوند رزقی است و برای او نزد تو مهلتی ، پس هرگاه آنچه را برای تو نزد اوست ، وفا کند، آنچه را که از آن او نزد توست ، می ستاند. یعنی همین که روزیت تمام شد، مهلت تو هم به پایان می رسد.

9 - من اءجمل فى الطلب اءتاه رزقه من حيث لا يحتسب <sup>(356)</sup>

هر که آهسته در جستجوی روزی رود، روزی او از جایی که گمان نمی کند به او خواهد رسید.

10 - كم من متعب نفسه مقتر عليه ، و كم من مقتصد فى الطلب قد ساعدته

المقادير <sup>(357)</sup>

چه بسیار افرادی که خود را به زحمت انداخته ، ولی روزگار بر آنها تنگ شد، و چه بسیار افرادی که در جستجوی روزی ، میانه رو بودند، اما مقدرات آنها را یاری کرد.

11 - ان الله سبحانه اءبى اءن يجعل اءرزاق عباده المؤمنین الا من حيث

لا يحتسبون <sup>(358)</sup>

خداوند سبحانه ابا دارد که روزی بندگان مؤمنش را قرار دهد جز از جایی که گمان نمی کنند. (این برای آن است که تنها توجهشان به خدا باشد)

12 - رزق كل امرى مقدر كتقدير اءجله <sup>(359)</sup>

روزی هر کس (در لوح محفوظ) تعیین شده است ، همان طور که مرگش تعیین شده است .

13 - كلکم عیال الله ، و الله سبحانه كافل عیاله <sup>(360)</sup>

همه شما خانواده (و روزی خور) خداوند هستید و خداوند سبحان هم ضامن  
روزی خانواده خویش است .

14 - من اهتم برزق غد، لم یفلح اءبدا <sup>(361)</sup>

هر که برای روزی فردایش اهتمام ورزد، رستگار نخواهد شد. (زیرا از فکر  
آخرت غافل خواهد ماند).

## فصل دهم : عزت و کرامت

قال علی علیه السلام :

کل عزیز غیر [غیرالله تعالی] ذلیل و کل قوی غیره ضعیف  
پایداری هر عزیزی غیر خداوند، خوار و ذلیل ، و هر نیرومندی غیر از او  
ضعیف و ناتوان است .

نهج البلاغه ، خطبه 65

### عزت و عزت خواهی

وجود نازنین زین العابدین و الساجدین ، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به  
درگاه الهی عرضه می دارد:  
واعزنی و لاتبتلینی بالکبر  
بارالها! موجبات عزت نفس و رفعت معنویم را که لازمه افراد با ایمان است ،  
فراهم نما و مرا از تکبر و خودبزرگ بینی منزّه و محفوظ بدار.  
قرآن شریف می فرماید:

(وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) <sup>(362)</sup>

عزت برای خداوند است و برای پیغمبر خدا و برای افراد با ایمان .  
عزت کلمه بزرگی است و حالت بلندی روح است که نمی گذارد انسان ،  
مغلوب و مقهور چیزی شود و دچار ذلت و گرفتاری آن گردد. عزت برای آن  
انسان آزاده ایی است که خود را در مقابل هیچ یک از تمایلات نفسانی و



عناوین مادی اسیر نبیند، آزاد زندگی کند و با سربلندی امرار حیات نماید، که چنین انسانی را می توان «عزیز النفس» دانست .

### حقیقت عزت چیست ؟

آیا هدف انسان چیزی جز رسیدن به مرحله شکست ناپذیری می باشد؟ اگر چنین است عزت را در کجا باید جستجو نمود و چه چیز می تواند به انسان عزت بدهد؟ حقیقت عزت در درجه نخست قدرتی است که در دل و جان انسان ظاهر می شود و او را از خضوع و تسلیم و سازش در برابر طاغیان و یاغیان باز می دارد.

قدرتی که با داشتن آن هرگز اسیر شهوات نمی شود و در برابر هوا و هوس سر فرود نمی آورد. قدرتی که او را به مرحله نفوذ ناپذیری در برابر «زر» و «زور» ارتقا می دهد.

آیا این قدرت جز از ایمان به خدا، یعنی ارتباط با منبع اصلی قدرت و عزت سرچشمه می گیرد؟ این در مرحله فکر و عقیده و روح و جان است ، اما در مرحله عمل ، عزت از اعمالی سرچشمه می گیرد که دارای ریشه صحیح و برنامه و روش حساب شده باشد و به تعبیر دیگر آن را در «عمل صالح» می توان خلاصه کرد، این دو است که به انسان سربلندی و عظمت و عزت می دهد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

عبد الشهوه اذل من عبد الرق <sup>(363)</sup>

کسی که بنده (و مطیع بی قید و شرط غریزه جنسی یا دیگر) شهوات نفسانی خویشتن است (و نمی تواند از اقناع غیر مشروع آنها، خود را نگاه دارد) از عبد زرخرید ذلیل تر است .

چنین انسانی قادر نیست به مقام رفیع عزت دست پیدا کند. عزت واقعی برای کسانی است که از تذلل در مقابل غیر خدا پرهیزند و از بندگی مخلوق اجتناب کنند. فقط خداوند را معبود خود بشناسند و تمام تذلل و تضرع خود را در پیشگاه او ابراز نمایند، که این عالی ترین مقام عزت برای اولیای الهی است. آمده است که حضرت علی علیه السلام در پیشگاه الهی عرض می کند:

خدایا! برای من این عزت کافی است که : ان اکون لک عبدا؛ بنده تو باشم ، و کفی بی فخر ان تکون لی ربا؛ و این افتخار هم کافی است که تو مالک من باشی . عرض کردیم عزت برای خداوند است ، و رفعت برای پیامبر است و سرافرازی برای مؤمنین ، اما می دانیم که عزت خداوند که آفریدگار عالم و مالک واقعی تمام جهان هستی است با عزت مخلوق تفاوت اساسی دارد، او غالب و قاهر بر همه موجودات و مخلوقات است ، اما خودش مغلوب و مقهور موجودی نیست ، همه موجودات به او احتیاج دارند و او غنی بالذات است و به احدی احتیاج ندارد. خداوند می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) <sup>(364)</sup>

ای مردم ! همه شما نیازمند به خداوند بزرگ هستید، اما خداوند غنی مطلق و بی نیاز است .

کمال باری تعالی این است که عزتش خالی از ذل و غنایش منزه و به دور از فقر است .

یا من هو العزیز بلا ذل ، یا من هو غنی بلا فقر <sup>(365)</sup>

ای خداوندی که عزتت خالی از ذلت است ، و ای پروردگاری که غنایت مبرا از فقر است .

این کمال خداست ، اما کمال بشر در این است که هرگز خدا را فراموش نکند و نیازمندی خویشتن به ذات اقدس او را از یاد نبرد.

درخواست عزت از پیشگاه الهی به معنای طلب توفیق و تسبیب اسباب در راه رسیدن به عزت نفس و علو فکر است ، یعنی دعا کننده می خواهد بگوید: ای خداوندی که عزیز واقعی هستی و بر جمیع عوالم وجود سلطه داری ! ای آفریدگاری که قادری و همه مخلوقات مقهور تو هستند و بر تمام موجودات غلبه می کنی و هرگز مغلوب نمی شوی ! بر من منت بگذار و موقم بنما که دارای قوت نفس و قدرت اراده شوم تا بتوانم در مقابل تمنیات ذلت بار هوای نفسی مقاومت کنم و به حول و قوه تو عز ایمانی خویش را که مایه سربلندی دنیا و آخرت است ، نگاه داری کنم .

آمده است که وجود نازنین علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید:

من استغفر الله بلسانه و لم یندم بقلبه ، فقد استهزء بنفسه و من سال الله التوفیق و لم یجتهد ، فقد استهزء بنفسه <sup>(366)</sup>

اگر کسی برای عفو گناهان خود به زبان استغفار نماید و از خداوند طلب بخشش نماید، اما در دل از اعمال زشت خود پشیمان نباشد، او در این استغفار خود را مسخره نموده است ، اگر کسی از خداوند طلب توفیق نماید، اما در مقام عمل ، مجاهده و کوشش نکند، او در طلب توفیق ، خویشتن را به استهزاء گرفته است .

چند نکته برای به دست آوردن عزت نفس

برای آنکه دعای شخص با ایمان در طلب توفیق برای عزت نفس ، به جا واقع شود و به طور صحیح آن را از خدا بخواهد، لازم است به چند نکته توجه شود:

اول آنکه: بداند حفظ عزت برای مسلمان از وظایف دینی او است و هیچ فرد با ایمانی حق ندارد عزت خود را درهم بشکند و موجبات خواری و ذلت خود را فراهم نماید. پیامبر گرامی اسلام محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

لیس للمؤمن ان یذل نفسه <sup>(367)</sup>

انسان با ایمان حق ندارد که موجبات ذلت و خواری خود را فراهم سازد. دوم آنکه: بداند عوامل متعددی از قبیل حب مال، علاقه به دنیا و مقام، جاه طلبی، شهرت دوستی، محبوبیت اجتماعی و نظایر اینها می تواند آدمی را مغرور و مغلوب نماید، و اگر کسی احساس نمود که در باطن خود، اسیر قدرت این تمایلات است، باید بداند که عزت و شرفش در معرض خطر قرار دارد. حضرت علی عَلِيٌّ می فرماید:

کل عزیز داخل تحت القدره فذلیل <sup>(368)</sup>

هر عزیزی که تحت قدرتی قرار دارد، ذلیل و خوار است. برای آنکه از خطر آن تمایلات نفسانی مصون بماند و عزت و شرف خود را در راه نیل به آنها از دست ندهد، باید خویشتن را با ایمانی قوی بسازد و از ذات اقدس الهی استمداد نماید، بر هوای نفس غلبه نماید و عزت نفس خویشتن را با هیچ یک از آن تمایلات معامله ننماید.

سوم آنکه: بدانند اولیای گرامی اسلام، صفت رذیله طمع را در نابود ساختن سرمایه گرانقدر عزت نفس از دیگر رذایل خطرناک تر دانسته اند و این مطلب را در ضمن روایات متعددی خاطر نشان ساخته اند و پیروان خود را از آن بر حذر داشته اند.

آمده است که وجود نازنین امیرمؤمنان اسدالله الغالب علی بن ابی طالب عَلِيٌّ

می فرماید:

ثمره الطمع ذل الدنيا و الاخره (369)

میوه طمع ذلت دنیا و آخرت است .

یعنی اگر کسی بذر طمع را در دل بیفشاند و آن شجره خبیثه در باطن او رشد کند، میوه ایی که از آن بر می دارد ذلت است ، نه فقط ذلت دنیا، بلکه این صفت هم در دنیا و هم در آخرت ذلت بار است .

و نیز فرموده است : کسی که نفس خود را از پستی طمع ها منزّه ننماید با این صفت مذموم ، خود را در دنیا ذلیل کرده و در آخرت ، ذلت و خواری اش فروتر خواهد بود.

و همچنین امام باقر علیه السلام در وصیت خود به جابر جعفری فرمود:

واطلب بقاء العز باماته الطمع و ادفع ذل الطمع بعز الیاس (370)

بقای عز خود را با نابود ساختن طمع در ضمیر خود طلب کن و ذلت طمع را با عز ناامیدی از آنچه در دست مردم است دفع نما.

خداوند حکیم آدمی را آزاد آفریده و گزینش خوبی ها و بدی ها را به اختیار او گذارده است و اختیار خود می تواند در جمیع شئون زندگی پاکی و درستی را انتخاب کند و یا راه نادرستی و ناپاکی و انحراف را در پیش بگیرد.

پس حفظ عزت نفس یا تن دادن به ذلت و پستی از جمله اموری است که در اختیار انسانها می باشد، اما همه ما باید بدانیم که ارزش و شخصیت هر فردی وابسته به روشی است که اتخاذ نموده است ، اگر نفس خویش را از پستی برکنار نگه داشت ، به مقام رفیع انسانیت نائل می گردد و مدارج کمال را می پیماید و اگر عزت و حیثیت معنوی خود را از دست داد، به پستی و ذلت می گراید و راه سقوط را می پیماید.

پیامبر گرامی اسلام ، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله می فرماید:

من عظم صاحب دنیا و احبه لطمع دنیاہ سخط اللہ علیہ (371)

اگر کسی صاحب دنیا را بزرگ بشمرد و از روی طمع ، او را دوست بدارد، مشمول غضب خداوند خواهد بود.

نصارای نجران اشخاص ثروتمند و متمکنی بودند؛ حضرت محمد ﷺ به آنان نامه نوشت و آنها را به دین مقدس اسلام دعوت نمود. پس از مشورت به این نتیجه رسیدند که هیئت‌تی را برای مذاکره به مدینه بفرستند. آن هیئت وقتی به نزدیکی مدینه رسیدند، با هم تبادل نظر کرده و گفتند: مسلمانان بی بضاعت و فقیرند، اگر ما طلا و زیورهای گران قیمتی را که با خود داریم ، روی لباس‌ها بپوشیم ، مسلمانان از مشاهده آن همه ثروت خاضع می‌شوند و ما را با دیده عظمت می‌نگرند و این خود موجب پیروزی ما خواهد بود.

زیورآلات خود را پوشیدند و خود را به آنها آراسته کردند، وقتی وارد شهر شدند، مسلمانان فقیر که ناظر جریان بودند، نه تنها خویشان را در مقابل طلاها نباختند و احساس حقارت نکردند، بلکه این عمل موجب شد که آنان در نظر مسلمانان حقیر و کوچک شوند؛ مسلمانان پیش خود می‌گفتند: پیامبر اسلام ﷺ ، اینان را برای عزت معنوی و تشریف به اسلام دعوت نموده و آنان ثروت خود را به رخ ما می‌کشند.

بی‌اعتنایی مسلمانان که نتیجه تربیت اسلامی و دینی آنان بود، در روحیه نصارا اثر منفی گذاشت و آنها دانستند که با نشان دادن ثروت ، عظمتی در قلوب مسلمانان به دست نمی‌آورند و مسلمانان بلند همت و عزیز النفس تحت تاءثیر این عمل آنان قرار نمی‌گیرند.

## منزلت و عزت ظاهری و کرامت باطنی

امام سجاد علیه السلام در این قسمت از دعای مکارم اخلاق به پیشگاه الهی عرض می کند:

اللهم صل علی محمد و آله ، و لاترفعنی فی الناس درجه الا حططتني عند  
نفسی مثلها

بارالها! بر محمد و آلش درود فرست و هیچ درجه ایی از من بین مردم بالا  
میر جز آنکه مرا معادل آن منزلت و مزیت ، در نزد خودم پست گردانی .

از جمله مسائل مهم در زمینه مکارم اخلاق و سجایای انسانی ، موازنه و  
تعادلی است که باید همواره بین روح و جسم و حالات درونی و حرکات بیرونی  
انسان وجود داشته باشد تا در پرتو آن انسان بتواند در مقابل رویدادهای خوب  
و بد و پیشامدهای مطبوع و نامطبوع کرامت خلق را محافظت نماید. آمده است  
که وجود نازنین پیغمبر اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

کفی بالمرء فتنه ان یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا <sup>(372)</sup>

حضرت فرمود: برای آزمایش و امتحان یک انسان کافی است که مردم با  
انگشت به او اشاره کنند و او را از نظر دین یا دنیا به هم نشان دهند.

کسانی که در جامعه قدر و منزلتشان بالا می رود، مورد توجه مردم قرار می  
گیرند و همین امر وسیله امتحان آنان است . اگر بتوانند در آن موقعیت حساس  
بر تواضع خود بیفزایند و به مردم در سلام کردن سبقت بگیرند و آنان را با دیده  
تکریم و احترام بنگرند، از عهده آزمایش بر آمده و امتحانشان مورد قبول  
خواهد بود.

تواضع از صفات حمیده و سجایای پسندیده است و کسانی که علاقه مند به حسن خلق هستند، باید از پی آن بروند و به فروتنی متخلق گردند. اما این صفت برای اشخاصی که در جامعه به رفعت درجه نائل می شوند، خواه از جهت قدرت و مقام باشد، یا از نظر ثروت و مال، فروتنی و تواضع شان در مکتب اسلام به مراتب ارزنده تر است.

امام سجاد علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود: هیچگاه گمان مبر که تو بر افراد دیگر اجتماع فضیلت و برتری داری، همه مردم را به منزله خویشاوندان خود فرض نما، پیرمردان را و پیرزنان را به جای پدر و مادر و خردسالان را به جای فرزندان و افرادی که هم سن و سال تو هستند را به منزله برادران خود به حساب آور و همه آنان را به همان اندازه دوست بدار که آن سه دسته را دوست می داری. اگر شیطان اعمال را در نظرت جلوه داد و به تو فهماند که تو بر مسلمانان دیگر فضیلتی داری، با خود بگو که آن کس که از من بزرگ تر است، در ایمان به خدا و اعمال نیک بر من پیشی گرفته است (و او از من بیشتر خدا را عبادت کرده است). اما آن کس که از من کوچک تر است، از من کمتر گناه کرده است، پس او از من بهتر است و من باید شدیداً به او علاقه مند باشم.

و اما آن کسی که با من هم سن و سال است، باید در مورد او معتقد باشم که او بر من شرف و منزلت دارد، چون یقین به گناه و نواقص خود دارم، ولی درباره برادر مسلمان خود این موضوع را تردید دارم و کجا می توان گناه کار واقعی را بر کسی که معصیت او قطعی نیست، فضیلت داد؛ پس باید همه افراد اجتماع را سخت دوست بدارم.

آمده است که وجود نازنین پیغمبر اسلام، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم می

فرماید:



افضل الناس من تواضع عن رفعه (373)

برتر و افضل مردم کسی است که از موضع رفعت و قدرت ، فروتنی نماید و نسبت به مردم متواضع باشد.

در همین مورد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عندالله (374)

چقدر پسندیده و ممدوح است که ثروتمندان برای نیل به پاداش الهی ، نسبت به فقرا تواضع و فروتنی نمایند.

تواضع قدرتمندان نسبت به افراد عادی و همچنین فروتنی صاحبان ثروت در مقابل فقرا همانند عفو و اغماض کسی است که از موضع قدرت ، لغزش گناهکاری را می بخشد و از کیفر او چشم پوشی می نماید.

برداشتی را که انسان از دعای مکارم الاخلاق امام سجاد علیه السلام می نماید این است که اگر خداوند درجه کسی را بین مردم بالا برد و او در معرض غرور و تکبر قرار گرفت ، از پیشگاه الهی درخواست نماید که معادل رفعت و بلندی اجتماعی به وی پستی و انحطاط درونی بدهد که خود را کوچک و حقیر ببیند، نسبت به مردم فروتنی نماید و از خطر بلند پروازی و خود بزرگ بینی مصون و محفوظ باشد.

ممکن است برای ما این سؤال پیش آید که اگر کسی به اقتضای پاره ایی از اعمال ناروای خویش یا به مصلحت حکیمانه خداوند بین مردم دچار پستی و انحطاط گردید یا بر اثر ابتلا به بیماری جانکاهی رفعت خویش را از دست داد وظیفه او چیست ؟ چه کند که بر اثر آن رویداد تلخ و ناگوار گرفتار حقارت درونی نشود، به زبونی و فرومایگی نگراید و شخصیت خود را از دست ندهد؟

پاسخ این است که از خداوند قوت روح و قدرت مقاومت بخواهد، درخواست نماید که به او نیروی صبر عنایت فرماید تا بتواند در زمینه سقوط اجتماعی بردباری نماید و خویشتن را نبازد و ارزش انسانی خود را از دست ندهد.

یونس بن عمار از اصحاب امام صادق علیه السلام بود، زمانی دچار بیماری برص شد و لکه های سفیدی بر صورتش آشکار گردید؛ این عارضه او را به سختی آزرده خاطر ساخت. بعلاوه بر اثر این عارضه، کسانی درباره اش سخنان ناروا می گفتند! آن گفته ها قدر و منزلتش را در جامعه کاهش می داد و نمی توانست مانند گذشته در مجامع عمومی حضور یابد و با مردم سخن بگوید. تصمیم گرفت به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شود و اوضاع و احوال خود را به عرض آن حضرت برساند و چاره جویی کند.

محضر حضرت شرفیاب شد و توضیح داد که از طرفی گرفتار بیماری برص هستم و از طرف دیگر سخنان دردناک بعضی از اشخاص به شدت مرا رنج می دهد و سخت متاءثرم. امام صادق علیه السلام برای آنکه روحیه او را تقویت نماید و مشکل اجتماعی اش را حل نماید به وی فرمود:

لقد کان مؤمن آل فرعون مکنع الاصابع فکان ، یقول هکذا و یمد یدیه و یقول  
: یا قوم اتبعوا المرسلین <sup>(375)</sup>

دست مؤمن آل فرعون عیب مادر زادی داشت. انگشتانش خمیده و به هم چسبیده بود. اما موقع سخن گفتن بدون احساس ضعف و انکسار، دست معیوب خود را به سوی مردم دراز می کرد و می فرمود: ای مردم! از فرستادگان خداوند پیروی کنید.

امام با این بیان کوتاه از یک طرف جواب سخنان بی اساس مردم را داد و خاطر نشان فرمود که ممکن است یک نفر انسان شریف و پاکدل که خدمت گزار دین خداست به عارضه ای مبتلا باشد، همان طور که مؤمن آل فرعون دچار بود و از طرف دیگر با نقل قضیه مؤمن آل فرعون روحیه یونس بن عمار را تقویت فرمود و به وی فهماند که به سبب عارضه ای که برای او پدید آمده است از مردم کناره گیری نکند و اطمینان و شخصیت خود را از دست ندهد.

بیان امام صادق علیه السلام ، خاطر پریشان یونس بن عمار را آرام کرد و او را برای تجدید آمیزش با مردم و سازش با محیط، تقویت و تشویق نمود و به شخصیت متزلزلش استقرار بخشید.

به طور حتم بیان نافذ مریبان بزرگ در جبران شکست های روحی افراد و تقویت شخصیت و اراده آنان اثر بسیار درخشانی دارد. پس امام سجاد علیه السلام از درگاه الهی این درخواست را نمود که برای من بین مردم درجه ایی را بالا مبر جز آنکه معادل آن درجه ، مرا در نفس خودم پست و منحط نمایی .

با این بیان مشخص می شود که نتیجه این دعا مصون ماندن از عجب و خودبزرگ بینی است ، که خداوند همه ما را از این دو صفت رذیله محفوظ بدارد و عاقبت ما را به آبرو و عزت اهل بیت ختم به خیر قرار بدهد، ان شاء الله

## عزت ظاهری و ذلت باطنی

وجود نازنین امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرضه می دارد:  
و لاتحدث لی عزا ظاهرا الا احدثت لی ذله باطنه عند نفسی بقدرها  
بارالها! برای من عزت و احترام آشکاری در جامعه پدید نیاور، مگر آنکه به  
اندازه عزت ظاهری در ضمیرم ذلت باطنی پدید آوری و مرا پیش نفس خودم،  
به همان مقدار خوار نمایی .

حضرت با این جمله از حضرت باری تعالی عزت ظاهری و ذلت باطنی  
درخواست می کند. در فراض چهاردهم، وجود نازنین حضرت علی بن الحسین  
علیه السلام به درگاه الهی عرضه داشته بود: واءعزنی و لاتبتلینی بالكبر؛ و در این فراز  
از دعا نیز حضرت از خداوند عزت ظاهری و ذلت باطنی درخواست می کند:  
فرق این دو فراز چیست ؟

در جواب باید گفت که : فرق در این است که در فراز چهاردهم حضرت ،  
عزت باطنی را از خداوند طلب کرده بود، ولی در این فراز از دعای مکارم  
الاخلاق عزت ظاهری را هم به همراه ذلت باطنی می خواهد.

## تفاوت های میان عزت باطنی و عزت ظاهری

- 1 - عزت باطنی و درونی عزتی است که با روح شخص عزیز آمیخته می شود و در اعماق وجودش جا می گیرد، ولی ظاهری احترامی است که مردم نسبت به شخص عزیز معمول می دارند و او را مورد تکریم خود قرار می دهند.
- 2 - راغب در مفردات قرآن، عزت باطنی را چنین معنی کرده است :

العزه حاله مانعه للانسان من ان يغلب (376)

عزت عبارت از حالت معنوی و روحی انسان است که نمی گذارد آدمی در مقابل مال و مقام، شهوت و غضب، جاه و محبوبیت و دیگر تمایلات نفسانی و شئون مادی مغلوب و مقهور گردد.

بعبارت دیگر: شخصی که عزت روحی دارد آنقدر نیرومند و قوی هست که در مقابل هوی و خواهشهای نفسانی، شخصیت بزرگ خود را از دست نمی دهد و به پستی و زبونی نمی گراید. اما عزت ظاهری عبارت از این است که مردم نسبت به شخصی ابراز علاقه کنند، او را بزرگ بشمارند، و مورد تکریمش قرار دهند، و این با ضعف درونی و پستی روح منافات ندارد.

- 3 - عزت باطنی که افراد با ایمان مکلفند از پی آن بروند و خویشتن را عزیزالنفوس درآورند، آنقدر ارزشمند و مهم است که قرآن شریف آن را در ردیف عزت خداوند و پیغمبر ﷺ ذکر نموده و فرموده است :

(وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) (377)

خداوند عزیز است و پیغمبر هم عزیز است و مؤمنین هم باید عزیز باشند.

قرآن کریم خداوند را «عزیز» خوانده و فرموده است :

(وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (378)

خداوند، عزیز و حکیم است .

راغب می گوید:

هو العزيز الذی یقهر و لا یقهر<sup>(379)</sup>

عزیز کسی است که مقهور و مغلوب می کند، اما خودش مقهور و مغلوب نمی گردد.

4 - افراد با ایمان و عزیز النفس همواره از خداوند درخواست دارند که در زمینه عزت نفس دچار کج روی نشوند و به ذلت و زبونی گرایش نیابند، زیرا عزت نفس مایه تحکیم انسانیت و تقویت مکارم اخلاق است و بر عکس، ذلت و زبونی، شخصیت انسان را تضعیف می کند و آدمی را به پستی و فرومایگی سوق می دهد.

اما در مورد عزت ظاهری مطلب بر عکس است؛ امام سجاد علیه السلام در پیشگاه الهی عرض می کند:

ولا تحدث لی عزا ظاهرا الا احدثت لی باطنه عند نفسی بقدرها

بارالها! برای من عزت و احترام آشکاری را در جامعه پدید نیاور، جز آنکه در ضمیرم به اندازه عز ظاهری ذلت باطنی پدید آوری و مرا پیش خودم به همان مقدار خوار نمایی .

5 - در عزت باطنی، شخص عزیز النفس، خویشتن را عزیز می دارد و بزرگواری خود را حفظ می کند، اما عزیز ظاهری اختیار احترام و تکریمش در دست مردم است، و روزی فرا می رسد که با او مخالفت کنند و عزیز امروز عزتش را از دست بدهد و ذلیل شود.

6 - انگیزه افرادی که از پی عزت باطنی و کرامت نفس می روند، احیای انسانیت است، به طوری که حیات و ممت انسان باشد و به بردگی هوی و

شهوآت خود تن ندهند و خود را ذلیل و خوار نساازند. اما کسانی که افراد را به ظاهر مورد تکریم قرار می دهند، ممکن است به انگیزه طمع یا ترس چنین عملی را انجام دهند و یا عامل دیگری از علل مادی ، آنان را به این کار وادار کند، در هر صورت عزت باطنی با عزت ظاهری بسیار متفاوت می باشد.

وجود نازنین امام سجاد علیه السلام بعد از درخواست عزت باطنی و کرامت نفس به درگاه الهی عرضه می دارد: ولاتبتلینی بالکبر؛ بارالها! به من عزت نفس و کرامت روح عطا فرما، اما به بیماری کبر مبتلایم منما.

دعای صیانت از کبر و بیماری خودبزرگ بینی ، پس از عزت نفس ، از این جهت است که آدمی وقتی دارای کرامت نفس شد و به ارزش انسانی خویش واقف گردید، شئون مادی و علائق دنیوی در نظرش کم ارج می آید، به آنها بی اعتنا می شود و خود را بزرگ تر از آن می داند که طوق اسارت دنیا را به گردن افکند و برای دست یافتن به تمنیات حیوانی و ارضای غرایز، مرتکب گناه گردد و ارزش انسانی خود را تنزل دهد.

اولیای گرامی ، علو همت و بزرگی روح افراد عزیز النفس را در خلال روایات بیان نموده و نتیجه و اثر کرامت نفس را خاطر نشان ساخته اند؛ حضرت علی علیه السلام می فرماید:

من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهوته <sup>(380)</sup>

کسی که از کرامت نفس برخوردار می گردد، شهوات نفسانی در نظرش خوار و ناچیز می گردد.

امام سجاد علیه السلام می فرماید: کسی که به بزرگواری و کرامت نفس و شخصیت روحانی نائل گردیده ؛ هانت علیه الدنيا دنیا امور دنیوی در نزد او حقیر و ناچیز می گردد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

هر کس که بزرگی و کرامت نفس خود را باور کند، لم یهنها بالمعصیه <sup>(381)</sup>  
هرگز آن را با پلیدی گناه ، پست و موهون نمی کند.  
عزت نفس و بزرگواری معنوی ، آدمی را به گونه ایی می سازد که پیرامون  
معصیت نمی گردد و به شهوات حیوانی و تمایلات نفسانی بی اعتنا می شود و  
دنیا را با دیده تحقیر می نگرد. اگر چنین انسانی در راه عزت نفس زیاده روی  
نماید و به افراط گرایش یابد، ممکن است رفته رفته مردم را نیز کوچک بشمارد  
و آنان را با دیده تکبر و تحقیر نگاه کند، فلذا حضرت زین العابدین و الساجدین  
حضرت علی بن الحسین علیه السلام پس از درخواست عزت نفس ، متوجه خطر  
بزرگ تکبر می شود و از پیشگاه الهی درخواست می کند که خدایا! در زمینه  
عزت نفس مرا به کبر و خود بزرگ بینی مبتلا نفرما.

اما خطر عز ظاهری و تکریم آشکار مردم ، اغفال شدن و گول خوردن است  
، یعنی انسانی که مورد تکریم مردم قرار می گیرد، ممکن است دچار اشتباه  
شود، عز و احترام آنان را امری پایدار و دائمی تلقی نماید و گمان کند که وضع  
همیشه به همین منوال خواهد بود و بر اساس آن تصور ناصحیح دچار بلند  
پروازی شود، حد و ارزش خود را فراموش نماید و بر اثر این غفلت در  
معاشرت با مردم رفتار نادرستی را در پیش گیرد. امام هادی علیه السلام می فرماید:

من هانت علیه نفسه ، فلا تامن شره <sup>(382)</sup>

کسی که در باطن ، گرفتار خواری و حقارت نفس است ، از شر او ایمن  
نیستی .

خویشتن را از کارهای ناروای چنین شخصی محفوظ ندان و کسانی که در  
پرتو مجاهدت و کوشش به عز باطنی و شرافت روحی نائل شده اند، و خویشتن



را انسان واقعی ساخته اند و از کرامت نفس و معالی اخلاق برخوردار گردیده اند، خدمت به مردم را وظیفه خود می دانند و بدون منت ، کارهای بزرگی را انجام می دهند و اعمال پراج خویشان را به حساب عزت نفس و شرافت نفس می گذرانند. این درسی است که مولی الموحدين ، يعسوب الدين ، اسدالله الغالب علی بن ابی طالب عليه السلام آن انسان بزرگ ، به پیروان خود آموخته است .

کار نیکی را که نسبت به شخصی انجام دادی ، بدون شک خودت را اکرام نموده ای و با آن کار پسندیده شرافت نفس خویش را زینت بخشیده ای ، تعالی روح و کرامت خلق افراد شریف النفس آن چنان در ضمیر انسان اثر می گذارد و روحیه انسان را تغییر می دهد که طرز تفکرشان با اندیشه افراد عادی متفاوت می شود. این انسانها خدمت گزاری به مردم را از دیدگاه مخصوص به خود می نگرند و بر وفق نگرشی که دارند، عمل کنند.

حضرت علی عليه السلام می فرماید:

الکریم یری مکارم افعاله دینا علیه یقضیه <sup>(383)</sup>

شخص کریم ، کرامت اعمال خود را همانند دینی می داند که بر ذمه اوست و باید آن را ادا نماید.

عزت و محبوبیت ظاهری که بر اثر علل و رویدادهایی نصیب انسان می شود از نعمت های خداوند است ، کسی که از آن نعمت برخوردار می گردد هر چند مدتش کوتاه باشد باید از آن نعمت قدرشناسی کند و به وظیفه دینی و عقلی خود عمل نماید؛ و توجه کند که این نعمت همانند دیگر نعمت های دنیا موقت و زودگذر است ، از ابتدا باید به فکر زوال آن نعمت باشد و از خداوند بخواهد که معادل عزت ظاهری ، او را پیش خودش کوچک و ذلیل نماید تا به موازات



بهترین دلیل برای روشن بینی عقل ، تدبیر است .

### کلام نورانی از امیر بیان علیه السلام

1 - لا اعز من قانع (386)

عزیزتر از قناعت کننده نیست .

2 - نال العز من رزق القناعه (387)

رسیده است عزت را کسی که روزی کرده شده قناعت را .

3 - من عز النفس لزوم القناعه (388)

از عزت نفس است لازم بودن قناعت و جدا نشدن از آن .

4 - لا عز كالحلم (389)

هیچ عزتی همانند حلم نیست .

5 - عز المؤمن غناه عن الناس (390)

ارجمندی مؤمن در بی نیازیش از مردم است .

6 - لا شرف اعلى من الاسلام و لا عز اعز من التقوى (391)

شرافتی بالاتر از اسلام و عزتی ارجمندتر از تقوا نیست .

7 - من طلب عزا بظلم و باطل اءورثه الله ذلا بانصاف و حق (392)

هر که عزت را با ستم بخواهد خداوند از روی حق و انصاف برایش خواری

و ذلت نصیب گرداند.

8 - [الدنيا] عزها ذل و جدھا هزل و علوها سفل (393)

[الدنيا] عزت و سربلندیش خواری ، جدیش و شوخی و بلندیش عین سفلی و

پستی است .

9 - تعز عن الشی اذا منعتہ بقله ما یصحبک اذا اوتیتہ (394)

تسلی شو از چیزی هرگاه منع کرده شوی آن را به کسی همراه بودن آن تو را هرگاه بخشیده شوی آن را (یعنی هرگاه در دنیا از چیزی محروم شوی ناراحت مباش و خاطر خود را تسلی بده).

10 - لاتنافسوا فی عز الدنیا و فخرها... فان عزها و فخرها الی النقطاع<sup>(395)</sup>

برای سربلندی و افتخار دنیا، به رقابت بر نخیزید... زیرا عزت و افتخارات آن را حال انقطاع و از بین رفتن است .

11 - الذلیل عندی عزیز حتی آخذ الحق له ، والقوی عندی ضعیف حتی

آخذ الحق منه<sup>(396)</sup>

افراد ذلیل و خوار در نظر من عزیز و سربلندند تا حقشان را بگیرم ، و افراد نیرومند در نظرم ضعیف و کوچکند تا حق دیگران را از آن ها بستانم .

12 - من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهوته<sup>(397)</sup>

کسی که از کرامت نفس برخوردار می گردد، شهوات نفسانی در نظرش خوار و ناچیز می گردد.

13 - کل عزیز غیره [غیرالله تعالی] ذلیل و کل قوی غیره ضعیف<sup>(398)</sup>

هر عزیزی غیر از خداوند خوار و ذلیل و هر نیرومندی غیر از او ضعیف و ناتوان است .

14 - کل شیء خاشع له و کل شیء قائم به ، غنی کل فقیر و عزکل ذلیل و

قوه کل ضعیف و مفزع کل ملهوف<sup>(399)</sup>

هر موجودی در برابر خداوند خاضع است ، و هر موجودی به یاری او برپاست ، خداوند بی نیاز کننده هر فقیر و مستمند و عزت دهنده هر خوار و ذلیل و نیروبخش هر ضعیف و ناتوان و پناهگاه هر دردمند و مصیبت زده است .

## فصل یازدهم : تکبر و تواضع

قال علی عليه السلام :

استعیدوا بالله من لواقع الکبر، کما تستعیدونه ، من طوارق الدهر، فلو رخص  
الله فی الکبیر لآحد من عباده لرخص فیہ لخاصه اءنبیائه و اءولیائه ولکنه  
سبحانه کره الیهم التکابر و رضی لهم التواضع  
حضرت علی علیه السلام می فرمایند: از آثار بدی که تکبر در دل ها می  
گذارد به خدا پناه ببرید، همان گونه که از حوادث روزگار به او پناه می برید. و  
اگر قرار بود خداوند به یکی از بندگان اجازه دهد کبر ورزد، به پیامبران و  
اولیای مخصوصش اجازه می داد، ولی تکبر را برای همه آنها منفور شمرده و  
تواضع و فروتنی را برای آنان پسندیده است .

نهج البلاغه ، خطبه 192؛ اصول کافی ، ج 4، ص 168

### کبر و خودبرتربینی

وجود نازنین حضرت زین العابدین و الساجدین علی بن الحسین عليه السلام به  
درگاه الهی عرضه می دارد:

ولاتبتلینی بالکبر

پروردگارا! مرا به کبر که از بیماری های خطرناک اخلاقی است مبتلا نفرما.  
جای این سؤال است که پرسیده شود: آیا بین عزت نفس و کبر رابطه ایی  
وجود دارد که امام سجاد عليه السلام پس از درخواست عزت نفس از ابتلای به کبر  
سخن می گوید؟

پاسخ به این سؤال مثبت است ، زیرا ممکن است عزت نفس در روحیه بعضی از افراد و اشخاص از حد و مرز خود تجاوز کند، آدمی را دچار خود بزرگ بینی و کبر نماید و مردم را بر اثر آن با دیده تحقیر بنگرد و آنان را کوچک و ناچیز بشمرد؛ معنای ابتلای به تکبر بر اثر زیاده روی در امر عزت نفس همین است و افراد با ایمان باید از آن اجتناب نمایند.

حالت روانی عزت نفس با کبر، آنقدر به هم نزدیک است که بعضی از افراد عادی ، از عزت نفس مردان بزرگ الهی برداشت کبر نموده و آنان را خود بزرگ بین تلقی کرده اند.

بعضی از صفات پسندیده و ممدوح ، آن چنان در مجاورت پاره ایی از صفات ناپسند و مذموم قرار دارند که اگر آدمی غافل شود، ممکن است خلق خویش از حد خود تجاوز نماید و به خلق بد مبدل شود.

حضرت امام سجاد علیه السلام در جمله دیگری به درگاه الهی عرضه می دارد:

واعصمنی من الفخر

بارالها! بر اثر نیل به مکارم الاخلاق و صفات عالی انسانی مرا از مباهات نسبت به مردم مصون و محفوظ بدار که با تخلق به صفات عالی انسانی به مردم فخر فروشی ننمایم .

از جمله صفات بسیار مذموم در آیین اسلام خود برتری بینی و مباهات نمودن به مردم است ، این خلق ناپسند به قدری مذموم است که حضرت علی علیه السلام فرمودند:

اهلک الناس اثنان : خوف الفقر و طلب الفخر <sup>(400)</sup>

دو چیز است که مردم را به مسیر هلاکت و تباهی سوق می دهد: یکی ترس از فقر و تهیدستی است و آن دیگر فخر فروشی به مردم .

وجود نازنین پیامبر اسلام ﷺ می فرماید:

ما اخشی علیکم الفقر و لکن اخشی علیکم التکاثر (401)

من از فقر بر شما نمی ترسم ، ولی از فخر فروشی بیم دارم .  
مردم نادان عصر جاهلیت به شدت گرفتار مباحات نسبت به یکدیگر بودند و  
در این باره اغلب به دو چیز تکیه می کردند: یکی به پدران و افراد قبیله خود و  
دیگر به مال و ثروت .

برای شناخت بیشتر این صفت رذیله رجوع می شود به سوره تکاثر؛ این  
سوره مبارکه بنا بر اعتقاد بسیاری از مفسران در مکه نازل شده است . بنا بر این  
سخنی که درباره تفاخر در آن آمده ، علی القاعده مربوط به قبایل قریش می  
باشد.

ولی بعضی مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان معتقدند که این سوره در  
مدینه نازل شده و آنچه از تفاخر در آن آمده ، ناظر به قوم یهود یا دو طائفه از  
انصار می باشد، (ولی مکی بودن این سوره صحیح تر به نظر می رسد).  
محتوای این سوره ، نخست سرزنش و ملامت افرادی است که بر اساس یک  
مطلب موهوم بر یکدیگر تفاخر و فخرفروشی می کردند و سپس هشدار است  
نسبت به مسأله معاد و قیامت و آتش دوزخ و سرانجام هشدار در زمینه  
مسأله سؤال و بازپرسی از نعمت ها می دهد.

پس متوجه شدیم که این سوره یک سوره به تمام معنا کامل و تام می باشد،  
چون ما سه عالم را در زندگی خود باید بگذرانیم :

اول ، عالم دنیا که مشتمل بر نطفه و علقه و مضغه و بعد طفل شیرخوار که  
بزرگ می شود و پیر می شود و می میرد.

دوم عالم برزخ ، از زمانی که انسان را وارد قبر کردن و سنگ لحد را گذاشتند، آغاز می شود و تا قیامت یعنی زمانی که زمین و زمان و کوه ها همه کن فیکون شوند و قیامت برپا شود، ادامه خواهد داشت . (البته این عالم برای انسانهای پاک و متقین ، گذراندنش لذت بخش و تواءم با نعمتهای الهی است و برای انسانهایی که بنا بر فرموده قرآن اصحاب شمال هستند، گذراندن این عالم که شروعش از نکیر و منکر و فشار قبر... است ، بسیار سخت می باشد.

سوم ، عالم قیامت است که روز میزان و سنجش اعمال است ، خدا می داند آن روز چه بر ما خواهد گذشت و کان مقداره خمسين الف سنه .

آیا می توانیم در پیشگاه عدل الهی سربلند بیرون آییم؟! آیا شفاعت پیغمبر ﷺ و اهل بیت مکرمش ﷺ شامل حالمان می شود؟! خدا می داند.

این سوره در میان قبایلی نازل شد که بر یکدیگر فخر فروشی می کردند و با کثرت نفرات و جمعیت یا اموال و ثروت خود بر یکدیگر مباحثات می نمودند، تا آنجا که برای بالا بردن آمار نفرات خود به گورستان می رفتند و قبرهای مردگان هر قبیله را می شمردند. خداوند این سوره را نازل نمود که در آیات نخست آن با لحنی ملامت بار می فرماید:

(الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ) <sup>(402)</sup> فخر فروشی شما را از خدا و قیامت به خود مشغول داشته است . (حَقِّی زُرُّمُ الْمَقَابِرِ) <sup>(403)</sup> تا آنجا که به زیارت و دیدار قبرها رفتید و قبور مردگان خود را بر شمردید.

«الهاکم» از ماده «لهو» به معنی سرگرم شدن به کارهای کوچک و غافل ماندن از اهداف مهم می باشد، یعنی شما به فخر فروشی مشغول شدید و قیامت و مرگ را فراموش کردید.



در آیه بعد خداوند آنها را با این سخن مورد تهدید شدید قرار می دهد و می فرماید: **(كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ)** <sup>(404)</sup> شما به زودی نتیجه این فخر فروشی را خواهید دانست .

باز برای تاءکید در آیه چهارم می فرماید: **(ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ)** <sup>(405)</sup>؛ سپس چنین نیست که می پندارید، به زودی خواهید دانست .

خداوند دو آیه را در اینجا تکرار می کند. در تعلیل این امر بعضی گفته اند: هر دو به صورت سربسته از عذاب هایی که در انتظار آنهاست خبر می دهد، بعضی گفتند: **(كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ)** <sup>(406)</sup> اول اشاره به عذاب قبر و عالم برزخ است که انسان بعد از مرگ با آن روبرو می شود و فراز نورانی دوم اشاره به عذاب قیامت و عالم قیامت دارد.

در حدیثی از امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود:

ما زلنا نشک فی عذاب القبر، حتی نزلت الهاکم التکاکثر <sup>(407)</sup>

گروهی از ما پیوسته درباره قبر در شک بودند تا اینکه سوره تکاکثر نازل شد. الی قوله کلا سوف تعلمون یرید فی القبر، ثم کلا سوف تعلمون بعد البعث <sup>(408)</sup> تا آنجا که فرمود:

**(كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ)** <sup>(409)</sup>

منظور از آن عذاب قبر است .

سپس فرمود:

**(ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ)** <sup>(410)</sup>

منظور عذاب قیامت است .

سپس در آیه پنجم می فرماید: **(كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ)** <sup>(411)</sup> چنین نیست

که شما فخر کنندگان می پندارید، اگر شما به آخرت ایمان داشتید و با علم البیقین آن را می دانستید، هرگز به سراغ این امور نمی رفتید و تفاخر و مباهات

به این مسائل باطل نمی کردید. (تو ای انسان ، تویی که از یک قطره گندیده و بدبو و متعفن به وجود آمده ایی و پس از مرگ نیز به یک لاشه بدبو و متعفن تبدیل می شوی ، به فرموده امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اوله نطفه و آخره جیفه <sup>(412)</sup>، به چه چیز خود تکبر داری).

(لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) <sup>(413)</sup>، شما قطعاً جهنم را خواهید دید. منظور مشاهده دوزخ با شهود قلبی در همین عالم دنیا است ، می فرماید:  
اگر شما علم یقین ، یعنی (ایمان قلبی داشتید)، جهنم را در همین جهان با چشم دل مشاهده می کردید، چرا که می دانیم بهشت و دوزخ آفریده شده و وجود خارجی دارد.

(ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ) <sup>(414)</sup>؛ سپس با ورود در آن ، آن را با عین الیقین مشاهده خواهید کرد. عین الیقین جایی است که انسان به مرحله مشاهده می رسد، مثلاً خودش آتش جهنم را می بیند.  
(ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) <sup>(415)</sup>؛ سپس در آن روز همه ما از نعمت هایی که داشتیم سؤال خواهیم شد.

از این آیات استفاده می شود که یکی از عوامل اصلی فخر فروشی ، همان جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به معاد است . و عامل دیگر، همان احساس ضعف و حقارت ناشی از شکست ها است که افراد برای پوشاندن شکست های خود پناه به فخر فروشی می برند.

لذا روایتی است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید:

ما من رجل تكبر او تجبر الا لذله وجدها في نفسه <sup>(416)</sup>

هیچ کس تکبر و فخر فروشی نمی کند، مگر به خاطر ذلتی که در نفس خود می یابد.

لذا وقتی احساس کند به حد کمال رسیده است ، دیگر نیازی به فخر فروشی نمی بیند.

امام باقر علیه السلام فرمود: در روز فتح مکه پیغمبر عظیم الشان اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم به پا خواستند و خطبه ای ایراد فرمودند: در آغاز خطبه حمد و ثنای پروردگار عالم را به جا آوردند و سپس فرمودند: مردم! شما همه از آدمید و آدم هم از خاک ، آگاه باشید که امروز بهترین و گرامی ترین فرد نزد خداوند کسی است که تقوایش بیشتر و اطاعتش از حضرت حق علیه السلام فزونتر باشد.

اسلام با تعالیم آسمانی خود تکبر و افتخار زمامداران و صاحبان مقام را در سازمانهای کشوری و لشکری برانداخت و آن خوی پست و پلید را نشانه کوتاه فکری کسانی که به آن مبتلایند تلقی نمود.

حضرت مولی الكونین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علی علیه السلام فرموده است : از پست ترین و سخیف ترین حالات زمامداران نزد مردم صالح و درستکار این است که به آنان گمان برده شود که به فخر و مباهات علاقه دارند. بعضی از مسلمانان که عادت دیرینه آبا و اجداد خویش را از یاد نبرده بودند و گاه به پدران خود مباهات می کردند، اگر در حضور یکی از ائمه معصومین علیهم السلام آن گونه سخن می گفتند، فوراً امام تذکر می داد و آنان را متوجه روش نادرست شان می نمود.

عقبه بن بشیر اسدی می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم ، من عقبه بن بشیر اسدی هستم ؛ و در قوم خود از جهت شرافت پدری بسیار عظیم و رفیع هستم . حضرت فرمود: با حسب خود بر ما منت مگذار که خداوند به وسیله ایمان ، کسی را که مردم او را پست می خواندند، اگر مؤمن باشد، بالا برد و به

واسطه کفر کسی را که مردم او را شریف می خواندند، اگر کافر باشد، پست نماید.

پس هیچ کس بر دیگری فضیلت و برتری ندارد، مگر به وسیله تقوا. نتیجه اینکه در اسلام، فخر فروشی و مباحات به مردم که ناشی از خودبزرگی بینی و تکبر است، ممنوع شناخته شده است، خواه پایگاه افتخار، امری موهوم و غیرواقعی باشد مانند: دارا بودن مال یا داشتن آبا و عشیره متعین و بزرگ، خواه منشاء مباحات و فخر فروشی کمال واقعی باشد، مانند: علم و ملکه تقوا و مکارم اخلاق.

فخر فروشی به مردم به هر انگیزه و از هر منشایی که باشد دو زیان بزرگ اخلاقی دارد:

- 1 - وسیله ابراز کبر و خودبزرگی بینی شخص فخر کننده است.
- 2 - موجب تحقیر مردم و کوچک شمردن آنان است و هر دو در تعالیم الهی ممنوع می باشد.
- 3 - امام سجاد علیه السلام اول از خداوند درخواست معالی اخلاق می کند و بعد از خداوند می خواهد که مرا با دارا بودن مکارم اخلاق از فخر فروشی و مباحات بر مردم محفوظ بدار، گویی می خواهد عرض کند:  
بارالها! من مکارم اخلاق را برای طاعت تو و اجابت دعوت پیغمبرت می خواهم نه برای آنکه معالی اخلاق را به رخ مردم بکشم و در پرتو آن مباحات نمایم.

تکبر و یا همان فخر فروشی از صفات بسیار رذیله و خطرناکی است که اگر انسان خدای ناکرده و خودش ببیند و به فکر علاج آن که تواضع و فروتنی است نباشد، به حدی برای او خطرناک است که ممکن است انسان را بی ایمان و کافر

گرداند، مثل قضیه ابلیس که خداوند او را امر به سجده کرد، اما ابلیس از سجده کردن سر باز زد:

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (417)

ابلیس از اطاعت امر الهی ابا کرد، در مقابل فرمان استکبار نمود و زیر بار اطاعت فرمان خالق جهان نرفت و خداوند تصریح می کند به اینکه ابلیس با این عمل به کفر گرایید و تمام اعمال گذشته اش بر باد رفت ؛ در حالی که ابلیس شش هزار سال عبادت کرده بود و فرشته مقرب الهی شده بود. پس در این امر خطیر، که یا علاج کبر است و یا جلوگیری از کبر، از خداوند یاری و استعانت می جوئیم و از خداوند می خواهیم که ما را با صفت تواضع و فروتنی زینت بخشد.

پادشاهها! جرم ما را در گذار	ما گنه کاریم و تو آمرزگار
تو نکو کاری و ما بد کرده ایم	جرم بی پایان و بی حد کرده ایم
دائما در فسق و عصیان مانده ایم	هم قرین نفس و شیطان مانده ایم
بی گنه نگذشته بر ما ساعتی	با حضور دل نکرده طاعتی
روز و شب اندر معاصی بوده ایم	غافل از یو خذ نواصی بوده ایم
بر در آمد بنده بگریخته	آبروی خود به عصیان ریخته
مغفرت دارد امید از لطف تو	زان که خود فرموده ایی :
لا تقنطوا	
نفس و شیطان زد کریمه راه من	رحمتت بادا شفاعت خواه من
چشم دارم کز گنه پاکم کنی	پیش از آن کاندرا لحد خاکم کنی
اندر آن دم کز بدن جانم بری	از جهان با نور ایمانم بری

## چهارده کلام نورانی از امیر بیان علیه السلام

- 1 - تکبر الدنی يدعو الی اهانتہ <sup>(418)</sup>  
تکبر کردن آدم پست و فرومایه ، وی را به رسوایی می کشد.
- 2 - آفه الشرف الکبر <sup>(419)</sup>  
کبر، آفت شرف و بزرگی است .
- 3 - لا یتعلم من یتکبر <sup>(420)</sup>  
کسی که تکبر می کند، دانش نمی آموزد.
- 4 - لا یتکبر الاکل و ضیع حامل <sup>(421)</sup>  
تکبر نمی کند، مگر هر آدم پست گمنامی .
- 5 - لاثناء مع کبر <sup>(422)</sup>  
با کبر، سپاس و ستودنی نیست .
- 6 - من تکبر علی الناس ذل <sup>(423)</sup>  
هر که با مردم تکبر کند، خوار گردد.
- 7 - لا تهفیمن محاسنک بالفخر و التکبر <sup>(424)</sup>  
خوبی هایت را با تفاخر (به خود بالیدن) و تکبر درهم مشکن .
- 8 - من لبس الکبر و السرف ، خلع الفضل و الشرف <sup>(425)</sup>  
هر که لباس کبر و اسراف به تن کند، جامه فضل و شرف را بیرون آورد.
- 9 - من اءقبح الکبر تکبر الرجل علی ذی رحمہ و اءبناء جنسہ <sup>(426)</sup>  
از زشت ترین کبرها، تکبر کردن مرد با خویشان و همنوعان خودش است .
- 10 - الکبر یساور القلوب مساوره السموم القاتله <sup>(427)</sup>  
کبر بر دل ها می تازد، چون تاختن زهرهای کشنده .

- 11 - ثلاث موبقات : الكبر فانه حط ابليس عن مرتبه ، والحرص فانه  
 اخرج آدم من الجنه ، و الحسد فانه دعا ابن آدم الى قتل اءخيه <sup>(428)</sup>  
 سه چیز هلاک کننده است : کبر، چرا که شیطان را از مرتبه اش به زیر کشید.  
 حرص (و آز) که آدم را از بهشت بیرون راند و حسد که فرزند آدم را به کشتن  
 برادرش واداشت .
- 12 - قل ان تری اءحدا تکبر علی من دونه الا و بذلک المقدار یجود بالذل  
 لمن فوقه <sup>(429)</sup>  
 هر کسی را می بینی که به زبردست خود تکبر و بزرگی فروشد، مگر اینکه به  
 همان مقدار به بالا دست خود، خواری و کوچکی می کند.
- 13 - صنع فخذک و اخطط کبرک ، واذکر قبرک <sup>(430)</sup>  
 تفاخر را کنار بگذار و تکبر را فرو ریز و به یاد قبرت باش .
- 14 - الحرص و الکبر و الحسد دواع الی التفعم فی الذنوب <sup>(431)</sup>  
 حرص و کبر و حسد، انسان را به فرو رفتن در گناهان فرا می خواند.

### سرچشمه کبر و فخر فروشی و خود برتر بینی

از آیات و روایات استفاده می شود که یکی از عوامل اصلی کبر و فخر فروشی همان جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به معاد است . از این گذشته جهل انسان به ضعف ها و آسیب پذیری های خود، به آغاز پیدایش و سرانجامش ، که نداند از کجا آمده است و برای چه هدفی آمده و به کجا خواهد رفت ، از عوامل دیگر کبر و غرور و تفاخر است .

اما عامل دیگر برای کبر؛ همان احساس ضعف و حقارت ناشی از شکست ها است که افراد برای پوشاندن شکستهای خود پناه به تفاخر و فخرفروشی می برند، فلذا امام صادق علیه السلام در باب کبر، می فرماید:

ما من رجل تکبر او تجبر الا لذله وجدها فی نفسه <sup>(432)</sup>

هیچ کس تکبر و فخر فروشی نمی کند، مگر به خاطر ذلتی که در نفس خویش می یابد.

و لذا هنگامی که احساس نماید که به حد کمال رسیده است ، نیازی به این تفاخر و کفر نمی بیند.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که می فرماید:

ثلاثة من عمل الجاهلیه : الفخر بالانساب ، و الطعن فی الحساب ، و الاستسقاء بالانواء <sup>(433)</sup>

سه چیز است که از عمل جاهلیت است : تفاخر به نسب و طعن در شخصیت و شرف خانوادگی افراد و طلبیدن باران به وسیله ستارگان .

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که :

اهلک الناس اثنان : خوف الفقر، و طلب الفخر <sup>(434)</sup>



دو چیز مردم را هلاک کرد: ترس از فقر (که انسان را وادار به جمع مال از هر طریق و با هر وسیله می کند) و تفاخر و خود برترینی .

رسول مکرم اسلام محمد بن عبدالله ﷺ می فرماید:

ما اخشی علیکم الفقر ولكن اخشی علیکم التکاثر (435)

من از فقر بر شما نمی ترسم ، ولی از تکاثر و فخر فروشی بر شما بیم دارم .

وقتی انسان به کبر مبتلا شد، دیگر به جز خود و افکارش کسی و چیزی را نمی بیند، آیات الهی و معجزات خداوند را سحر می خواند و مصلحان را مفسد می داند و اندرز دوستان را محافظه کاری و ضعف نفس می شمارد.

### کبر و غرور، سرچشمه گناهان بزرگ است

خود برترینی بلای عظیمی است که خمیرمایه بسیاری از معاصی محسوب می شود، غفلت از خدا، کفران نعمت ها، غرق شدن در عیاشی و هوس بازی ، تحقیر دیگران و استهزای مؤمنان ، همه از آثار شوم این صفت رذیله است .

افراد کم ظرفیت همین که به نوایی می رسند، چنان گرفتار کبر و غرور می شوند که مطلقا ارزشی برای دیگران قائل نیستند و این سبب جدایی آنها از جامعه و جدایی جامعه از آنان می شود.

در عالمی از پندار فرو می روند، خود را تافته ای جدا بافته از دیگران می پندارند و حتی خود را از مقربان درگاه خدا می دانند و همین سبب می شود که عرض و آبرو و حتی جان دیگران در نظر آنها بی ارزش و بی مقدار می شود، و به «همزه» و «لمز» مشغول می شوند و با عیب جویی و مذمت دیگران به گمان خود بر عظمت خویش می افزایند! و جالب اینکه در بعضی از روایات ، این گونه افراد به «عقرب» تشبیه شده اند که کارشان نیش زدن است .

## جایگاه متکبران

جایگاه آنها جز در آتش جهنم نمی تواند باشد. جالب اینکه فرشتگان عذاب از میان تمام اوصاف رذیله انسانی که او را به دوزخ می برد، روی مساءله تکبر تکیه می کنند، اشاره به این است که سرچشمه اصلی کفر و انحراف و گناه، بیش از همه تکبر و غرور و عدم تسلیم در برابر حق تعالی است .

آری کبر است که پرده های ضخیمی از غفلت بر چشم انسان می افکند و او را از دیدن چهره تابناک حقایق محروم می سازد، و به همین دلیل در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که حضرت می فرماید:

لا یدخل الجنه من فی قلبه ذره من کبر <sup>(436)</sup>

کسی که به مقدار ذره ایی از کبر در قلبش وجود داشته باشد، داخل بهشت نمی شود.

روزی حضرت عیسی علیه السلام به حواریین فرمود: مرا نزد شما حاجتی است ، عرض کردند: هر چه باشد برآورده می کنیم ، حضرت حرکت کردند و پاهای حواریین را شستشو دادند، آنان گفتند: ما به این کار سزاوارتریم ، فرمود: شایسته ترین مردم برای خدمت ، دانشمند و عالم است .

به این طریق که مشاهده کردید، تواضع کردم تا شما نیز بعد از من همین طور برای مردم تواضع کنید. فرمود: با فروتنی بنیان دانش و حکمت گذارده می شود نه با تکبر.

## تواضع و فروتنی

اما در مقابل کبر، تواضع یا فروتنی وجود دارد که از جمله صفات پسندیده و موجب محبوبیت متواضع نزد خداوند و نزد مخلوقات خداوند می شود.

رسول مکرم اسلام، محمد بن عبدالله ﷺ می فرماید:

التواضع لا يزيد العبد الا رفعة فتواضعوا یرحمکم الله (437)

فروتنی و تواضع، مقام متواضع را در جامعه بالا می برد، تواضع کنید تا رحمت خداوند بزرگ شامل حالتان گردد.

## تواضع امام حسن عسکری علیه السلام

امام حسن عسکری علیه السلام در حدیث مفصلی از پاداش مردم متواضع سخن فرموده و در ضمن آن، قضیه ایی را از حضرت علی علیه السلام که حاکی از مراتب تواضع آن حضرت است نقل فرموده است که: پدر و پسری مهمان آن حضرت شدند، هر دو را احترام نمود و در صدر مجلس نشانید.

دستور دادند طعام بیاورند، سفره ایی گسترده شد و غذا آوردند آن دو مهمان در حضور امام غذا خورند؛ سپس قنبر برای شستن دست مهمان ها آفتابه و لگن آورد، حضرت علی علیه السلام از جا بلند شدند و آفتابه و لگن را به دست گرفتند و نزد پدر آمدند، که پدر دستش را بشوید؛ آن مرد سر خجلت به زیر آورد و ابا داشت که حضرت آب روی دستش بریزد. سرانجام به اصرار آن حضرت حاضر شد و دست را پیش آورد که آن حضرت آب روی آن بریزد، ولی مرد برای آنکه هر چه زودتر این وضع خجلت آور را پایان دهد، دست خود را آن طور

که باید نمی شست . حضرت او را قسم دادند و از او خواستند که دست خود را با اطمینان آنچنان بشوید که گویی قنبر روی دستش آب می ریزد.

مرد دست خود را شست و سپس امیرالمؤمنین علیه السلام آفتابه و لگن را در اختیار فرزند خود محمد حنفیه گذاشت که دست فرزند را بشوید و بعد فرمودند: ای فرزند! اگر این پسر به تنهایی به منزل من می آمد من آب روی دست پسر می ریختم ، ولی این پسر با پدر آمده و خداوند ابا دارد از اینکه در یک مجلس ، پدر و پسر به طور یکسان مورد معامله و احترام قرار گیرند.

بنابراین برای آنکه بین این دو فاصله باشد، پدر به دست پدر آب ریخت و پسر هم به دست پسر آب می ریزد و این است تواضع وجود نازنین امیرالمؤمنین علیه السلام ، که نمی گوید: من علی دست مهمان را بشویم در حالی که خادم دارم ، اما با وجود بودن قنبر و با بودن محمد بن حنفیه ، خود علی علیه السلام با افتخار دست مهمان را می شوید <sup>(438)</sup>.

## تواضع ممدوح و پسندیده

باید بدانیم که تواضع ممدوح و پسندیده آن است که : به عز متواضع آسیب نرساند و موجب خواری و ذلت او نشود، مثلاً سبقت گرفتن در سلام ، تواضع است ؛ در مجلسی که وارد می شویم ، جایی بنشینیم که آنجا از رتبه ما پایین تر باشد، تواضع است ؛ خودداری نمودن از جدل در بحث کردن ، گرچه حق هم با او باشد، تواضع است .

اما اگر کسی به عنوان تواضع ، خود را تحقیر کند و کلمات ذلت باری مثل بنده ام ، برده ام ، غلامتم ، پابوستم ، خاکسارم و غیره ... بگوید، یا زبان به تملق و چاپلوسی بگشاید، این اعمال و الفاظ نه فقط تواضع ممدوح نیست ، بلکه تذلل و پستی مذموم است و ناپسند و منفور است .

پس تواضع و تذلل در مجاورت هم هستند و افراد متواضع باید مراقب باشند که فروتنی و تواضعشان مبدل به ذلت و خواری نگردد و دچار انحطاط نشوند. عزت نفس نسبت به تکبر دارای چنین وضعی است و افراد عزیز النفس باید بسیار مواظب باشند که گرفتار کبر نشوند.

یک انسان با ایمان و عاقل برای اینکه به عزت نفس متخلق گردد و از ذلت و زبونی برکنار بماند به انسانیت خود فکر می کند و درباره مقام انسان می اندیشد و با خود می گوید: من انسانم و انسان در کره زمین بزرگ ترین و شریف ترین مخلوقات الهی است و خداوند درباره خلقت انسان فرموده :

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) <sup>(439)</sup>

ما انسان را در بهترین و عالی ترین سازمان آفریده ایم .

و بعد پروردگار خود را بهترین آفریننده خوانده و فرموده است :

(فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) (440)

و انسان آنقدر بزرگ است که درباره او فرموده است :

(خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) (441)

من همه محتویات زمین را و تمام موجودات کره خاکی را برای تو آفریده ام. آیا سزاوار است که این انسان بزرگ ، بنده طلا و نقره باشد؟! انسان عزیزالنفس شرافت معنوی و برتری مقام انسانی خود را با هیچ چیز معامله نمی کند و هر امری که به عزت او ضربه بزند، از آن می گریزد و فرار می کند و عمر خود را با شرافت نفس و سربلندی می گذراند.

انسان های عزیزالنفس خود را از نظر شرافت بزرگ می دانند، اما به مردم هم احترام می کنند، مردم را با دیده ذلت و خواری نمی نگرند و آنان را پست و ناچیز نمی دانند، این عزت نفس است که هم خود را از نظر عظمت حفظ می کند و هم مردم را از نظر تواضع محترم می شمرد.

اما اگر یک نفر انسان عزیزالنفس از واقع بینی غافل شود و از مسیر حقیقت منحرف گردد، ممکن است آن حالت عزت نفس موجب شود که مردم را با چشم حقارت بنگرد، آنها را پست ببیند و خود را بزرگ و عظیم پندارد و احساس بزرگی کند. در این صورت است که عزت نفس به حالت تکبر و خود بزرگ بینی مبدل می شود و این همان معنایی است که امام سجاد علیه السلام در پیشگاه الهی عرض می کند:

پروردگارا! به من عزت نفس و بزرگواری روح مرحمت بفرما. ولی خدایا من مبتلا به کبر نشوم ، آلوده به بیماری خودبزرگ بینی نگردم و بندگان خدا را با دیده حقارت ننگرم و اگر کسی چنین شود یعنی دچار حالت کبر گردد مسلما از صراط مستقیم ، منحرف شده و گناهی بسیار بزرگ مرتکب گردیده و همین کبر

و خودبزرگ بینی می تواند موجب سقوط او در دنیا و عذاب او در عالم آخرت گردد.

حضرت رسول اکرم ﷺ می فرماید:

اجتنبوا الکبر، فان العبد لایزال یتکبر حتی یقول الله (عزوجل): اکتبوا عبدی هذا فی الجبارین (442)

از کبر و خود بزرگ بینی اجتناب کنید که بنده ممکن است آنچنان مغرور به خود بینی و بزرگ بینی خود شود تا کار به جایی برسد که خداوند می فرماید: نام این بنده متکبر را در صف جباران و در گروه مردم ستمکار و زورگو بنویسید.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

من تکبر للناس ذل (443)

هر کس به مردم تکبر کند، در بین مردم، ذلیل و خوار می شود. خداوند سه صفت از اوصاف متکبران را بیان می فرماید:

اولا می فرماید:

(وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا) (444)

آن ها اگر تمام آیات و نشانه های الهی را ببینند، ایمان نمی آورند.

ثانیا می فرماید:

(وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا) (445)

اگر راه راست و طریق درست را مشاهده کنند، انتخاب نخواهند کرد.

و در مرحله سوم خداوند می فرماید:

(وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا) (446)

اگر راه منحرف و نادرست را ببینند، راه خود را انتخاب می نماید.

بعد از ذکر این صفات سه گانه که همگی حکایت از انعطاف ناپذیریشان در برابر حق می باشد، اشاره به دلیل آن کرده و می فرماید:

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ) (447)

اینها همه به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند؛ ای انسان چه چیز تو را مغرور ساخته است ؟ خداوند می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ) (448)

ای انسان چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟! در حدیثی از رسول مکرم اسلام ﷺ در مجمع البیان ، می خوانیم که هنگام تلاوت این آیه فرمود:

غره جهله

جهل و نادانیش او را مغرور ساخته است .

از فضیل بن عیاض نقل شده که از او سؤال کردند اگر در روز قیامت خداوند تو را به حضور بطلبد و از تو بپرسد: ما غرک بر ربک الکریم ؛ در جواب چه می گویی ؟ گفت : در جواب می گویم : غرنی ستورک المرخاه ؛ پرده هایی که بر گناهان من افکنده بودی مرا غافل و مغرور ساخت !

ای انسان ! چه چیز تو را بر گناهت جرات داده ؟ و چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته ؟ آیا این بیماری تو بهبودی ندارد؟ و آیا این خوابت بیداری ندارد؟

چرا لااقل آن مقدار که به دیگران رحم می کنی ، هرگاه کسی را در میان آفتاب سوزان می بینی بر او سایه می افکنی ، هرگاه بیماری را می بینی که درد او را سخت ناتوان ساخته ، از روی ترحم بر او گریه می کنی ، پس چه چیز تو را بر بیماری ات صبور ساخته و بر مصیبتت شکبیا نموده ، و از گریه بر



خویشتن تسلیت داده است؟ در حالی که عزیزترین افراد نزد تو خودت هستی  
!؟

بیا و این بیماری غرور را با داروی تواضع و خضوع مداوا کن! بیا مطیع  
خداوند باش! و به یاد او انس بگیر که شیطان بر اثر غرور از سجده بر آدم ابا  
کرد و مطرود درگاه الهی شد.

ان شاء الله خداوند به همه ما عزت نفس مرحمت بفرماید و همه ما را از کبر  
و خودبزرگ بینی محفوظ و مصون بدارد؛ «آمین»!

#### چهارده کلام نورانی از امیر بیان علیه السلام

- 1 - التواضع سلم الشرف <sup>(449)</sup>  
فروتنی نردبان بزرگی و شرف است .
- 2 - التواضع یکسبک السلامه <sup>(450)</sup>  
فروتنی برایت سلامتی به دنبال دارد.
- 3 - التواضع رءس العقل ، و التكبر رءس الجهل <sup>(451)</sup>  
فروتنی اساس خردمندی و تکبر و غرور اساس جهل و نادانی است .
- 4 - التواضع مع الرفعه كالعفو مع القدره <sup>(452)</sup>  
فروتنی و تواضع در حال رفعت و بلندی ، مانند گذشت در حال قدرت است .
- 5 - تواضع لله یرفعک <sup>(453)</sup>  
در برابر خداوند فروتن و متواضع باش ، که تو را سربلند می کند.

- 6 - تواضعوا لمن تتعلمون منه العلم و لمن تعلمونه و لاتكونوا من جبابره العلماء فلايقوم جهلكم بعلمكم<sup>(454)</sup>
- در برابر کسی که از او دانش می آموزید و یا به او دانش می آموزید، متواضع و فروتن باشید، مبادا از دانشمندان جبار و گردنکش از کار درآیید که در این صورت جهلتان به پایه دانشتان نخواهد رسید و در شمار نادانان هستید.
- 7 - من تواضع قلبه لله لم يساءم بدنه طاعه الله<sup>(455)</sup>
- کسی که دلش برای خداوند متواضع و فروتن باشد، بدنش از فرمانبرداری خداوند خسته و کسل نمی گردد.
- 8 - حاصل التواضع الشرف<sup>(456)</sup>
- حاصل تواضع و فروتنی ، شرافت و بزرگواری است .
- 9 - ما تواضع احد الا زاده الله تعالى جلاله<sup>(457)</sup>
- هیچ کس فروتنی و تواضع نکرد، جز آنکه خداوند متعال بر جلال و بزرگی اش افزود.
- 10 - زينه الشريف التواضع<sup>(458)</sup>
- زینت فرد بزرگوار و شریف ، فروتنی و تواضع است .
- 11 - ثمره التواضع المحبه<sup>(459)</sup>
- نتیجه فروتنی ، مهر و محبت است .
- 12 - وجيه الناس من تواضع مع رفعه ، و ذل مع منعه<sup>(460)</sup>
- آبرومند نزد مردم کسی است که با داشتن رفعت و مقام فروتنی کند و با بزرگی و ارجمندی کوچکی نماید.
- 13 - الق الناس عند حاجتهم بالبشر و التواضع ، فان نابتك نائبه ، و حال بك حال ، لقيتهم و قد امنت ذله التنصل اليهم و التواضع<sup>(461)</sup>

با آنانی که دست نیاز به سویت دراز می کنند با خوشرویی و فروتنی برخورد کن که اگر بر تو مصیبت و ناراحتی پدید آمد، در دیدار با آنها از خواری رفتن به نزدشان و فروتنی در برابرشان آسوده و راحت باشی .

14. اءعظم الناس رفعه من وضع نفسه <sup>(462)</sup>

بلندترین مردم کسی است که نفس خود را کوچک و متواضع قرار دهد.

## فصل دوازدهم : عبودیت و بندگی

قال علی علیه السلام :

لاعباده كاءداء الفرض

علی علیه السلام فرمودند:

هیچ پرستشی مانند بجا آوردن واجب نیست .

مجمع المثل ، ج 2، ص 455

### مفهوم بندگی

امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرضه می دارد:

وعبدنی لك

بارالها! مرا به عبودیت و ذلت در مقابل ذات مقدست وادار ساز.

دو کلمه در قرآن شریف برای بندگی و پرستش خداوند به کار رفته است : یکی ، عبودیت و دیگری ، سجده ؛ هر دو به معنای تذلل است ، عبودیت به معنای اظهار ذلت ؛ ولی عبادت این مطلب را بهتر از عبودیت می رساند؛ زیرا عبادت حاکی از آن نهایت درجه تذلل است و این تنها شایسته ذات اقدس الهی است ، چون آفریدگار و مالک واقعی تمام عوامل هستی است و همه موجودات در پیشگاه مقدس او بندگی دارند.

سجده نیز به معنای تذلل است و برای خدا عبادت قرار داده شده که مردم به عنوان عبودیت در مقابل ذات اقدس او ابراز ذلت و خواری نمایند و از این روی سجده منحصر به خداوند سبحان است ، زیرا سجده نیز حاکی از تذلل نهایی



گر نبودی مرگ مشکل می شدی در بلا پابندگی تلخ است تلخ  
 عمر جز در طاعت حق مگذران باطلان را بندگی تلخ است تلخ  
 تا رسد در تو مدد کن فیض را در رهت واماندگی تلخ است تلخ  
 از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا سجده برای غیر خدا جایز و شایسته است ؟

حضرت فرمودند: نه ، عرض شد: پس چگونه خداوند ملائکه را امر به سجده  
 بر آدم فرمود؟ حضرت پاسخ فرمودند:  
 اگر کسی به امر خدا سجده نماید، در واقع خدا را سجده کرده است . بنابراین  
 سجده ملائکه برای خدا بود، زیرا ناشی از امر خداوند بود.

### اقسام سجده بر خداوند

سجده بر خداوند دو قسم است :  
 یکی سجده تسخیری است و دیگری سجده اختیاری .  
 اما سجده تسخیری آن است که خداوند در قرآن می فرماید:  
 (وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) <sup>(463)</sup>  
 تمام موجودات ارضی و سماوی خداوند را سجده می کنند.  
 و همچنین فرموده است :  
 (وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ) <sup>(464)</sup>  
 گیاهان و درختان نیز برای خداوند سجده می کنند.  
 این سجده ، قهری و تسخیری و اضطراری است و نهایت تذلل جمیع  
 مخلوقات در مقابل خالق است .

اما سجده اختیاری آن است که افراد با ایمان در زمین انجام می دهند و این سجده است که استحقاق پاداش دارد و نزد خداوند دارای ارزش عبادت است . در آیه دیگری ، خداوند از سجده تسخیری جمیع موجودات سخن گفته و در آخر آیه از سجده اختیاری انسان نام برده است ، با این تفاوت که سجده تسخیری موجودات ارضی و سماوی شامل تمام آفریده های خداوند است ، ولی سجده اختیاری انسان ها عمومی و همگانی نیست و فرموده :

بسیاری سجده می کنند و مستوجب پاداش هستند و بسیاری هم مستحق عذاب الهی هستند!!

سجده نمودن بسیاری از مردم و سجده نکردن بسیاری دیگر از آنان بر اثر آزادی و اختیاری است که آفریدگار توانا به انسان ها اعطا فرموده است . بشر به قضای خداوند، مختار خلق شده و دارای آزادی عمل است .

برای اینکه راه عبودیت را به درستی طی کند، یکتاپرست و موحد باشد، کورکورانه از پی عقاید باطل و خرافی آبا و اجداد خود نرود و به انحرافات اعتقادی ، اخلاقی و عملی گرایش نیابد؛ خداوند در هر عصر و زمانی پیغمبرانی را فرستاده است تا آنان را از قید و بندهای گوناگون آزاد سازند و موجبات تعالی و تکاملشان را فراهم آورند.

حضرت علی علیه السلام درباره هدف بعثت رسول گرامی اسلام و آزادسازی همه جانبه مردم ، فرموده است :

ان الله تبارک و تعالی بعث محمدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالحق ليخرج عباده من عباده عباده و من عهد عباده الی عهد و من طاعه عباده الی طاعته و من ولايه عباده الی ولايته <sup>(465)</sup>

خداوند رسول گرامی اسلام را به حق مبعوث فرمود تا مردم را از پرستش مخلوق به خالق هدایت کند، و از تعهدات ظالمانه و ناروا در مقابل بندگان به عهد و پیمان خداوند ملتزم نماید و از اطاعت و فرمانبری مخلوق به طاعت خالقشان و ادار سازد و از ولایت و سلطه بندگان خدا پذیرای ولایت و سلطه الهی نماید.

بعضی از مردم عقلهای خود را به کار انداخته و حق را از باطل تمییز دادند و در کمال آزادی و اختیار، دین حق را قبول نمودند و بتهایی را که تا دیروز معبودشان بود با دست خود شکستند و آزادانه راه توحید و پرستش آفریدگار یکتای جهان را در پیش گرفتند و گروهی به ندای عقل توجه نکردند و راه باطل پدران را ادامه دادند، بندهای خرافات را از دست و پای خود نگشودند و سرانجام به پست ترین منازل انحطاط و تباهی سقوط کردند و برای همیشه سیه روز و بدبخت ماندند.

اولیای بزرگ الهی و بندگان واقعی خداوند با آنکه همواره در صراط مستقیم و عبودیت خداوند قدم برمی دارند و بالاترین مراتب تذلل خود را در پیشگاه او ابراز می نمایند لکن به این حد قانع نیستند و برای آنکه در این راه سعادت بخش، موفقیت بیشتری به دست آورند و نزد خداوند به مقام رفیع تری نایل گردند، همواره در فکر ازدیاد بندگی و تذلل هستند و بر همین اساس، امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرض می کند:

وعبدنی لک

علامه بزرگ و عالی قدر، سید علی خان، ذیل جمله وعبدنی لک، می گوید: ای ذللی، یعنی خدایا! مرا در پیشگاه مقدس خود، ذلیل قرار ده !!



شاید بتوان در توضیح این جمله این احتمال را ذکر کرد که امام سجاد  
علیه السلام در پیشگاه خدا عرض می کند:

بارالها! همان طور که بر ابراهیم خلیل منت گذاردی و درباره اش فرمودی :  
واتخذ الله ابراهیم خلیلاً (466) خداوند، ابراهیم را خلیل خود گرفت و او را به  
دوستی خویش برگزید، بر علی بن الحسین نیز منت بگذار و مرا بنده خود بگیر  
و به این عزت و افتخار سربلندم بفرما.

به عبارت روشن تر خداوند را دوست داشتن برای بندگان با ایمان مایه  
سربلندی و افتخار است ، ولی از آن مهم تر این است که خداوند نیز بنده با  
ایمان را به دوستی خود برگزیند و او را خلیل خویش قرار دهد و این افتخار به  
تصریح قرآن شریف ، نصیب جناب ابراهیم الرحمن گردید.

همچنین انسان با ایمان به بندگی خداوند مباحثات می کند و از اینکه طوق  
بندگی غیر خدا را به گردن نگرفته و اسیر آن نشده مسرور است .

البته بندگی خداوند به آدمی قدر و قیمت می بخشد و به وی عزت و بزرگی  
می دهد، ولی مهم تر از بندگی خدا این است که خداوند عبودیت بنده را بپذیرد  
و او را بنده خود بگیرد. خداوند می فرماید:

(فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ) (467)

این تعبیر نشان می دهد که برترین افتخار یک انسان آن است که بنده راستین  
خداوند باشد و این مقام عبودیت است که انسان را مشمول رحمت الهی می  
سازد و دریچه های علوم را به قلبش می گشاید.

قرآن وقتی نزول این کتاب آسمانی را بیان می کند می فرماید: «شکر خدای  
را که این کتاب را بر بنده اش نازل نمود» و این دلیل بر آن است که تعبیر به  
بنده ، پرافتخارترین و باشکوه ترین توصیفی است که ممکن است از یک انسانی  
که به راستی بنده خداوند باشد، به عمل آورده می شود. همه چیز را متعلق به او

بداند، چشم بر امر و گوش بر فرمانش دارد و به غیر او نیندیشد و جز راه او را نرود، و افتخارش این است که بنده پاکباز خداوند است .

امام سجاد علیه السلام در این دعا می خواهد عرض کند: بارالها! من بندگی و عبودیت را در پیشگاه مقدس تو وظیفه قطعی خود می دانم و تا آنجا که بتوانم عمل می کنم ، ولی از تو می خواهم که بر من منت بگذاری و مشمول تفضلت قرارم دهی ؛ تذلل را بپذیری و مرا به عبودیت و بندگی خودت بگیری .

ممکن است این توهم به وجود آید که خداوند چه نیازی به ایمان و عبادت ما دارد؟ در پاسخ باید بگوییم که خداوند می فرماید:

(وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) <sup>(468)</sup>

تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن اویند.

و من عنده لا يستكبرون عن عبادته ولا يستحسرون <sup>(469)</sup>

و فرشتگانی که در محضر قرب پروردگار هستند، هیچگاه از پرستش او تکبر ندارند و هرگز خسته نمی شوند.

يسبحون الليل والنهار لا يفترون <sup>(470)</sup>

دائما شب و روز تسبیح می گویند و کم ترین ضعف و سستی به خود راه نمی دهند.

با این حال او چه نیازی به طاعت و عبادت من و شما دارد، در حالی که این همه فرشتگان بزرگ شب و روز مشغول تسبیحند. او حتی نیاز به عبادت آنها هم ندارد، پس اگر دستور ایمان و عمل صالح و بندگی و عبودیت به ما داده ، سود و فایده اش متوجه خود ما می شود. و جالب اینکه در نظام بندگان و موالی ظاهری هر قدر بنده ایی به مولا نزدیک تر باشد، خضوعش در برابر او کم تر است ، چرا که خضوع بیشتری دارد و مولا نسبت به او فزون تر!

اما در نظام عبودیت خلق و خالق ، قضیه برعکس است و هر قدر فرشتگان و اولیای خدا به او نزدیک تر می شوند، مقام عبودیتشان بیشتر است . یک نوع عبادت ، اطاعت و پیروی از فرمان الهی است ، اصلا عبادت و پرستش آنقدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن را نیز شامل می گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت و پرستش او محسوب می شود.

از رسول مکرم اسلام محمد بن عبدالله ﷺ نقل شده که :  
من اصغی الی ناطق فقد عبده ، فان کان الناطق عن الله (عزوجل)، فقد عبدا لله  
و ان کان الناطق عن ابلیس ، فقد عبد ابلیس (471)

کسی که به سخن سخنگویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم) او را پرستش کرده ، اگر سخنگو از سوی خدا سخن می گوید، خدا را پرستیده است ، و اگر از سوی ابلیس سخن می گوید، ابلیس را عبادت کرده است .

به هر حال انسان بدون خط نمی تواند باشد، یا خط الله و صراط مستقیم و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه . ماء موریت پیامبران الهی این بود که مردم را به خدای یگانه دعوت کنند و آنان را به اطاعت و فرمان برداری از او که مایه سعادت ابدی و راه تعالی و تکامل است وادار سازند.

اما مردم ، آزاد آفریده شدند و در قبول و رد دعوت آنها مختار بودند، بعضی به خدا ایمان می آوردند و اطاعتش را پذیرا می شدند و بعضی دیگر از ایمان به خدا سرپیچی می نمودند و هوای نفس خویش را معبود و مطاع خود می ساختند و اوامرش را به کار می بستند. راه نجات از هواپرستی ، خداپرستی است و راه سرپیچی از اطاعت هوی ، فرمانبری از اوامر الهی است .

هر مقدار که ایمان افراد خداپرست قوی تر باشد به همان نسبت بر هوای نفس خود که شیطان درونی آنان است غلبه می کنند و از اطاعتش سرباز می زنند.

اولیای بزرگ الهی با نیروی ایمان ، هوای نفس خود را مهار می کردند و با تمام وجود اوامر خداوند سبحان را بی قید و شرط به کار می بستند و همواره از مصونیت ایمانی برخوردار بودند.

رسول اکرم اسلام ، محمد بن عبدالله ﷺ می فرماید:

ما منکم من احد الا و له شیطان ، قالوا: و انت یا رسول الله ؟ قال : و انا الا ان الله (عزوجل) اعاننی علیه ، فاسلم فلا یامرنی الا بخیر <sup>(472)</sup>

هیچ یک از شما نیست الا اینکه شیطانی دارد؛ کسی عرض کرد: یا رسول الله ﷺ ! آیا شما هم شیطانی دارید؟ فرمود: من هم ، الا اینکه خداوند مرا یاری نموده و شیطان من تسلیم من شده و مرا امر نمی کند، مگر به خیر و خوبی .

اما ایمان افراد عادی درجات و مراتبی دارد و هر فردی به قدر نیروی ایمانی که دارد می تواند با هوای نفس خویش مبارزه کند و خود را از شر آن دشمن بزرگ مصون و محفوظ دارد.

پیشوای بزرگ اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام برای آنکه پیروان خود را از خطر هوای نفس آگاه سازند و از پیروی آن دشمن بزرگ بر حذر دارند، مکرر در این باره تذکر داده و سخنانشان در کتب روایات آمده است . مثلاً آمده که شخصی به نام مجاشع به محضر رسول اکرم ﷺ شرفیاب شد، عرض کرد: یا رسول الله ﷺ !

کیف الطريق الی معرفه الحق ؟

راه معرفت حق چیست ؟

فقال : معرفه النفس

پاسخ فرمود: معرفت نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى موافقه الحق ؟

عرض كرد: يا رسول الله ﷺ ! راه جلب موافقت حق چیست ؟

قال : مخالفه النفس

پاسخ فرمود: مخالفت نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى رضاء الحق ؟

عرض كرد: يا رسول الله ﷺ ! راه رسیدن به رضای حق چیست ؟

قال : سخط النفس

پاسخ : فرمود: نارضایی نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى وصل الحق ؟

عرض كرد: يا رسول الله ﷺ ! راه رسیدن به حق چیست ؟

قال : هجره النفس

جواب فرمودند: جدا شدن از نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى طاعه الحق ؟

عرض كرد: يا رسول الله ﷺ ! راه اطاعت از خدا چیست ؟

قال : عصيان النفس

جواب فرمودند: سرپیچی از اطاعت نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى ذكر الحق ؟

عرض كرد: يا رسول الله ﷺ ! راه به یاد حق بودن چیست ؟

قال : نسيان النفس

جواب فرمودند: فراموش کردن نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى قرب الحق ؟

عرض کرد: يا رسول الله ﷺ ! راه نزدیک شدن به خدا چیست ؟

قال : التباعد من النفس

پاسخ فرمودند: دور شدن از نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى انس الحق ؟

عرض کرد: يا رسول الله ﷺ ! راه انس گرفتن با خدا چیست

قال : الوحشه من النفس

پاسخ فرمودند: وحشت داشتن از نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى ذلك ؟

عرض کرد: يا رسول الله ﷺ ! راه رسیدن به آنچه دستور دادی چیست ؟

قال : الاستعانه بالحق على النفس

پاسخ فرمودند: یاری خواستن از خداوند برای پیروز شدن بر نفس<sup>(473)</sup>.

تذلل و عبودیت در پیشگاه الهی موجب طاعت و فرمانبری از اوست و اطاعت از اوامر خداوند مایه عزت و محبوبیت است . بندگی و اطاعت از هوای نفس ، آدمی را به گناه سوق می دهد و گناه مایه خواری و ذلت گنهکار است ، راه رهایی از ذلت گناه ، بازگشت به سوی خداوند و اطاعت از اوامر ذات مقدس اوست .

امام صادق عليه السلام می فرماید:

من اراد عزا بلا عشيره و غنى بلامال و هيبه بلا سلطان ، فلينتقل عن ذل

معصيه الله الى عز طاعته<sup>(474)</sup>

کسی که می خواهد بدون داشتن عشیره و فامیل در جامعه عزیز باشد، آن کس که می خواهد بدون داشتن ثروت و مال غنی و بی نیاز باشد، آنکه می

خواهد بدون دارا بودن سلطه و قدرت واجد هیبت و ابهت باشد، باید از محیط ذلت گناه به فضای نورانی اطاعت از خداوند سبحان (جل واعلی) منتقل گردد. توجه به عبادت و مخصوصا نماز انسان را از بندگی بندگان خدا جدا می کند، و به خالق همه قدرتها پیوند می دهد، قلب و روح او را از آلودگی گناه می شوید و حس اتکای به نفس را در او زنده می کند و با تکیه بر قدرت پروردگار، روح تازه ایی به کالبد انسان می دهد.

در حدیثی نقل شده که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

إذا كان يوم القيامة صارت امتي ثلاث فرق: فرقة يعبدون الله خالصا و فرقة يعبدون الله رياء و فرقة يعبدون الله يعيون به دنيا

هنگامی که روز قیامت می شود، پیروان من به سه گروه تقسیم می شوند: گروهی خدا را با اخلاص پرستش می کردند و گروهی از روی ریا و گروهی به خاطر اینکه به دنیا برسند.

فيقول للذي كان يعبدالله للدنيا: بعزتي و جلالی ما اردت بعبادتي ؟ فيقول الدنيا! فيقول لاجرم لاينفك ما جمعت ولا ترجع اليه انطلقوا به الى النار  
در آن هنگام خداوند به کسی که او را به خاطر دنیا، پرستش می کرده ، می فرماید: به عزت و جلال من سوگند، بگو هدف از پرستش من چه بود؟ در پاسخ می گوید: دنیا! خداوند می گوید: بنابراین آنچه را اندوختی به حال تو سودی نمی دهد و به آن باز نمی گردی ، او را به سوی آتش ببرید.

ويقول للذي يعبدالله رياء: بعزتي و جلالی ما اردت بعبادتي ؟ قال : الرياء، فيقول انما كانت عبادتك التي كنت ترائي بها لا يصعد الي منها شيء و لا ينفك اليوم ، انطلقوا به الى النار (475)

و به آن کس که خدا را از روی ریا عبادت می کرده ، می گوید: به عزت و جلالم سوگند، بگو منظورت از عبادت من چه بوده ؟ در پاسخ می گوید: ریا! می فرماید: آن عبادتی را که از روی ریا انجام می دادی چیزی از آن به سوی من صعود نمی کرد و امروز هیچ سودی به تو نخواهم داد، او را به سوی آتش ببرید.

شخصی از رسول خدا ﷺ پرسید: نجات در چیست ؟ فرمود: انسان به خاطر جلب نظر مردم به عبادت برنخیزد. شخصی در جهاد کشته می شود و شخصی ثروتش را در راه خدا انفاق می کند و شخصی قرائت قرآن می کند؛ خداوند به هر یک از آنان می گوید: تو در برنامه جهاد دروغ گفتی ، خواسته ات این بود که گفته شود: فلانی شجاع است ، و تو در مسأله انفاق دروغ گفتی ، خواسته ات این بود که مردم بگویند: فلانی اهل جود و سخاست و تو در قرائت قرآن دروغ گفتی ، خواسته ات این بود که بگویند: فلانی قاری قرآن است ؛ سپس رسول خدا ﷺ فرمود:

به اینان پاداش نمی رسد و خودنمایی و ریای آنها اعمالشان را بر باد می دهد. حضرت فرمود: ترسناک ترین چیزی که نسبت به آن بر شما می ترسم شرک اصغر است .

گفتند: یا رسول الله ﷺ ! شرک اصغر چیست ؟ فرمود: ریا. نیایش در پنهانی اخلاص آن را بیشتر می کند، به قول شاعر که می گوید:

گر شود خالص همه نیات تو      می شود مقبول ما دعوات تو  
بگذرم از ذلت ما فات تو      هم برآرم جمله حاجات تو

امام رضا علیه السلام می فرماید:



دعوه واحده ، تعدل سبعین دعوه علانیه (476)

یک دعای پنهانی برابر است با هفتاد دعای آشکار.

ریا در احادیث به شرک خفی و شرک اصغر اطلاق شده است .

محدث قمی رحمته الله در کلمه ریا، از امام باقر و امام صادق علیهم السلام روایت کرده است : هرگاه بنده ایی عملی بیاورد که قصدش خشنودی خداوند و پاداش آخرت باشد و در این میان خشنودی یکی از مردمان را هم در آن کار دخالت دهد، از مشرکان است . و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز روایت کرده که فرمود:

زود است زمانی بر مردم آید که به سبب دوستی دنیا، باطن های آنها خبیث ، ولی ظاهرشان نیکو باشد و از آنچه نزد خداوندشان می باشد، نمی خواهند؛ دینشان ریا خواهد بود و بیمی از خدا ندارند، خدا هم آنها را عموماً کیفر می نماید، پس می خوانند پروردگارشان را مانند کسی که در حال غرق شدن و هلاکت باشد و دعای آنان مستجاب نخواهد شد.

شخصی دعا را با صدای بلند می خواند! به او گفتند: همچون زکریا باش که خداوند سبحان ، توصیف وی کرده و می فرماید:

(إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا) (477)

اریاب معرفت گفته اند: حقیقت خلوص وقتی حاصل می شود که انسان عمل خود را از خود نبیند، بلکه بخشش و عنایت الهی بداند که آن را به دست او جاری ساخته است ، چنانچه رزق و روزی او را که ملک حق تعالی است به دست او جاری نموده است ؛ در این صورت چگونه انسان می تواند خود را سزاوار اجر بداند و خویشتن را شخص مستقلی به حساب آورد و حال آنکه می گوید: لا حول و لا قوه الا بالله ؛ پس در هر عمل باید نگران باشد که آیا خالص و قابل درگاه او هست یا نه ؟

بنده همان به که ز تقصیر خویش      ورنه سزاوار خداوندیش کس  
روی به درگاه خدا آورد      نتواند که به جا آورد

بنده ایی که عارف به حق باشد، عمل و عبادت خود را معیوب دانسته و علت عیوب آن را در خود می داند، مانند کسی که هرگاه در آینه ایی نظر کند و صورت خود را بزرگ یا تیره ببیند، یقین دارد که عیب از آینه نیست! بلکه، از صورت خویش است و یا دعایی می کند و می بیند که مستجاب نمی شود، می داند که نفس عمل خوب بوده، ولی چون از قلبی صادر شده که مبتلا به امراض گوناگون بوده، فلذا آن عمل را پست و ضایع کرده است.

شداد بن اوس می گوید: رسول خدا ﷺ را دیدم که گریه می کند، گفتم: سبب گریه شما چیست؟ فرمود:

بر اتمم از شرک می ترسم، اینان بت و خورشید و ماه و سنگ را نخواهند پرستید، ولی با اعمالشان به ریا و خودنمایی دست خواهند زد.

ویقول للذی کان یعبد الله خالصا: بعزتی و جلالی ما اءردت بعبادتی؟ فیقول بعزتک و جلالک لانت اعلم منی کنت اعبدک لوجهک ولدارک قال: صدق عبدي انطلقوا به الی الجنة (478)

و به آن کس که خدا را از روی خلوص عبادت کرده گفته می شود: به عزت و جلالم سوگند بگو منظورت از عبادت چه بود؟ در پاسخ می گوید: به عزت و جلالت قسم! تو از آن آگاه تری، من فقط تو را برای خودت و برای سرای آخرت می پرستیدم، می فرماید: بنده ام راست می گوید، او را به بهشت ببرید. مقام بندگی و عبودیت نخستین توصیفی است که برای آنها ذکر شده و به راستی همه چیز در آن جمع شده است. بندگی خدا یعنی وابستگی مطلق به او،

یعنی در برابر اراده او از خود اراده ایی نداشتن ، و در همه حال سر به فرمان او نهادن .

بندگی خدا یعنی بی نیازی از غیر او و بی اعتنائی به ما سوی الله و تنها چشم بر لطف او دوختن . این همان اوج انسانیت و برترین شرف و افتخار برای انسان است .

### عجب و فاسد شدن عبادت

امام سجاد علیه السلام در این فراز از دعای مکارم الاخلاق به درگاه الهی عرضه می دارد:

ولا تفسد عبادتی بالعجب

بارها! عبادت و تذلل مرا با عجب که از خطرناک ترین حالات نفسانی است فاسد و بی اثر نفرما.

عجب در عبادت و بندگی عبارت از این است که شخص معجب ، عبادت خود را عظیم بشمرد و آن را مهم و بزرگ به حساب آورد و خویشتن را از حد تقصیر خارج پندارد و تصور نماید که هیچ کمبودی در عبادات و اعمال صالحه خود ندارد و این حالت روانی عجب است که به موجب روایات اسلامی فاسد کننده عمل است . حضرت علی علیه السلام می فرماید:

سینه تسوءک خیر عند الله من حسنه تعجبک (479)

گاهی که تو را آزار دهد و مایه رنج و ناراحتی درونی ات گردد، در پیشگاه الهی بهتر از کار خوبی است که باعث غرورت شود و تو را به عجب وادارد.

کسی که در راه بندگی خدا قدم برمی دارد و فرایض خویش را انجام می دهد، اگر دارای ظرفیت معنوی و اندیشه ایمانی نباشد، ممکن است خویشتن را با افراد گناهکار مقایسه کند و احساس برتری و تفوق نماید و با خود بگوید:

این منم که در صف پاکان و نیکان قرار دارم و به اتکای اعمالی که انجام می‌دهم ، مستحق بهشت جاودانم ، اما گناه کاران دارای نقطه اتکایی نیستند و باید حتما معذب شوند. همین طرز تفکر غرورآمیز می‌تواند مایه سقوطش گردد و حسناش فاسد شود، مگر آنکه به خود آید و خویشتن را اصلاح نماید.

روایتی است از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید:

دخل رجلان المسجد، اءحدهما عابد والاخر فاسق ، فخرجا من المسجد و الفاسق صديق و العابد فاسق ، و ذلك انه يدخل العابد المسجد مدلا بعبادته يدل بها، فتكون فكرته في ذلك ، وتكون فكره الفاسق في التندم على فسقه و يستغفر الله (عزوجل) مما صنع من الذنوب (480)

دو نفر مرد وارد مسجد شدند، یکی عابد و دیگری فاسق ، هر دو از مسجد خارج شدند، در حالی که مرد فاسق ، مؤمنی بود واقعی و در ایمانش راستگو و عابد مردی بود فاسق ، برای آنکه وقتی وارد مسجد شدند، عابد در عبادات خود گرفتار عجب بود و به عمل خود آن چنان اتکا داشت که فکر می‌کرد نجات و رستگاری برای اوست ، ولی در اندیشه مرد فاسق ندامت و پشیمانی از گناهانش بود و نظر او این بود که از خدا بخواهد تا او را بیمارزد و مشمول عفو و رحمت خود قرار دهد.

پس عبودیت و بندگی خداوند در خط گرفتاری به عجب و ابتلا به غرور است . افرادی که به فرایض الهی عمل می‌کنند، اگر مواظب انحرافات فکری و اندیشه های باطل خود نباشند، ممکن است جمیع اعمالشان باطل شود و از نتیجه عمل به کلی محروم بمانند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند به حضرت داوود علیه السلام وحی فرستاد که : ای داوود! به گناهکاران مژده بده و مؤمنین راستین و پاک را اعلام خطر کن !

عرض کرد: بارالها! چگونه به عاصیان مژده بدهم و صدیقین را انذار نمایم؟ فرمود: به معصیت کنندگان مژده بده که من توبه آنان را قبول می کنم و گناهشان را می بخشم و صدیقین را بترسان از اینکه اگر حسناتی انجام داده اند، دچار عجب شوند! چه ، هیچ بنده ایی نیست که به حسنات خود معجب گردد، الا اینکه هلاک خواهد شد.

امام سجاد علیه السلام آنقدر خودبینی و عجب در زمینه عبادات را خطرناک می داند که از پیشگاه الهی درخواست می کند: ولانفسد عبادتی بالعجب ؛ عبادت مرا با عجب و غرور فاسد نکن و مرا از فواید آن بی نصیب نفرما. تصور بفرمایید این دعا را شخصی مثل حضرت سجاد علیه السلام می کند.

بر در میخانه رفتن کار یک خودفروشان را به کوی می  
رنگان بود فروشان راه نیست

امام باقر علیه السلام می فرماید: خداوند به موسای کلیم علیه السلام وحی فرستاد که ای موسی! آیا می دانی به چه علت تو را از سایر خلق خود برگزیده ام؟ گفت: خیر، خداوند سبحان فرمود: ای موسی! همانا من بندگان خود را از آزمایش کردم ، فروتن تر از تو ندیدم که نفس خود را خوار کرده باشد، چون که هرگاه نماز می خوانی طرفین صورت خود را بر خاک می نهی <sup>(481)</sup>.

بر باد فنا تا ندهی گرد خودی را هرگز نتوان دید جمال احدی را

حضرت علی علیه السلام می فرماید: هیچ کار نیکی بزرگتر و بهتر از تواضع نیست و هیچ زشتی و تنهایی ایی موخش تر از عجب نمی باشد <sup>(482)</sup>.

همچنین حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام در همین جا خطاب به حواریین خود کرده و فرموده: ای گروه حواریین! چه بسا چراغ هایی را که باد، آنها را خاموش ساخته و چه بسا عبادت کنندگانی که عجب، اعمال آنها را فاسد کرده است. اگر پاکان و نیکان در عبادت خود داخل در عجب شوند، خود را از پروردگار طلب کار می پندارند و می خواهند با اعمال خود بر خداوند منت گذارند.

اگر عالم با عملی که دارد، دچار عجب شود، از آن پس دنبال علم نمی رود و آن را از عالم تر از خود نمی پرسد و در جهل و نادانی باقی می ماند. اگر کسی در کارهای اجتماعی معجب شود با دیگران مشورت نمی کند و از پی اندیشه خطای خود می رود و زیان می بیند.

### مراتب عجب

علی بن سهیل می گوید: از حضرت علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام درباره عجبی که عمل را فاسد می کند، سؤال نمودم، در پاسخ فرمودند: عجب دارای مراتب و درجاتی است: یک قسم آن این است که عمل بد آدمی در نظر خودش خوب جلوه کند و آن را نیکو پندارد و بر اثر آن دچار اعجاب و خودبینی شود و قسم دیگر آن، اینکه افراد با ایمان از عبادات خود دچار عجب شوند، خویشتن را از عذاب الهی در ایمنی پندارند و تصور کنند که با عبادات خود بر خدای منت دارند با آنکه خداوند بر آنان منت دارد.

رسول مکرم اسلام محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سه صفت مذموم را عامل هلاکت و تباهی معرفی فرموده و مسلمانان باید در خود مطالعه کنند و اگر به آن سه

صفت یا به یکی از آنها مبتلا هستند، هر چه زودتر خود را اصلاح نمایند و خویشان را از خطر برهانند.

اول: بخلی که شخص بخیل، مطیع آن باشد.

دوم: هوای نفسی که آدمی از فرمائش پیروی نماید.

و سوم آنکه: شخص خود را و همچنین کارهای خود را با چشم غرور و اعجاب ببیند.

اولیای گرامی اسلام علیهم السلام همواره مراقب اصحاب و دوستان خود بودند و اگر در پاره ایی از مواقع بر اثر پیش آمدی ممکن بود دچار عجب و خودبینی شوند، تذکر می دادند و آنان را از خطر سقوط اخلاقی محافظت می نمودند.

بزنی که از اصحاب علی بن موسی الرضا علیه السلام بود، می گوید: شبی حضرت رضا علیه السلام دراز گوش خودش را برای من فرستاد که به محضرش شرفیاب شوم، در محله ایی به نام حرباء محضر حضرت شرف حضور پیدا کردم: تمام شب را با آن حضرت بودم، بعد شام آوردند و پس از صرف شام به من فرمودند: می خوابی؟ عرض کردم بله، دستور دادند بستر آوردند.

حضرت برخواست تا از بام به زیر برود، فرمود: خداوند شبت را با عاقبت بگذراند، وقتی حضرت رفتند، با خود گفتم: من امشب از این بزرگ مرد به کرامتی دست یافتم که هرگز احدی به آن نائل نشده است. ناگاه صدایی را شنیدم که گفت: «ای احمد!»، من ندانستم که صاحب صدا کیست! چون نزد من آمد، دیدم که یکی از خدمت گزاران امام است، به من گفت: مولای خود را اجابت کن! برخاستم که از پله های بام به پایین بروم، دیدم که امام رضا علیه السلام از پله ها بالا می آید، چون به من رسیدند فرمودند: دستت را بیاور. دستم را جلو آوردم، دستم را گرفتند و فشردند و سپس فرمودند: صعصعه بن صوحان

که از اصحاب حضرت علی علیه السلام بود، بیمار شد؛ حضرت به عیادتش رفتند، وقتی خواستند که از نزد او برخیزند، فرمودند: ای صعصعه! عیادت مرا مایه افتخارت قرار نده، در فکر خودت باش.

چون ممکن بود بزنتی هم از پذیرایی آن حضرت دچار عجب شود، به وی فرمود: هم اکنون جریان صعصعه برای تو پیش آمده است، مواظب باش که آرزو غافلت نکند و اندیشه عجب در تو پیدا نشود. سپس امام از بزنتی خداحافظی نمود و او را به حال خود گذاشت. آمده است که روزی حضرت موسی علیه السلام نشسته بود، شیطان بر او وارد گردید و کلاه دراز رنگارنگی بر سر داشت؛ همین که نزدیک آن حضرت شد، کلاه از سر برداشت، ایستاد و سلام کرد.

حضرت فرمود: کیستی؟ گفت: ابلیس هستم. فرمود: خدا تو را دشمن دارد و از درگاهش محروم باشی! این کلاه چیست؟ گفت: با آن فرزندان حضرت آدم را وسوسه می‌کنم و به طرف خود می‌کشانم.

حضرت موسی علیه السلام فرمود: غالب شدنت بر فرزندان آدم با چه گناهی است؟ گفت: هر وقت عجب و خودبینی کنند و اطاعت عبادی خود را زیاد به نظر آورند و گناهان را کوچک شمارند <sup>(483)</sup>.

ما نیز از خداوند می‌خواهیم که: خدایا! عبادت ما را با عجب فاسد نفرما و ما را از بیماری‌های نفس دور گردان! آمین یا رب العالمین

الهی رحمت دریای عام است	وز آنجا قطره ایی ما را تمام است
اگر آرایش خلق گنه کار	در آن دریا فرو شویی به یک بار
نگردد تیره آن دریا زمانی	ولی روشن شود کار جهانی
خداوندا! هم سر گشتگانیم	به دریای گنه آغشتگانیم



ز سر تا پا همه هیچیم در هیچ      چه باشد بر همه هیچیم بر هیچ  
همه بیچاره مانده پای بر جای      بر این بیچارگی ما را بیخشای

## چهارده کلام نورانی از امیر بیان علیه السلام

- 1 - العباده الخالصه اءن یرجو الرجل الاربہ ، و لایخاف الا ذنبه <sup>(484)</sup>  
عبادت خالص آن است که مرد، امیدی به غیر پروردگارش و ترسی از غیر گنااهش نداشته باشد.
- 2 - 0 اءفضل العباده الفکر <sup>(485)</sup>  
برترین عبادت ، فکر [در آثار خلقت ] است .
- 3 - فکر ساعه قصیره خیر من عباده طویلہ <sup>(486)</sup>  
لحظه کوتاهی فکر کردن ، بهتر است از عبادت طولانی .
- 4 - اءفضل العباده عفه البطن و الفرج <sup>(487)</sup>  
برترین عبادت ، پاک نگه داشتن شکم و فرج [از حرام ] است .
- 5 - اءفضل العباده الامساک عن المعصیه ، و الوقوف عندالشبهه <sup>(488)</sup>  
برترین عبادت ، خودداری از گناه و توقف در کارهای مشتبه است .
- 6 - نعم العباده السجود و الركوع <sup>(489)</sup>  
خوب عبادتی است ، سجود و رکوع برای خداوند.
- 7 - غایه العباده الطاعه <sup>(490)</sup>  
غایت بندگی ، طاعت و فرمانبرداری است .
8. آفه العباده الریاء <sup>(491)</sup>  
آفت عبادت و بندگی ، ریا [و خود نمایی ] است .
9. لآخر فی عباده لیس فیها تفقه <sup>(492)</sup>  
در عبادتی که در آن تفقه نباشد، خیری نیست .
- 10 - السکینه زینہ العباده <sup>(493)</sup>

آرامش ، زینت عبادت و بندگی است .

11 - اذا احب الله عبدا الهمه حسن العباده (494)

هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد، خوبی عبادت را به او الهام خواهد کرد.

12 - استدیماوا الذکر، فانه ینیرالقلب و هو افضل العباده (495)

همیشه به یاد خدا باشید، زیرا یاد خدا دل را روشن می کند و برترین ، عبادت است .

13 - فاز بالسعاده من اخلص العباده (496)

کسی که خالصانه خدا را پرستش کند به سعادت و رستگاری دست یابد.

14 - کیف یجد لذه العباده من لا یصوم عن الهوی (497)

چگونه لذت پرستش را می چشد کسی که از روی هواپرستی ، روزه نمی گیرد؟

## فصل سیزدهم : مکارم و محاسن اخلاق

قال علی علیه السلام :

مکارم الاخلاق عشر خصال : السخاء، و الحياء، و الصدق ، و اءداء الامانه ، و التواضع ، و الغيره ، و الشجاعه ، و الحلم ، و الصبر، و الشکر  
مکارم اخلاق ، ده خصلت (از اخلاق های پسندیده) است : سخاوت ، حیا، راستی ، ادای امانت ، فروتنی ، غیرت ، شجاعت ، بردباری ، صبر و سپاس گذاری .

شرح ابن ابی الحدید، ج 20، ص 275

### افتخار کردن به داشتن مکارم الاخلاق

وجود نازنین حضرت زین العابدین و الساجدین امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرضه می دارد:

وهب لی معالی الاخلاق و اعصمنی من الفخر  
بارها! به من معالی اخلاق عطا فرما و از اینکه بین مردم به دارا بودن مکارم الاخلاق مباهات و افتخار نمایم مصون و محفوظم بدار.  
معالی اخلاق از سجایای انسانی و ملکات بسیار عالی است که خداوند دوست دارد انسانها به آن خلقیات متخلق شوند و از راه آن ملکات پسندیده به مدارج کمال انسانیت نایل گردند.

پیامبر بزرگوار اسلام می فرماید:

ان الله یحب معالی الاخلاق و یکره سفسافها <sup>(498)</sup>

خداوند دوستدار معالی اخلاق است و از فرومایگی و خلیقات پست بیزار است .

معالی اخلاق به معنای مکارم اخلاق است و دعایی که از صحیفه سجادیه مورد بحث ماست به همان اسم نام گذاری شده ، زیرا حاوی بسیاری از خلیقات رفیع و سجایای عالی انسانی است و اگر کسی آنها را به درستی فراگیرد و متخلق به آن اخلاقیات شود، دارای مکارم الاخلاق و سجایای انسانی می شود. در روایات اولیای اسلام ، مکارم اخلاق در کنار محاسن اخلاق ذکر می شود و هر دو مایه خشنودی و رضایت خداوند (جل واعلی) است و نبی مکرم اسلام مبعوث گردیده تا محاسن و مکارم اخلاق را در جامعه پیاده کند، پیروان خود را به هر دو دسته متخلق سازد، و خصوصیات هر دو قسمت را به مردم بیاموزد و به آنان برتری و امتیاز مکارم اخلاق بر محاسن آن را بفهماند.

عن علی بن الحسین علیه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : بعثت بمکارم الاخلاق و محاسنها (499)

امام سجاد علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حدیث نموده که فرموده است : من از طرف باری تعالی برای مکارم اخلاق و محاسن آن مبعوث شده ام .  
آمده است که رسول مکرم اسلام ، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله می فرماید:

انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (500)

من از طرف خداوند مبعوث شده ام تا مکارم اخلاق را که جزء برنامه انبیای سلف بوده تتمیم و تکمیل نمایم .

پس ما باید مکارم اخلاق و محاسن اخلاق را بشناسیم تا به تفاوت این دو گروه پی ببریم و بدانیم که چرا مکارم اخلاق بر محاسن اخلاق تقدم و برتری دارد.

راوی حدیث می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما حد حسن الخلق ؟ حد حسن خلق چیست ؟

قال: تلین جانبک و تطیب کلامک و تلقی اخاک ببشر حسن <sup>(501)</sup>  
فرمود: با مردم به نرمی و گرمی برخورد کنی، پاک و منزّه و در کمال ادب سخن بگویی و در مواجهه با برادرانت متبسم و گشاده روی باشی.  
این روایت، مرزی برای حسن اخلاق بیان می کند، البته این مطلب که در حدیث آمده به منزله نمونه ایی از حسن اخلاق است.

اگر شخصی واجد این سه مرحله باشد یا علاوه بر این سه صفت، دارای صفات اخلاقی خوب باشد، در برخورد با مردم سبقت سلام بگیرد، دست بدهد، دندانش مسواک زده باشد، لباسش پاکیزه باشد، مصیبت زدگان را تسلیت بدهد. تمام این کارها از محاسن اخلاق است و مورد تائید شرع مقدس اسلام، اما اگر سؤال شود، آیا این صفاتی که ذکر شد، دلیل بر انسانیت است؟ آیا این صفات نشانه شرف انسانی است؟ پاسخ این سؤال منفی است. چه بسا مردمی هستند که علی الظاهر دارای تمام این صفات می باشند و واقعا دارای خلیات پسندیده اند، اما این ظاهر فریبهها، باطنی زهرآلود و سیاه و درونی متجاوز به حقوق مردم، به مال مردم، به عرض و شرف مردم دارند؛ به قول شاعر که می گوید:

ظاهرش چون گور کافر پر خلل باطنش قهر خدای عزوجل

بنابراین محاسن اخلاق ، بسیار خوب است ، اما دلیل بر شرافت انسانی و کرامت نفسانی نیست .

اما در مورد مکارم الاخلاق روایات بسیار است ، اما روایتی است که امام صادق علیه السلام به ابن جنذب فرمود:

یا بن جنذب ! صل من قطعک و اعط من حرمک و احسن الی من اساء الیک و سلم علی من سبک و اصف من خاصمک و اعف عن ظلمک <sup>(502)</sup>

ای پسر جنذب ! پیوند با کسی که از تو بریده است ، عطا کن به کسی که تو را محروم نموده است ، نیکی کن درباره آن کسی که به تو بدی کرده است ، سلام کن به کسی که به تو دشنام داده است ، انصاف ده در مورد آن کسی که با تو خصومت نموده است و ببخش کسی را که به تو ستم کرده است .

از این مطالب معلوم می شود که بین مکارم اخلاق با محاسن اخلاق چقدر فاصله است و چه اندازه مکارم اخلاق دارای رفعت و عظمت است ، محاسن اخلاق به معنی خوی خوب و پسندیده است ، اما مکارم اخلاق یعنی بزرگواری و کرامت نفس و این دو با هم بسیار فاصله دارند. بزرگی با بزرگواری فرق دارد.

حضرت فرمود: بزرگواری باش ، انسان با فضیلت باش ، از لغزش او بگذر و عمل ناروای او را مورد عفو و اغماض خود قرار ده و این عمل بر خلاف طبیعت آدمی و تمایل نفسانی است . واعط من حرمک ؛ به آن کسی که تو را محروم کرد عطا کن ، یعنی با کمال گشاده رویی و با میل تمام ، مشکلتش را حل کن .

اگر روزی در رهگذر با شخص بی تربیتی برخورد کردی و او به شما فحش داد و با سرعت از کنار شما گذاشت ، مبادا فکر انتقام جویی در سر پیروزی و بخواهی در اولین فرصت دشنام او را با دشنام دادن تلافی کنی که این کار بر خلاف مکارم الاخلاق و شرافت نفس است ، بلکه باید مراقبت کنی تا عمل بد او را با عمل خوب خود پاسخ گویی و به فرموده حضرت سلامش کنی و کار زشت او را با کار زیبای خود پاسخ بدهی که او خجل شود.

مکارم الاخلاق در قیامت به حساب گذاشته می شود و کفه اعمال را سنگین می کند و موجب نجات صاحبش می شود، ولی در ضمن ، حدیثی بیان شده که صرف نظر از جنبه اخروی و جهات معنوی ، تخلق به مکارم الاخلاق در زندگی دنیا نیز مایه سعادت و رستگاری است .

در طی حدیثی آمده است که امیرالمؤمنان اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

ولو كنا لانرجوا جنه ولا نخشى ناراً ولا ثواباً ولا عقاباً لكان ينبغي لنا ان نطلب مكارم الاخلاق فانها مما تدل على سبيل النجاح <sup>(503)</sup>

اگر به فرض ما نه به بهشت رحمت امید داشتیم و نه از عذاب الهی خائف می بودیم و نه در اندیشه ثواب و عقاب ، شایسته انسانیت آن بود که از پی مکارم الاخلاق برویم ، زیرا کرامت خلق ، ما را به رستگاری هدایت می کند و موجبات سعادت ما را فراهم می آورد.

نکته شایان ملاحظه در زمینه مکارم الاخلاق ، برای اینکه همواره مورد توجه افراد کریم النفس باشد این است که بزرگواری و اخلاق عالی خود را در مورد کسانی اعمال نمایند که شایسته عفو و بخشش هستند، نه تنها از آن سوء



استفاده نمی کنند، بلکه ممکن است به اصلاح خویش پردازند و از انحراف اخلاقی خود بر کنار شوند.

اما افراد نادانی که طبعاً پست و فرومایه اند، گذشت افراد کریم النفس را حمل بر ضعف و ترس آنان می نمایند و در نتیجه بر تجری و جسارت خود می افزایند. اینان نباید مشمول عفو و اغماض واقع شوند، بلکه لازم است گناهانشان ، طبق قانون ، مورد تعقیب قرار گیرد و به کیفر عمل خود برسند، به عبارت کوتاه تر اینکه : کرامت اخلاق مانند باران رحمت است که در مورد اشخاص شایسته ، فضیلت و پاکی به بار می آورد، و در مورد مردم ناصالح رذیلت و ناپاکی ؛ به قول شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف در باغ لاله روید و در شوره زار  
نیست \_\_\_\_\_ خ \_\_\_\_\_

حضرت علی علیه السلام به فرزندش ، حضرت مجتبی علیه السلام نوشتند که :  
احمل نفسک من اخیک عند صرمة علی الصلہ و عند صدوده علی اللطف و المقاربه و عند جموده علی البذل و عند تباعده علی الدنو و عند شدته علی اللین و ایاک ان تضع ذلک فی غیر موضعه او ان تفعله بغیر اهله <sup>(504)</sup>  
خود را در مورد برادرت وادار کن که وقتی از تو جدا می شود به او بیبندی و موقع اعراض و روگردانی اش با لطف و محبت با او برخورد نمایی و نزدیک شوی و زمانی که دچار بخل و امساک او می شوی ، او را مورد جود و کرامت قرار دهی و چون از تو دوری کند، تو به او نزدیک شوی و موقع تندی و شدتش تو با نرمی و ملایمت با او سخن بگویی و پرهیز از اینکه تذکرات مرا

ناجبا و بی مورد به کار بندی و آنها را با افراد نااهل که لایق فضیلت اخلاقی نیستند اعمال نمایی .

امام سجاد علیه السلام نیز در رساله حقوق خود می فرماید:

و حق من ساءک ان تعفو عنه و ان علمت ان العفو یضر انتصرت <sup>(505)</sup>

حق آن کس که به تو بد کرده است (از نظر کرامت اخلاق) این است که او را ببخشی و مورد عفو قرار دهی ، ولی اگر دانستی که عفو و بخشش درباره او زیانبار است و اثر بد می گذارد، استنصار می کنی و به وسیله قانون و قضا و مردم ، بدکننده را به کیفرش می رسانی .

در پاره ایی از موارد، شخصی که مرتکب بدی شده ، ناشناخته و مجهول الحال است و معلوم نیست که شایسته عفو اغماض است یا سزاوار مجازات ، انسان کریم النفس اگر بتواند به گونه ایی او را آزمایش کند، وظیفه اخلاقی و انسانی او روشن می گردد، برای حضرت علی علیه السلام موردی این چنین پیش آمد و کسی که اسائه ادب نموده بود، توسط امیرالمؤمنین علیه السلام آزمایش شد، سرانجام امام او را بخشید و از گناهان در گذشت .

امام باقر علیه السلام می فرماید: حضرت علی علیه السلام نماز صبح را در وقت فضیلت می خواند و تا اول آفتاب به تعقیب نماز مشغول می شد. موقعی که خورشید طلوع می کرد، عده ایی از افراد فقیر و غیر فقیر گردش جمع می شدند و به آنان احکام دین و قرآن می آموخت و در ساعت معین به کار تعلیم خاتمه می داد و حرکت می کرد.

روزی از مجلس درس خارج شد، بین راه با مرد جسوری برخورد نمود که درباره آن حضرت کلمه قبیحی گفت : راوی حدیث می گوید:

امام باقر علیه السلام فرمود که آن مرد چه کسی بود و چه گفت ، حضرت علی علیه السلام با شنیدن آن سخن دوباره به مسجد برگشت ، به منبر رفت و دستور داد مردم را خبر کنند تا در مسجد حضور یابند، جمعیت به قدر کافی آمد و آن مرد بی ادب نیز در مسجد حضور یافت .

حضرت پس از حمد خداوند فرمود: محبوب تر از هر چیز نزد خداوند و نافع تر از هر چیز برای مردم ، پیشوای بردبار و عالم به تعالیم الهی است و چیزی مبغوض تر نزد خدا و زیانبارتر برای مردم از نادانی و بی صبری رهبر نیست .

بعدا چند جمله ایی درباره انصاف و اطاعت الهی سخن گفتند، سپس فرمودند: کسی که ساعت قبل سخنی به زبان آورد کجاست ؟ گفت : یا امیرالمؤمنین ! این منم که در مجلس حاضرم . حضرت فرمود: اما من ، اگر بخواهم گفتنی ها را با حضور مردم می گویم . مرد بلافاصله گفت : اگر بخواهی عفو می کنی و می بخشی ؛ چه ، تو شایسته چشم پوشی و گذشتی ، حضرت فرمود: بخشیدم و عفو نمودم .

آن مرد با سخنی که گفت و از علی علیه السلام درخواست عفو و اغماض نمود، صلاحیت خود را برای آنکه مشمول کرامت خلق آن حضرت واقع شود و مورد گذشت و چشم پوشی قرار گیرد، اثبات نمود و حضرت بلافاصله او را بخشید و از مجازات محفوظ ماند.

نتیجه آنکه : مکارم اخلاق و سجایای شایسته انسان از عوامل تعالی و تکامل است . اگر کسی متخلق به آن خلیات گردد به پیروزی بزرگ دست یافته است .

امام صادق علیه السلام فرموده است :

عن الله (عزوجل) خص رسله بمكارم الاخلاق ، فامتحنوا انفسكم ، فان كانت فيكم ، فاحمدوا الله و اعلموا ان ذلك من خير و ان لم تكن فيكم ، فاساءلو وارغبوا اليه فيها (506)

خداوند، پیغمبران را از مکارم اخلاق برخوردار فرموده ، آنان را متخلق به این صفات ساخته است ، پس شما خویشتن را آزمایش نمایید، اگر آن صفات در شما وجود دارد، خداوند را شاکر باشید و حمد او را بنمایید و بدانید که با تخلق به مکارم اخلاق به خیر بزرگی نایل گردیده اید، و اگر آن صفات در شما نیست ، از خدا درخواست نمایید و نسبت به آن ابراز علاقه کنید تا موفق گردید.

#### چهارده کلام نورانی از امیر بیان علیه السلام

- 1 - حسن الخلق خیر قرین (507)  
اخلاق پسندیده بهترین همراه است .
- 2 - حسن الخلق یبلغ درجه الصائم القائم (508)  
خلق نیکو، انسان را به درجه روزه دار شب زنده دار می رساند.
- 3 - حسن الاخلاق برهان کرم الاعراق (509)  
اخلاق نیکو، نشانه کرامت خانوادگی است .
- 4 - حسن الخلق افضل الدین (510)  
خوش خلقی بالاترین [درجه] دینداری است .
- 5 - حسن الاخلاق یدر الارزاق ، و یونس الرفاق (511)  
اخلاق نیکو، روزیها را فرود آورد دوستان را با هم مءنوس و همدم سازد.
- 6 - من حسن خلقه ، سهلت له طرقه (512)

آن که خلق نیکو دارد راهها [زندگی] همواره برایش آسان است .

7 - من حسنت خلیقته ، طابت عشرته <sup>(513)</sup>

هر که اخلاقش نیکو شود، زندگانش گوارا گردد.

8 - لاقرین کحسن الخلق <sup>(514)</sup>

هیچ همنشینی بهتر از اخلاق خوب نیست .

9 - اکرم الحسب حسن الخلق <sup>(515)</sup>

بالاترین حسب و نژاد، اخلاق پسندیده است .

10 - استر خلل خلقک بحملک <sup>(516)</sup>

عیب های اخلاقی ات را با حلم و بردباری بپوشان .

11 - اذا حسن الخلق لطف القول <sup>(517)</sup>

هرگاه اخلاق آدمی نیکو گردد، سخنش لطیف و خوشایند خواهد شد.

12 - الخلق المحمود من شمار العقل <sup>(518)</sup>

اخلاق پسندیده از شایع خرد است .

13 - راءس الايمان حسن الخلق ، والتحلی بالصدق <sup>(519)</sup>

اساس ایمان ، نیکی اخلاق ، آراستگی به صداقت و راستی است .

14 - ان الله تعالی جعل مکارم الاخلاق وصله بینه و بین خلقه ، فحسب

احدکم اءن یتمسک بخلق متصل بالله (عزوجل)

خداوند متعال اخلاق عالی و پسندیده ، را سبب ارتباط میان خود و بندگانش

قرار داده ، پس شما کافی است که به اخلاقی که متصل به خدای (عزوجل)

است ، چنگ زنید <sup>(520)</sup>.

## فصل چهاردهم: هدایت صالح و ولایت

قال علی علیه السلام :

هدی من سلم مقادمه الی الله سبحانه و رسوله و ولی امره  
هدایت از آن کسی است که زمام امورش را به خدا و پیامبرش و امام زمانش  
واگذار نمود.

غررالحکم ، ص 311

### هدایت صالح

حضرت در پیشگاه الهی عرض می کند:

اللهم صلی علی محمد و آله و متعنی بهدی صالح لا استبدل به  
خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از هدایتی شایسته و بر وفق  
صلاح ، بهره مند فرما، هدایتی که آنقدر مفید و سعادت بخش باشد که من آن را  
با هیچ چیز عوض نکنم و بدلی به جای آن انتخاب ننمایم .  
برای روشن شدن معنای سخن امام علیه السلام لازم است درباره کلمه «هدایت» و  
کلمه «صالح» توضیح داده شود:

تمام آفریده های جهان هستی عموماً و انواع حیوانات روی کره زمین  
خصوصاً از هدایت تکوینی الهی برخوردارند و در پرتو آن هدایت حکیمانه  
است که هر موجودی مسیر صحیح خود را می پیماید و نظم حیرت زای جهان  
بر اثر آن باقی و برقرار است .

زنبور عسل ، این موجود زنده کوچک و نافع ، با هدایت تکوینی ، زندگی جمعی خود را اداره می کند، با هم کندو می سازند، مقررات داخلی کندو را می داند و عملاً رعایت می نمایند. کارگران کندو از پی شیره گل می روند، غذای اعضای کندو را ذخیره می کنند و اصول بهداشتی را در آن محیط کاملاً رعایت می کنند و اگر یکی از اعضای کندو از برنامه خود تخلف کند، مورد مآخذ و کیفر قرار می گیرد.

تمام انواع حیوانات برای تأمین زندگی خود و فرزندان خویش از هدایت تکوینی برخوردارند و با همان هدایت ، صلاح و فساد را می شناسند و به زندگی خویشتن ادامه می دهند.

انسان نیز در بعد حیوانی دارای هدایت تکوینی است ، معده و روده با هدایت تکوینی الهی غذا را هضم می کنند، اعصاب حرکتی با هدایت تکوینی ، وظایف دقیق حرکتی را سامان می دهد، رحم با هدایت تکوینی مایه رشد جنین انسان و تکون او می شود.

اما انسان برای وظایف انسانی و شئون معنوی نیاز به هدایت تشریحی و قوانین موضوعه دارد و از این رو خداوند در هر زمان پیامبرانی را مبعوث فرموده تا مقررات الهی را که هدایت تشریحی ذات اقدس اوست به مردم بگویند و آنان را به اطاعت از آن قوانین سعادت بخش دعوت نمایند.

پیروان مکتب پیامبران الهی و همچنین اکثریت قریب به اتفاق جامعه شناسان و دانشمندان بزرگ بشر وجود قوانین و مقررات موضوعه را برای حفظ نظم و تعیین حدود و حقوق افراد بشر ضروری و لازم دانسته اند.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرمایند:

انا لانجد فرقه من الفرق ولامله من الملل بقوا وعاشوا الا بقیم و رئیس ولما  
لابد لهم منه فی امر الدین والدنیا (521)

ما در طول تاریخ بشر طایفه ای از طوایف بشری و ملتی از ملل جهان نمی  
یابیم که باقی و پایدار مانده و به زندگی اجتماعی خویش ادامه داده باشند، مگر  
آنکه دارای حکومت و سرپرستی بوده اند و از ناحیه آن سرپرست ضروریات  
دینی و دنیوی آنان که مربوط به شائن حکومت بوده تاءمین گردیده است .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

جوامع بشری ناگزیرند از اینکه امیر و فرمانروایی داشته باشند (522).

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

جوامع بشری به سه گروه نیاز دارند و برای دنیا و آخرت خود باید از این  
سه گروه یاری بخواهند:

اول: به فقهی احتیاج دارند که از علم دین آگاهی داشته و همچنین از ورع  
و تقوا برخوردار باشد.

دوم: به فرمانروا و حکومتی نیاز دارند که خیر خواه جامعه باشد و مردم  
اوامرش را مورد اطاعت و اجرا قرار دهند.

سوم: به طبیب نیازمندند که در امر پزشکی بصیر و آگاه بوده و مورد وثوق  
مردم باشد (523).

اگر خداوند حکیم، انسان ها را خودکفا و بی نیاز از قوانین تشریحی و  
حکومت مجری قانون خلق کرده بود، حتما آنان را در زندگی به حال خودشان  
واگذار و هرگز پیامبران را مبعوث نمی نمود و کتب سماوی را، که حاوی قوانین  
تشریحی است، نازل نمی فرمود و برای نظارت در حسن اجرای آن قوانین انبیا  
را مأمور نمی ساخت. ارسال رسل و نزول کتب آسمانی از طرف خالق حکیم



، خود دلیل واضحی بر نیاز انسان ها به قوانین تشریحی و حکومت مجری قانون است .

امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق از هدایت صالح سخن گفته و درخواست این هدایت صالح از پیشگاه الهی از محتوای قوانین تشریحی خداوند است .

### سرچشمه قانون

از روزگاران گذشته تا امروز سرچشمه قوانین و مقررات در بعضی از جوامع بشری آداب و رسومی بوده که از نسل های قبل به نسل های بعد منتقل شده و در نسل کنونی به جای مانده است .

در هر عصری مردم بر طبق رسوم آن عصر عمل می کردند، در این قبیل جوامع ممکن است قسمت مهمی از آن رسوم به صلاح زندگی مادی مردم باشد، اما قسمتی از آنکه بر اثر جهل و نادانی پایه گذاری گردیده و مردم گرفتار آن شده اند، قطعاً ناروا و مذموم است ، مثل زنده به گور کردن نوزادان دختر در عصر جاهلیت که مردم این عمل را پذیرفته بودند، اما این عمل از نظر انسانی و وجدانی عملی ظالمانه بوده و از نظر اجتماعی نیز بر هم زدن موازنه و تعادل وجود مرد و زن در اجتماع بوده و این دو ضرر و زیان بزرگ دربردارد و آدمی را از هدایت صالح و راهنمای سعادت بخش نمی تواند برخوردار نماید.

قانون گذار در اسلام ، ذات اقدس الهی ، خداوندی که بشر را آفریده است ، می داند که چه آفریده و مخلوقش دارای چه مزایا و خصوصیات است . او به تمام پنهان و آشکار مخلوق خود عالم است ، خیر و شر او را می شناسد و به صلاح و فسادش احاطه و آگاهی کامل دارد.

هدف خداوند در قانون گذاری هدایت مردم و ارائه راه سعادت به آنان است ، می خواهد با تعالیم خود، بشر را انسان بسازد و استعدادهای نهفته اش را از قوه به فعلیت برساند؛ او را از بندگی هوی و هوس شهوات نفسانی آزاد نماید و به اخلاق انسانی و سجایای بزرگ متخلّقش گرداند و راه تعالی و تکامل را به روی او بگشاید.

### قرآن بهترین و محکم ترین هدایت گر

در قانون گذاری الهی نه آداب و رسوم پدران و اجداد مردم اثری دارد نه تصمیمات مستبدانه افراد خودسر و زورگو می تواند در تشریح قانون تحولی به وجود آورد و نه هوی و خواهش های نفسانی اکثریت جامعه می تواند در آن اثری بگذارد. مقررات تشریحی پروردگار حکمی بر اساس حکمت و به منظور اتمام حجت است ؛ خدا می خواهد با وضع قوانین و مقررات دینی مردم را هدایت نماید، راه حق و باطل را به آنان ارائه کند و موجبات تعالی و تکاملشان را از جمیع جهات فراهم سازد.

رسول گرامی اسلام ﷺ این واقعیت سعادت بخش و انسان ساز را که در قانون گذاری اسلام نهفته است ، با عبارتی کوتاه و جامع بیان فرموده است .  
یا عبادالله انتم كالمرضى و رب العالمين كالطبيب ، فصلاح المرضى فيما يعلمه الطبيب و تدبيره به لافئما يشتهي المريض و يفترحه ، الا فتسلموا لله امره تكونوا من الفائزين (524)

ای بندگان خدا! شما همانند بیمارانیید و خداوند مانند طبیب! خیر و صلاح بیماران در آن چیزی است که طبیب می داند و دانسته های پزشکی خود را در راه درمان بیمار به کار می بندد نه آن چیزی که مریض میل دارد و آن را برای

خود انتخاب می نماید، تسلیم امر الهی شوید تا از گروه نجات یافتگان باشید و پیروز گردید.

در این حدیث ، مصلحت اندیشی طبیب در مقابل تمایلات مریض قرار داده شده است ، اگر برنامه ریزی دوا و غذا و پرهیز بیماری در اختیار طبیب عالم و آینده نگر قرار گرفته باشد، نتیجه آن بهبود و نجات یافتن بیمار می باشد؛ زیرا طبیب در همه دستوره‌های عالمانه خود، چه دستوره‌های منفی و چه مثبت به مصلحت بیمار و سلامت او توجه دارد و او را از هر نوع غذا و میوه ای که برای او مضر باشد، منع می نماید، هر چند که طبع مریض به آنها میل داشته باشد.

اگر بیمار برنامه عمل و پرهیز را خود در دست گیرد و بخواهد آن را طبق میل خودش طرح نماید، نتیجه کار منفی خواهد بود! چون او مرض را نمی شناسد، از صلاح و فساد مزاج خودش آگاهی ندارد، خودسرانه از پی هواهای نفسانی و تمایلات درونی خویشتن می رود، از خوردنی ها و نوشیدنی های مضر پرهیز نمی کند و بر اثر آن مرض تشدید می شود و ادامه می یابد.

در تعالیم دینی ، قانون گذار، خداوند حکیم است ، خداوندی که آفریدگار مردم و مالک واقعی آنان است ، پروردگاری که همه بندگان او هستند و خواهش های نفسانی آنان کمترین اثری در ذات اقدس او ندارد.

عنایت الهی در وضع قوانین تشریحی آن است که حجت بر مردم تمام شود و آنها بتوانند راه هدایت را از گمراهی تمییز دهند. راه صلاح و رستگاری را بشناسند و با پیمودن آن موجبات تعالی خویش را فراهم آورند و برای آنکه در این مسیر با موانع منحرف کننده مواجه نشوند و مسیر را به سلامتی طی کنند، قانون گذار از هر قسم کامیابی و لذتی که موافق هوای نفس و مخالف صلاح و سعادت باشد، ترسیم نموده و آنان را از اقناع آن تمایلات از هر راهی جدا

برحذر داشته و تاءکید فرموده که : آنچه دستور داده شده است عمل کنید و در مقابل آن دستور اظهار نظر نکنید.

حضرت رسول ﷺ فرمود:

قال الله (عزوجل): يا بن آدم اطعني فيما امرتك ولا تعلمني ما يصلحك (525)

ای فرزند آدم ! آنچه را که به تو امر کرده ام ، اطاعت کن و چیزی که تو را اصلاح می کند و مایه سعادتت می شود به من اعلام نکن (که خداوند به آنچه مایه خوشبختی و بدبختی انسان هاست آگاه و با خبر است).

علی رضی الله عنه در این باره حدیثی را از رسول گرامی اسلام ﷺ روایت نموده و در ذیل حدیث ، خود حضرت با عبارتی کوتاه حدیث پیامبر اسلام را توضیح داده است .

قال رسول الله ﷺ كان يقول : ان الجنة حضت بالمكاره و ان النار حفت بالشهوات واعلموا انه ما من طاعه الله شىء الا ياءتى فى كره و ما من معصيه الله شىء الا ياءتى فى شهوه (526)

رسول گرامی ﷺ فرمود: بهشت جاودان محفوف به ناملايمات و کارهایی است که خوشایند طبع آدمی نیست ، اما گرد دوزخ را شهوات حیوانی و لذایذ کامرانی احاطه نموده است ، سپس خود آن حضرت فرمود: هیچ یک از اوامر الهی اطاعت نمی شود، مگر با کراهت طبع و بی میلی و هیچ یک از معاصی باری تعالی انجام نمی پذیرد، مگر با رغبت و میل و خشنودی و شهوت . مردم به طبع حیوانی و کشش غرایز کور و بی شعور در جلب لذایذ و اقناع خویش طالب آزادی مطلق و بی قید و شرطند و می خواهند امیال شهوانی خود را آن طور که میل دارند، اقناع نمایند و از تمامی لذایذ برخوردار گردند؛ اما آیین الهی

در برنامه انسان سازی ، غرایز را تعدیل نموده و لذت خواهی و اعمال شهوانی را محدود ساخته و مردم را از کامیابی های زیانبار بر حذر داشته است .  
در این تضاد درونی و کشمکش های باطنی در اغلب موارد، کم و بیش ، طبیعت بر مصلحت غلبه می کند، افراد زیادتری از پی ارضای تمنیات خود می روند و از اطاعت حضرت حق سرباز می زنند و عده معدودی مطیع کامل حضرت حقند و دین خدا را به تمام معنا به کار می بندند.

پس کلام امام سجاد علیه السلام که در مقام دعا در پیشگاه الهی عرض کرده بود:  
ومتعنی بهدی صالح ؛ بارالها مرا از هدایتی که صالح و شایسته و از هر نقص و عیبی مبری باشد، برخوردار فرما، روشن می شود؛ هدایتی که متکی بر مفردات ناشی از آداب و رسوم است ، شایستگی و صلاحیت را در نظر می گیرد و به سعادت واقعی و صلاح حقیقی منجر می گردد و قانون گذارش ذات اقدس الهی است . چون که آن ذات مقدس به تمام تمایلات انسان واقف است و تمام مصلحت آدمی را می داند و تحت تاءثیر هوی و تمایلات این و آن نیست . خداوند که وضع قانون می کند متوجه جمیع مصالح بشر است و هدایت صالح را به مردم ارائه می نماید.

هدایت قرآن شریف و همچنین هدایت رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم همان هدایت صالحی است که امام سجاد علیه السلام درخواست دارد و خداوند با کلمات خاصی صالح بودن هدایت قرآن و هدایت نبی معظم را خاطر نشان ساخته است .  
در یک جا می فرماید:

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِّتِي هِيَ أَقْوَمُ) (527)

این کتاب مردم را به استوارترین قوانین و محکم ترین اساس ، هدایت و راهنمایی می نماید.

در جای دیگر فرموده است :

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ) (528)

اوست خدایی که پیغمبر خود را برای هدایت مردم و ارائه دین حق فرستاده است .

دین حق دینی است که مقدراتش بر وفق عقل و مصلحت و مایه تکامل تمام انسان هاست . انسان آگاه و بیدار برای نیل به هدایت صالح باید در درجه اول مجاهده کند و با سعی و کوشش راه کمال خود را بشناسد و به وظایف خویش در پیمودن آن و رسیدن به پیروزی و موفقیت کامل عمل کند.

حضرت علی عليه السلام می فرماید:

قلت يا رسول الله اوصيني ، قال : قل ربى الله ثم استقم (529)

به رسول گرامی عرض کردم به من توصیه و سفارش بنمایید، فرمود: بگو مالک من ذات اقدس الهی است و از پی این گفته پایداری و استقامت کن . کسانی که در صدر اسلام دعوت رسول گرامی صلى الله عليه وآله وسلم را استجابت نمودند و به هدایت صالح و پاک الهی دست یافتند و عقیده پاک و مقدس خویش را با شرک و انحراف تعویض ننمودند، سرانجام به پیروزی بزرگ نایل گردیدند و در پرتو استقامت و پایداری خویش بسیاری از مردم جهان را به تعالم حیات بخش اسلام متوجه ساختند و موجبات رستگاری و سعادت آنان را فراهم آوردند.

## قرآن بهترین و محکم ترین هدایت گر

قرآن مفسر جهان هستی است و دارای اسمای حسنی می باشد. جهان هستی به دو بخش طبیعت و ماورای طبیعت تقسیم می شود، حجاب طبیعی که مانع شناخت منطقه طبیعت است، حجاب ظلمانی است، و نقاب ماورای طبیعت که مانع معرفت و شناخت قلمرو آن است حجاب نورانی می باشد؛ قرآن کریم که مفسر جهان هستی است، هم پرده ظلمانی را از رخ طبیعت برمی دارد و شناخت آن را آسان می نماید و هم حجاب نورانی را از چهره ماورای طبیعت کنار می زند و معرفت آن را میسر می سازد. خداوند در قرآن می فرماید:

(وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ) <sup>(530)</sup>

و ما بر تو این قرآن عظیم را فرستادیم تا حقیقت همه چیز را روشن کند و برای مسلمین هدایت و رحمت و بشارت باشد.

بنابراین «قرآن شناسی یعنی مفسر هستی را شناختن».

## قرآن و اسمای حسنی

قرآن تجلی خداوندی بی همتا و دارای اسمای حسنی می باشد. <sup>(531)</sup> قرآن کلامی است بی مانند و دارای اسمای حسنی ، مانند «فرقان» که کلام الله و کتاب الله و ... می باشد و این اوصاف برجسته مورد فهم عموم نیستند، بلکه هر کدام کمالی از کمالهای آن وحی الهی را بیان می کند.

همان طور که صاحب قرآن خود در قرآن کریم می فرماید:

(هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) <sup>(532)</sup>

اوست خدای آفریننده پدید آورنده ، نگارنده صورت ، او را نام های نیکو است .

امام علی علیه السلام به پیشگاه باری تعالی عرض می کند:

و طریقه حق لا ازیغ عنها <sup>(533)</sup>

بارالها! مرا آنچنان از راه حق بهره مند ساز که هرگز آن را ترک نگویم و به انحراف نگذاریم .

طریق حق که در دعای امام سجاد علیه السلام آمده ، همان صراط مستقیمی است که در آیات و روایات مکرر از آن نام برده شده است .

صراط مستقیم دو شاخه دارد: یکی شاخه هدایت تکوینی خداوند و دیگر شاخه هدایت تشریحی خداوند که توسط پیامبران الهی برای انسان ها فرستاده شده است .

خداوند می فرماید:

(مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) <sup>(534)</sup>



هیچ حیوان و جنبه ای نیست ، مگر آنکه آفریننده توانا مالک و صاحب اختیار او است و بر آن قاهر و غالب است و خداوند تدبیر کننده آنها بر صراط مستقیم است و کمترین انحرافی در برنامه ذات اقدس او نیست .  
 هدایت تشریحی نیز صراط مستقیم آدمیان و راه تعالی و تکامل آنان است ، با این تفاوت که بشر به مشیت حکیمانه خداوند، مختار آفریده شده و در قبول و رد آیین الهی آزاد است .

( فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ) (535)

هر کس می خواهد دعوت پیغمبر را اجابت کند و به او ایمان بیاورد و هر که می خواهد از آن اعراض کند و به کفر گرایش یابد.

ممکن است این سؤال برای کسی پیش بیاید که حضرت علی بن الحسین علیه السلام مطیع بی قید و شرط اوامر الهی است و همواره راه حق و صراط مستقیم را می پیماید، چطور در دعای مکارم الاخلاق از خداوند درخواست می کند که مرا از راه حق متمتع و بهره مند فرما؟

از این سؤال مهم تر آن است که تمام ائمه معصومین علیهم السلام در شبانه روز چندین بار نماز واجب و مستحب می خواندند و مکرر می گفتند: ( اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ )؛ که خدایا ما را به راه راست هدایت فرما؛ مگر ائمه طاهرین در راه حق و صراط مستقیم نبودند که از پیشگاه الهی آن را درخواست داشتند؟

پاسخ این پرسش در بعضی از روایات آمده است که برای روشن شدن مطلب دو روایت را متذکر می شویم .

امام حسن عسکری علیه السلام از پدران گرامی و آباء خود از علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث نموده که در معنای اهدنا الصراط المستقیم ؛ فرمود:

ادم لنا توفيقك الذی به اطعناک فیما مضی ایامنا حتی نطیعک کذلک فی مستقبل اعمالنا (536)

بارالها! توفیق خود را برای ما مستدام بدار! توفیقی که در یرتو آن در ایام گذشته تو را اطاعت نمودیم با همان توفیق در آینده عمرمان نیز تو را مطیع و فرمان بر باشیم .

امام صادق علیه السلام فرمود:

ارشدنا الی الصراط المستقیم ، ارشدنا للزوم الطریق المؤدی الی محبتک ، و المبلغ الی دینک ، و المانع من ان تتبع اهواءنا فنعطب او ناخذ بارائنا فنهلک (537)  
ما را به صراط مستقیم هدایت نما، ما را ملازم راهی قرار ده که منجر به محبت و دوستی تو می شود، دینت را به ما ابلاغ می نماید و مانع آن است که از هوای نفسانی پیروی کنیم و معذب شویم یا به راءی خود، عمل کنیم و تباه و هلاک گردیم .

این دو روایت پاسخ آن پرسش را روشن می کند، افراد با ایمان با آن که در صراط مستقیم هستند، همه روزه از پیشگاه الهی درخواست می کنند که ما را به راه مستقیم هدایت فرما و توفیق خود را نسبت به ما مستدام بدار، یعنی همان طور که در گذشته با عنایت معنوی ، صراط هدایت را پیمودیم ، همچنین موفق مان بدار که در آینده نیز از حمایت بهره مند باشیم و فیضت هرگز از ما منقطع نشود.

به عنوان مثال یک لامپ برای آنکه روشن شود، نیازمند به نیروگاه برق دارد، باید از آن کارخانه نیروی برق دریافت کند تا روشن شود، ولی این نیاز اولیه بدان معنا نیست که وقتی روشن شد، احتیاجش پایان می یابد، بلکه لامپ برای روشن ماندن ، هر لحظه نیازمند نیروی برق جدید است و برای آنکه روشن

بماند، باید فیض نیروگاه علی الدوام به او برسد و اگر یک لحظه برق نرسد، لامپ خاموش می شود.

انسان نیز با نور هدایت خداوند رهرو صراط مستقیم می شود، ولی این نور باید دوام یابد و اگر این فیض منقطع شود، انسان از هدایت صراط مستقیم محروم می شود و نمی تواند به سوی کمال و سعادت رهسپار گردد. پس انسان باید هر لحظه از خداوند بخواهد که فیضش را از او قطع نکند و عنایتش را از وی برنگرد تا بتواند همچنان صراط مستقیم را بیماید و به کمال لایق خود برسد.

در روایتی صراط مستقیم را به معنای دیگر تفسیر نمودند که فراتر از تفسیر قبل است، از امام صادق علیه السلام روایت شده که :

قال : ان الصورة الانسانية هي الطريق المستقيم الى كل خير، والجهو الممدود بين الجنة و النار <sup>(538)</sup>

صورت انسانی همان راه مستقیم برای نیل به هر خیر و خوبی است و همان صورت انسانی پلی است کشیده شده بین بهشت و دوزخ .

بنابر حدیث امام صادق علیه السلام کسی که می گوید: (أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) مقصودش این است که بارالها! مرا از حمایت و رحمت وسیع خود برخوردار فرما. و موفقم بدار که همواره اعمال و اخلاق انسانی باشد و از طریق انسانیت منحرف نشوم و به خلق خوی حیوانات و درندگان نگرایم، که بر اثر آن گرایش ، صورت انسانی ام از بین برود و رخسار حیوانات و درندگان به خود بگیرم .  
با توجه به این حدیث معلوم می شود که حیوانات و درندگان انسان نما در این جهان بسیارند و اولیای الهی با چشم واقع بین خود آنان را مشاهده می کنند و گاهی اجازه می دهند که دیگران نیز آنها را با چهره غیرانسانی ببینند.

روزی امام سجاد علیه السلام به مکه معظمه مشرف شدند، در عرفات، مردم بسیاری گرد آمده بودند، حضرت از زهری پرسید: به نظرت عدد اینها چقدر است؟! او عدد زیادی را حدس زد و گفت: این همه برای ادای فریضه حج آمده اند، امام علیه السلام فرمود:

یا زهری! ما اکثر الضجيج واءقل الحجيج!

چقدر هیاهو و فریاد زیاد است و حج کننده کم!

زهری از سخن امام تعجب کرد، حضرت به او فرمود:

یا زهری! ادن التی وجهک، فاءدناه الیه، فهسع بیده وجها ثم قال: انظر،

فنظر التی الناس

ای زهری! صورتت را نزدیکم بیاور، نزدیک آورد، امام علیه السلام دستی به

صورتش کشید، سپس فرمود: نگاه کن، زهری نگاه به مردم نمود.

قال الزهری: فراءیت اولئک الخلق کلهم قرده الا قليلا <sup>(539)</sup>

می گوید: همه مردم را به صورت حیوان دیدم، مگر عده کمی از آنان را. این

عده که در عرفات بودند به ظاهر در صف مسلمین قرار داشتند و صراط مستقیم

اسلام را می پیمودند، اما فاقد اخلاق اسلامی و سجایای انسانی بودند، از این رو

صورت انسانی نداشتند، موقعی که امام پرده طبیعت را عقب زد و چشم زهری

را واقع بین ساخت، حقیقت آشکار گردید و شکل واقعی آنان مشهور شد.

بنابراین با توجه با روایت امام صادق علیه السلام معنای (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)،

برای کسانی که راه راست را از خدا درخواست می کنند این است که می گویند:

بارالها! ما را موفق بدار که واجد اخلاق اسلامی و سجایای انسانی شویم، ما را

آن چنان هدایت فرما که در دنیا انسان باشیم، انسان زیست کنیم و انسان

بمیریم و در قیامت به صورت انسان که صراط مستقیم توست محشور گردیم.

کلام امام سجاد علیه السلام حاوی دو قسمت است: یکی از بهره مندی از راه حق و دیگر، منحرف نشدن از آن راه، امام علیه السلام در متن دعا عرض می کند:

و طریقه حق لا از یغ عنها  
مرا از راه حق بهره مند فرما به گونه ای که آن را هرگز ترک نگویم و  
استقامت خود را از دست ندهم .

«زیغ» عبارت است از این که آدمی در راه مستقیم به راست یا چپ متمایل شود و به انحراف گرایش یابد. شناخت صراط مستقیم و تمییز راه حق از باطل یک مطلب است و پیمودن راه حق با استقامت و ثبات، مطلب دیگر.

سعادت و رستگاری برای کسانی است که هر دو جهت را رعایت نمایند، از طرفی برای شناختن راه حق مجاهده کنند و سعی لازم را مبذول دارند و از طرف دیگر در پیمودن آن دودل و مردد نشوند و با پایداری و استقامت آن را طی نمایند.

برای شناخت راه حق باید از نیروی عقل استفاده کرد، باید لجاجت و عناد، تعصب و تصلب، خودخواهی و بلندپروازی و دیگر عواملی را که حجاب واقع بینی و سد راه نیل به سعادت است، ترک گفت و آزادانه از پی درک حقیقت رفت .

برای پیمودن صراط مستقیم باید خود را مهبای مصائب و مشکلات نمود، رنج ها و مشقت هایی که در این راه دامن گیر می شود، متحمل شد و با صبر و بردباری به راه حق ادامه داد.

کسانی که واجد این مزایا و صفاتند و در راه حق قدم بر می دارند، سرانجام خودشان به رستگاری می رسند و دیگران را نیز به صلاح و سعادت می رسانند.

در صدر اسلام افرادی پاک دل و بی غرض وقتی از دعوت رسول گرامی آگاهی یافتند، حضورش شرفیاب می شدند تا سخنان آن حضرت را بشنوند و با عقل خود بسنجند، اگر آن را بر وفق واقع یافتند و قانع شدند، ایمان بیاورند و به اطاعت حضرتش همت گمارند.

مشرکین که از دعوت آن حضرت بسیار خشمگین و ناراحت بودند، وقتی از اسلام بعضی از افراد عادی آگاه می شدند، برای ترساندن دیگران او را در مقابل چشم مردم شکنجه می کردند و به شدت زجر و آزارش دادند تا دوباره به بت پرستی برگردد و عقیده قلبی خود را دنبال نماید. ولی آن مسلمانان واقعی که راه حق را یافته بودند به خاطر شکنجه و ایذا عقیده خود را ترک نمی گفتند و در پیمودن صراط مستقیم متزلزل نمی شدند و همچنان با پایداری و ثبات به راه خود ادامه می دادند.

از جمله افرادی که به جرم مسلمان شدن مورد شکنجه و آزار سخت قرار گرفت و از عقیده و ایمان خود دست نکشید، بلال است. او مردی بود با ایمان و ثابت قدم. پس از آنکه اسلام به پیروزی رسید، رسول گرامی، اذان گفتن و اعلام وقت را به وی محول فرمود و مردم با شنیدن صدای بلال به مسجد می آمدند و اقامه جماعت می نمودند و این منصب از افتخارات بلال بود.

امیه بن خلف، شکنجه بلال را به عهده داشت، در نیمه روز و شدت گرمی هوا دستور می داد بلال را می آوردند؛ او را بر زمین مکه به پشت می خواباندند؛ پس امر می نمود سنگ بزرگی را روی سینه اش قرار می دهند، آنگاه با صدای بلند قسم یاد می کرد که تو از این وضع، نجات پیدا نمی کنی تا بمیری یا آنکه به حضرت محمد ﷺ کافر شوی و بتهای لات و عزی را

پرستش نمایی! اما بلال با ایمان این وضع دردناک را تحمل نمی نمود و در آن فشار شدید از یگانگی خداوند سخن می گفت: فریاد می زد: «احد احد».

در صدر اسلام افراد دیگری هم نظیر بلال بودند که در دست مشرکین شکنجه شدند تا از دین خدا دست بردارند و راه حق را ترک گویند، ولی آنان نیز استقامت می نمودند و به صراط مستقیم ادامه می دادند؛ در نتیجه هم خودشان به سعادت رسیدند و مایه پیشرفت اسلام گردیدند، به علاوه انسان های دیگر هم را از قید بندگی و اسارت شرک آزاد ساختند.

به موجب روایات متعددی که علمای شیعه و سنی در کتاب های خود آورده اند، رسول اکرم ﷺ تا زنده بود برای اتمام حجت و به منظور اینکه مردم بعد از آن حضرت، تفسیر قرآن شریف را از زبان هر کسی نشنوند و راه حق را با راهنمایی انسان آگاه بشناسند، در موارد متعدد با تعبیرهای مختلف از علی عَلِيٍّ نام برده اند، از آن جمله این حدیث شریف است:

عن النبي ﷺ: ان عليا مني و اءنا منه و هو ولي كل مؤمن بعدى <sup>(540)</sup>

حضرت فرمود: علی از من است و من از او هستم و علی بعد از من ولی هر مؤمنی است.

علامه امینی رحمته الله صاحب الغدير، این حدیث را از چند کتاب از کتب عامه و از روایت مورد اعتماد آقایان علمای عامه نقل نموده است.

بین پیروان علی عَلِيٍّ افراد ثابت قدمی بودند که با تهدید دشمنان از صراط مستقیم دین منحرف نمی شدند و راه حق علی عَلِيٍّ را ترک نمی گفتند و حجر بن عدی یکی از آنان بود.

زمانی که علی عَلِيٍّ بر اثر ضربت ظالمانه عبدالرحمن بن ملجم بستری گردید، روز بیستم رمضان، جمعی از دوستان و اصحاب آن حضرت به عیادت

آمدند و حجرین عدی از جمله آنان بود، برای آنکه تاءسف و تاءثر خود را از رویداد علی علیه السلام بیان کند، چند بیت شعر حضور حضرت انشاء کرد و پس از آنکه علی علیه السلام او را نگریست و شعرش را شنید، به او فرمود: چگونه خواهی بود وقتی تو را به برائت و دوری از من بخوانند؟

در جواب گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر مرا با شمشیر قطعه قطعه کنند یا آنکه آتش بیافروزند و مرا در آن بیفکنند به این حرف تن در نمی دهم و هرگز از تو تبری نمی جویم. حضرت فرمود: ای حجر! موفق باشی و خداوند، تو را با علاقه ای که به اهل بیت رسول گرامی داری از پاداش خیر بهره مند نماید.

پس از شهادت علی علیه السلام حجرین عدی و چند نفر از یارانش در دوستی آن حضرت ثابت قدم بودند و همه جا در مقابل ماءمورین طاغوت مراتب علاقه خود را نسبت به آن حضرت ابراز می نمودند. سرانجام معاویه دستور داد آن چند نفر را به زنجیر ببندند و روانه شام کنند. این عمل انجام شد و ماءمورین معین شدند و آن عده را به سوی دمشق حرکت دادند و در نقطه ای نزدیک شهر دمشق آنان را زندانی نمودند تا به معاویه خبر دهند و کسب دستور نمایند.

ماءمورین معاویه به ملاقات آنان آمدند و پیام او را چنین ابلاغ کردند که: ما ماءموریت داریم به شما بگوییم که از علی علیه السلام تبری بجوید و او را لعن کنید، اگر به ماءموریت ما ترتیب اثر دادید و عمل کردید، شما را آزاد می کنیم و اگر از تبری جستن و لعن کردن! ابا نمودید همه شما را به قتل می رسانیم.

این افراد پاکدل و با ایمان گفتند: بارالها! ما هرگز به گفته اینان ترتیب اثر نمی دهیم و به چنین عملی دست نمی زنیم. دستور داده شد که قبرهای آنان را حفر کنند و کفن های آنان را نیز به آنان بدهند.



آن شب تا صبح به آنان مهلت داده شد، اینان به عبادت خدا مشغول بودند. صبح دوباره ماءمورین ، پیشنهاد خود را تکرار کردند و آنان چنین پاسخ دادند: ما دوستدار علی علیه السلام هستیم و تبری می جوئیم از کسی که از علی علیه السلام تبری می جوید. بعد از این قضیه همه آنها به دست ماءموران معاویه کشته شدند. در آن روز جمعا شش نفر از دوستداران علی به درجه شهادت رسیدند و ثبات و استقامت خود را در راه حق و اطاعت از اوامر الهی اثبات نمودند.

این دوستداران ثابت قدم علی علیه السلام در پیمودن صراط مستقیم ولایت و تحقق بخشیدن به کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله حداکثر پایداری را از خود نشان دادند. این قبیل افراد، مصداق ارزشمند دعای امام سجاد علیه السلام هستند که در پیشگاه الهی عرض کرد:

بارالها مرا از راه حقی بهره مند کن که در پیمودن آن پایداری و استقامت را از دست ندهم و به راست و چپ تمایل نیابم .

چرا بعضی از افراد، در راه حق دچار تزلزل می شوند و از صراط مستقیم منحرف می گردند؟

در پاسخ می توان گفت که : این امر علل متعددی دارد: یکی از آن علل ، ضعف ایمان است ؛ حضرت حسین بن علی علیه السلام روزی که وارد کربلا شدند این حقیقت مهم را برای اصحاب خود ضمن عبارت کوتاهی بیان فرمود:

الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوظونه ما درت معایسههم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون <sup>(541)</sup>

مردم بندگان دنیا هستند و دین را زبان زد کرده اند، تا موقعی که زندگی آنان جریان دارد، گرد دین می گردند و چون به بلا و امتحان مبتلا شدند، عدد متدینین و افراد با ایمان کم و ناچیز خواهد بود.

از کلمه «لعق» که در سخن امام حسین علیه السلام آمده است، می توان استفاده نمود و ضمن تشبیهی ضعف و قوت دین را توضیح داد: مردم برای قوت جسم باید تغذیه مادی نمایند و برای قوت روح نیز باید تغذیه معنوی و ایمانی داشته باشند. روح نیز مانند بدن است، اگر انسان به آفریدگار جهان مؤمن باشد، تعالیم الهی را که به وسیله پیغمبر اسلام فرستاده است، درست به کار بندد؛ وظیفه شناسی و تخلق به کرامات اخلاق را همواره مورد عنایت قرار دهد، روحی توانا و قدرتمند به دست می آورد؛ می تواند در مقابل مصائب و بلاهای خود را نگه دارد و قدرتمند باشد، در مرگ فرزندان و عزیزان و در زیان های مالی بردبار و خویشتن دار باشد. اما اگر روحش را به قدر کافی تغذیه نکند، او را از ذخایر معنوی درست برخوردار نگرداند و رفته رفته نیروی معنوی را از دست بدهد، چنان ناتوان می گردد که در مقابل حوادث کوچک خود را می بازد و تاب مقاومت در مقابل مشکلات زندگی و ضربات طاقت فرسای آن را ندارد. امام علیه السلام می خواهد بفرماید: مردم، مسلمان زبانی اند، دروغ می گویند که ما دین داریم، اما بدبختی اینجاست که غذای جان را در حد لیسیدن انگشت در غذای مادی، پذیرا نمی شوند و به جان قوت معنوی نمی بخشند، در این صورت آدمی در مقابل حوادث سنگین روزگار قدرت مقاومت را از دست می دهد.

این قبیل افراد با شکنجه های جانکاهی مانند شکنجه هایی که بر بلال وارد آوردند، مواجه شوند، یا اگر به مصائب و بلاهایی مانند مصائبی که بر حجرین عدی و یاران او وارد شد، مواجه گردند؛ حتما با این قدرت ناچیز ایمان تاب مقاومت در مقابل آن بلاها را ندارند و از میدان دین بیرون می روند و از صراط مستقیم هدایت خارج می شوند.

در بین لشکریان عبیدالله عده ای بودند که قبلا به حضرت امام حسین علیه السلام نامه نوشته و آن حضرت را برای امر امامت به کوفه دعوت نموده بودند، نمی توانیم قطعا بگوییم آنان دروغ می گفتند و ایمان نداشتند؛ ایمان داشتند اما وقتی عبیدالله وارد کوفه شد و شهر کوفه را قبضه کرد، پیام های تندی برای افراد مؤثر فرستاد، آنها فقط برای جان، مال، زن، فرزند، خانه و زندگی خود نامه حسین بن علی علیه السلام را از یاد بردند و به عنوان لشکریان عبیدالله به طرف کربلا حرکت کردند و با امام حسین علیه السلام جنگیدند.

در همان موقعی که با آن حضرت می جنگیدند، دل های آنان می دانست که حسین بن علی علیه السلام بر حق است و امام واقعی است، اما از ترس قدرت عبیدالله باید با حسین بن علی علیه السلام بجنگند تا خودشان و خانواده و اموالشان محفوظ بماند.

فرزدق موقعی که نزدیک دروازه مکه با حسین بن علی علیه السلام برخورد نمود و از وضع کوفه خبر داد، حضرت فرمود: مردم را چگونه دیدی؟ عرض کرد:

قلوب الناس معك واسيا فهم عليك <sup>(542)</sup>

من مردم را آن چنان دیدم که دلهاشان با شما، اما شمشیرهای آنان به روی شما کشیده است.

آنان که ایمان واقعی دارند، اگر چنانچه برای اظهار عقیده معنوی و حقیقی خودشان با مشکل مواجه گردند، نمی هراسند، حقیقت را با صراحت می گویند و به عوارض سنگینش تن می دهند؛ اما آنان که ضعف ایمان دارند، با آنکه دارای عقد قلبی صحیحند، اما جرات نمی کنند عقیده قلبی خود را به زبان بیاورند؛ زیرا از عوارض آن می ترسند و ایمانشان آنقدر قوی نیست که آن عوارض را تحمل کند.

عامل دیگری که می تواند آدمی را در پیمودن راه حق دودل و مردد سازد و از صراط مستقیم منحرفش نماید این است که مشاهده کند طرفداران راه حق عده کمی هستند، اما آنان که در نقطه مقابل راه حق قرار دارند و به مسیر باطل می روند، جمعیت بسیارند، کثرت جمعیت در پیمودن راه باطل و قلت افراد در صراط مستقیم و راه حق موجب می شود که افراد ظاهربین تحت تاءثیر قرار گیرند، حق را ترک گویند و از پی اکثریتی بروند که راه باطل را در پیش گرفته و به خطا می روند.

حضرت علی علیه السلام برای آنکه مردم را متوجه این خطر بزرگ نماید، در ضمن یکی از خطبه های خود فرمود:

ایها الناس لاتستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله <sup>(543)</sup>

مردم! در راه هدایت از کمی جمعیت وحشت زده نشوید و صراط مستقیم را ترک نگویید (واضح است که ترک راه هدایت مایه گمراهی و ضلالت است).

## طرق معرفه الله

گرچه راهها به سوی خداوند هرگز محدود نیست و به گفته بعضی از دانشمندان به تعداد خلائق ، راه به سوی او وجود دارد.

الطرق الى الله بعدد نفوس الخلائق (544)

ولی عمدتاً پنج راه عقلی و یک راه فطری برای اثبات ذات پاک او در پیش

داریم : اما راههای عقلی عبارتند از:

- 1 - برهان نظم ؛
- 2 - برهان حرکت ؛
- 3 - برهان وجوب و امکان (فقر و غنا)؛
- 4 - برهان علت و معلول ؛
- 5 - برهان صدیقین .

و ششمین راه ، همان راه فطرت و سیر درونی و کاوش اعماق روح انسانی است و جالب اینکه قرآن مجید روی همه این طرق ، تکیه کرده است .

## برهان نظم

منتهی یکی از گسترده ترین براهینی که قرآن در برابر مخالفان ، مطرح نموده است همان برهان نظم است که وجود آن منبع لایزال و علم و قدرت او را از طریق ارائه شگفتی های آفرینش و آثار بدیع و نظام های عجیب جهان هستی ، اثبات می کند.

## برهان حرکت

اما برهان حرکت : جهانی که در آن زندگی می کنیم در حال دگرگونی دائم است ، هیچ موجودی در یک حال نمی ماند و همه چیز در حال تغییر است ، در این میان آمیخته بودن زندگی انسان ها و حیوانات و گیاهان ، با تغییر و دگرگونی و حرکت چشم گیرتر است و هیچ کس نمی تواند این تغییر و دگرگونی را چه در وجود خود و چه در سطح جهان ماده انکار کند؛ چرا که انسان شب و روز با صحنه های مختلف آن دگرگونی روبرو است .

بلکه همین دو پدیده ای که نام آن را شب و روز گذاشته ایم از روشن ترین نمونه های تغییر و دگرگونی در عالم محسوب می شود.

این دگرگونی ها و حرکت ها که بر ظاهر و باطن جهان حاکم است به خوبی نشان می دهد که نقطه ثابتی در این جهان وجود دارد که همه این دگرگونیها و حرکات از او سرچشمه می گیرد و همه چون پرگار برگرد آن مرکز ثابت می گردند. بعضی آن را با تغییر به عدد انفاس الخلائق نقل کردند.

## برهان وجوب و امکان (فقر و غنا)

برای اثبات وجود خدا دلایل گوناگونی از سوی فلاسفه و علمای عقائد مطرح شده است و از جمله آنها برهان «وجوب و امکان» و برهان «علت و معلول» است .

اساس برهان «وجوب و امکان» یا «فقر و غنا» بر این است که ما هنگامی که به خود و سایر و موجودات این جهان نگاه می کنیم ، آنها را سراپا نیاز و

حاجت می بینیم ، نیاز و حاجتی به بیرون وجود خود، پس نمی توان قبول کرد که جهان هستی مجموعه ای از نیاز و فقر باشد و این نیاز و فقر عمومی جهان دلیل بر وجود یک منبع عظیم غنا و بی نیازی نباشد که ما آن منبع را «خدا» می نامیم .

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (545)

ای مردم ! شما نیازمندان به خدا هستید، تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است و خداوند بی نیاز است و شما به او نیازمندید.

## برهان علت و معلول

بدون شک ، جهانی که در آن زندگی می کنیم ، مجموعه ای از علت و معلولات است و اصل علیت یکی از روشن ترین قوانین جهان است . و نیز بدون شک ما و کره ای که روی آن زندگی می کنیم همیشه وجود نداشته ، بلکه خود معلول علت دیگری است . جالب اینکه استدلال های دیگر اثبات وجود خداوند، نیز سرانجام به برهان «علت و معلول» منتهی می شود و بدون استفاده از آن ، ناقص و ناتمام است .

(أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ) (546)

آیا آنها بی سبب آفریده شده اند؟ یا خود خالق خویشند؟!

اءم خلقوا السموات و الارض بل لا یوقنون (547)

آیا آنها آسمان ها و زمینی را آفریده اند؟ بلکه آنها طالب نیستند؟

## برهان صدیقین

برهان صدیقین که به عنوان یکی از دلایل اثبات وجود خدا با الهام از قرآن مجید و روایات ، مورد توجه علما و فلاسفه اسلامی قرار گرفته و چنانچه از نامش پیداست یک دلیل عمومی و همگانی نیست و تنها برای اشخاصی که در مسائل عقیدتی و فلسفی اطلاعات و عمق بیشتری دارند، قابل استفاده است ؛ قرآن مجید می فرماید:

(أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) (548)

آیا کافی نیست که او بر همه چیز شاهد و گواه است .

(وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِم مَّحِيطٌ) (549)



و خداوند به همه آنها احاطه دارد.

(هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (550)

اول و آخر و ظاهر و باطن او است و او از همه چیز آگاه است .

### چهارده کلام نورانی از امیر بیان علیه السلام

1 - الهدى يجلى العمى (551)

هدایت ، کوری را از بین می برد.

2 - من غرس اءشجار التقى جنى ثمار الهدى (552)

کسی که درخت پرهیزگاری بکارد، میوه های هدایت بچیند.

3 - السنه سنتان : سنه فى فريضة ، اءلاخذ بها هدى ، وتركها ضلاله . وسنه

فى غير فريضة الاخذ بها فضيله ، وتركها غير خطيئه (553)

سنت بر دو گونه است : سنتى در واجب که عمل به آن هدایت و ترک آن

گمراهی است و سنتى در غیر واجب که عمل به آن فضیلت است و ترک آن

گناه نیست .

4 - من اهتدى بهدى الله فارق الاءضداد (554)

کسی که به هدایت خداوند شود از مخالفین جدا گردد.

5 - كيف يستطيع الهدى من يغلبه الهوى؟! (555)

چگونه می تواند هدایت شود کسی که هوای نفسش بر او غالب است؟!

6 - طوبى لمن بادر الهدى قبل ان تغلق اءبوابه (556)

خوشا به حال کسی که به سوی هدایت شتافت پیش از آنکه درهای آن بسته

شود.

7 - من اهتدی بغیر هدی الله ضل (557)

هر که به غیر هدایت خدایی ، هدایت شود، گمراه گردد.

8 - من علم اهتدی (558)

کسی که عالم شد، هدایت یافت .

9 - طاعه الهدی تنجی (559)

پیروی از هدایت ، رهایی بخش است .

10 - خیر اخوانک من دلک علی هدی واءکسبک تقی وصدک عن اتباع

هوی (560)

بهترین دوست تو کسی است که تو را به هدایت دلالت کند و تو را در کسب

تقوا کمک نماید و از پیروی هوای نفس باز دارد.

11 - هدی من اءشعر قلبه التقوی (561)

کسی هدایت شده که پرهیزکاری را به قلب خود بفهماند.

12 - هدی من اءطاع ربه وخاف ذنبه (562)

کسی هدایت شده که خدایش را اطاعت کرد و از گناهش ترسید.

13 - هدی من سلم مقادمه الی الله سبحانه و رسوله و ولی اءمره (563)

هدایت از آن کسی است که زمام امورش را به خدا و پیامبرش و امام زمانش

واگذار نمود.

14 - هدی من ادرع لباس الصبر والیقین (564)

کسی که لباس صبر و یقین را زره خود قرار داد، هدایت یافت .

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

رضا محبی راد (لاهیجی)

## پی نوشت ها

- 1- سوره غافر، آیه 60.
- 2- مجمع البحرين ، ج 8، ص 528.
- 3- همان ، ج 8، ص 529.
- 4- اصول کافی ، ج 2، باب فضل الدعاء و الحث علیه ، ص 338.
- 5- عوالی اللثالی ، ج 4، ص 72.
- 6- سوره بقره ، آیه 186.
- 7- سوره طه ، آیه 12.
- 8- دیوان الامام علی علیه السلام ، ص 56.
- 9- بحار الانوار، ج 9، ص 312.
- 10- سوره بقره ، آیه 186.
- 11- اصول کافی ، ج 2، ص 338.
- 12- مکارم الاخلاق ، طبق نقل المیزان ، ج 2، ص 34؛ سوره بقره ، آیه 186.
- 13- اصول کافی ، ج 6، ص 21.
- 14- همان ، ص 21.
- 15- همان ، ج 2، ص 469.
- 16- اصول کافی ، ج 2، ص 511.
- 17- اصول کافی ، ج 6، ص 27.
- 18- سوره ابراهیم ، آیه 37.
- 19- سوره ابراهیم ، آیه 37.
- 20- سوره مریم ، آیه 5.
- 21- سوره طه ، آیات 28 - 25.
- 22- سوره اعراف ، آیه 23.
- 23- سوره ابراهیم ، آیه 41.
- 24- همان ، آیه 41.
- 25- سوره یوسف ، آیه 101.

- 26- سورة قصص ، آيه 17.
- 27- بحارالانوار، ج 14، ص 89.
- 28- سورة مائده ، آيه 114.
- 29- سورة مؤمنون ، آيه 97.
- 30- سورة آل عمران ، آيه 191.
- 31- سفينه البحار، ج 1، ص 447.
- 32- همان .
- 33- همان .
- 34- شرح ابن ابى الحديد، ج 20، ص 289.
- 35- اصول كافي ، ج 2، ص 491.
- 36- سفينه البحار، ج 1، ص 448.
- 37- همان .
- 38- غرالحكم ، ص 392.
- 39- دستور معالم الحكم ، ص 16.
- 40- نهج البلاغه ، ح 146؛ الخصال ، ج 2، ص 162.
- 41- همان ، ح 361؛ ثواب الاعمال ، ص 140.
- 42- مستدرک نهج البلاغه ، ص 186.
- 43- غرالحكم ، ص 40.
- 44- همان ، ص 192.
- 45- نهج البلاغه ، ح 302؛ ائمالى الصدوق ، ص 159.
- 46- همان ، خ 45؛ من لا يحضره الفقيه ، ج 1، ص 327.
- 47- مستدرک نهج البلاغه ، ص 181.
- 48- دستور معالم الحكم ، ص 75.
- 49- نهج البلاغه ، ح 435.
- 50- مستدرک نهج البلاغه ، ص 168.
- 51- نهج البلاغه ، الرساله 53؛ دعائم الاسلام ، ج 1، ص 250.
- 52- اصول كافي ، ج 4، ص 163.
- 53- سورة مجادله ، آيه 22.

- 54- سورة حجرات ، آيه 14.
- 55- سورة نمل ، آيه 14.
- 56- سورة ص ، آيه 82.
- 57- سورة بقره ، آيه 24.
- 58- نهج البلاغه ، خطب ، ج 4، ص 250.
- 59- بحارالانوار، ج 55، ص 39.
- 60- شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحديد، ج 20، ص 253.
- 61- سورة بقره ، آيه 143.
- 62- اصول كافي ، ج 8، ص 11.
- 63- سورة حجرات ، آيه 14.
- 64- سورة نساء، آيه 125.
- 65- تفسير صافي ، ص 504.
- 66- سورة بقره ، آيه 14.
- 67- همان ، آيه 85.
- 68- سورة نساء، آيه 150.
- 69- غرالحكم ، ص 84.
- 70- بحارالانوار، ج 75، ص 348.
- 71- مجموعه ورام ، ج 2، ص 117.
- 72- سورة بقره ، آيه 83.
- 73- سورة فرقان ، آيه 7.
- 74- سورة نور، آيه 30.
- 75- سورة مائده ، آيه 6.
- 76- سورة اسراء، آيه 37.
- 77- سورة حج ، آيه 77.
- 78- سورة مريم ، آيه 6.
- 79- ميزان الحكمه ، ج 1، ص 311.
- 80- همان ، ج 1، ص 312.
- 81- اصول كافي ، ج 2، ص 99.

- 82- غرالحكم ، ص 88.
- 83- بحارالانوار، ج 77، ص 171.
- 84- غرالحكم ، ج 1، ص 14.
- 85- همان ، ص 44.
- 86- همان ، ص 291.
- 87- نهج البلاغه ، حكمت 252.
- 88- غرالحكم ، ج 1، ص 407.
- 89- همان ، ص 388.
- 90- نهج البلاغه ، حكمت 113.
- 91- همان ، حكمت 146.
- 92- غرالحكم ، ج 1، ص 325.
- 93- همان ، ص 412.
- 94- نهج البلاغه ، حكمت ، 31.
- 95- همان ، خطبه 153.
- 96- غرالحكم ، ج 1، ص 89.
- 97- سوره مائده ، آيه 23.
- 98- غرالحكم ، ص 196.
- 99- بحارالانوار، ج 68، ص 134.
- 100- شرح غرر، ج 5، ص 425.
- 101- سوره آل عمران ، آيه 159.
- 102- سوره نمل ، آيه 79.
- 103- سوره احزاب ، آيه 48.
- 104- سوره يونس ، آيه 71.
- 105- سوره نحل ، آيه 99.
- 106- سوره انبياء، آيه 68.
- 107- مجمع البيان ، ج 7، ص 98.
- 108- تفسير كبير، ج 22، ص 178.
- 109- همان .

- 110- سورة انبياء، آيه 69.
- 111- العلل ، ج 3، ص 321.
- 112- سورة يوسف ، آيه 24.
- 113- همان ، آيه 42.
- 114- مجمع البيان ، ج 5، ص 404.
- 115- اصول كافي ، ج 2، ص 571.
- 116- سورة فتح ، آيه 4.
- 117- بحار الانوار، ج 75، ص 328.
- 118- سورة انفال ، آيه 2.
- 119- بحارالانوار، ج 75، ص 328.
- 120- سورة آل عمران ، آيه 191.
- 121- سورة جاثيه ، آيه 13.
- 122- همان .
- 123- غررالحكم ، ج 1، ص 159.
- 124- همان ، ج 2، ص 80.
- 125- همان ، ص 429.
- 126- همان ، ص 488.
- 127- همان ، ج 3، ص 387.
- 128- همان ، ج 6، ص 289.
- 129- همان ، ص 443.
- 130- همان ، ج 2، ص 247.
- 131- همان ، ص 192.
- 132- همان ، ص 2.
- 133- همان ، ص 303.
- 134- همان ، ج 3، ص 388.
- 135- همان ، ج 2، ص 414.
- 136- همان ، ج 3، ص 224.
- 137- بحارالانوار، ج 70، ص 138.

- 138- همان ، ج 67، ص 138.
- 139- همان ، ص 138.
- 140- میزان الحکمه ، ج 10، ص 773.
- 141- همان .
- 142- همان ، ج 1، ص 191.
- 143- سوره فصلت ، آیه 30.
- 144- الفضائل و الرذائل ، ص 45.
- 145- سوره انسان ، آیه 9.
- 146- عيون الحكم و المواعظ، ص 551.
- 147- مستدرک الوسائل ، ج 2، ص 284.
- 148- همان ، ص 285.
- 149- سوره بقره ، آیه 260.
- 150- همان ، آیه 25.
- 151- سوره فجر، آیات 27 الى 30.
- 152- سوره واقعه ، آیات 10 الى 16.
- 153- همان ، 20 الى 23.
- 154- همان ، 32 الى 33.
- 155- اصول کافی ، ج 2، ص 45.
- 156- غررالحکم ، ص 87.
- 157- بحارالانوار، ج 58، ص 85.
- 158- سوره بقره ، آیه 4.
- 159- سوره آل عمران ، آیه 92.
- 160- کنز العمال ، حدیث 106.
- 161- سوره واقعه ، آیه 95.
- 162- نامه سی و یکم ، نهج البلاغه .
- 163- اصول کافی ، ج 2، ص 598.
- 164- اصول کافی ، ج 2، ح 602.
- 165- مجمع البيان ، ج 1، ص 37.



- 166- ميزان الحكمه ، ج 2، ص 51.
- 167- مستدرک الوسائل ، ج 2.
- 168- اصول کافی ، ج 2.
- 169- غرر الحكم ، ص 603.
- 170- مستدرک الوسائل ، ج 2، ص 6.
- 171- فهرست موضوعی غرر، ص 432.
- 172- نهج البلاغه ، حکمت ، 274.
- 173- همان ، نامه 31.
- 174- همان ، 28.
- 175- همان ، 31.
- 176- همان ، خطبه 157.
- 177- دستورالمعالم الحكم ، 16.
- 178- اسرار البلاغه ، ص 88.
- 179- غررالحکم ، ص 24.
- 180- همان ، ص 193.
- 181- همان ، ص 25.
- 182- همان ، ص 104.
- 183- همان ، ص 150 و 227.
- 184- همان ، ص 166.
- 185- همان ، ص 191.
- 186- سوره حج ، آیه 23.
- 187- سوره اعراف ، آیه 31.
- 188- سوره آل عمران ، آیه 186.
- 189- همان ، آیه 120.
- 190- سوره نحل ، آیه 128.
- 191- سوره طلاق ، آیه 2 و 3.
- 192- سوره احزاب ، آیه 70.
- 193- همان ، آیه 71.

- 194- سورة آل عمران ، آيه 76.
- 195- سورة مائده ، آيه 27.
- 196- سورة حجرات ، آيه 13.
- 197- سورة يونس ، آيه 63.
- 198- سورة مريم ، آيه 72.
- 199- سورة آل عمران ، آيه 132.
- 200- نهج البلاغه ، حكمت ، 41.
- 201- همان ، 95.
- 202- همان ، 371.
- 203- همان ، 388.
- 204- همان ، رساله 56.
- 205- همان ، خطبه 139.
- 206- اسرار البلاغه ، 89.
- 207- كنزالفوائد، ج 1، ص 279.
- 208- شرح نهج البلاغه ، ابن ابي الحديد، ج 20، ص 347.
- 209- مستدرک نهج البلاغه ، ص 186.
- 210- غررالحکم ، ص 66.
- 211- همان ، ص 104.
- 212- همان ، ص 219.
- 213- همان ، ص 363.
- 214- مجمع البحرين ، ج 4، ص 397.
- 215- مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 94.
- 216- همان ، ص 8.
- 217- اصول کافی ، ج 2، ص 16.
- 218- سورة كهف ، آيه 110.
- 219- سورة بقره ، آيه 25.
- 220- همان ، آيه 24.
- 221- جامع السعادات ، ج 3، ص 115.

- 222- اصول كافي ، ج 2، ص 84.
- 223- مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 8.
- 224- ميزان الحكمه ، ج 10، ص 287.
- 225- ميزان الحكمه ، ج 10، ص 279.
- 226- نهج البلاغه ، خطبه 12.
- 227- شرح غررالحكم ، ج 4، ص 316.
- 228- همان ، ص 462.
- 229- ميزان الحكمه ، ج 10، ص 282.
- 230- سفينه البحار، ج 2، ص 628.
- 231- بحارالانوار، ج 70، ص 212.
- 232- غرر الحكم ، ج 2، ص 16.
- 233- همان ، ج 2، ص 459.
- 234- همان ، ج 2، ص 542.
- 235- همان ، ج 3، ص 367.
- 236- همان ، ج 3، ص 382.
- 237- همان ، ج 3، ص 384.
- 238- همان ، ج 3، ص 125.
- 239- همان ، ج 6، ص 37.
- 240- همان ، ج 2، ص 536.
- 241- همان ، ج 3، ص 279.
- 242- همان ، ج 6، ص 434.
- 243- همان ، ج 6، ص 400.
- 244- همان ، ج 6، ص 405.
- 245- مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 8.
- 246- سوره ملك ، آيه 2.
- 247- اصول كافي ، ج 2، ص 16.
- 248- كنز العمال ، ج 15، ص 689.
- 249- سوره فاطر، آيه 10.

- 250- تفسير صافى ، ص 445.
- 251- روضه كافى ، ص 68.
- 252- مجموعه ورام ، ج 2، ص 80.
- 253- اصول كافى ، ج 2، ص 16.
- 254- سفينه البحار، ج 1، ص 408.
- 255- مجموعه ورام ، ج 2، ص 108.
- 256- اصول كافى ، ج 2، ص 16.
- 257- سفينه البحار، ج 1، ص 401.
- 258- اصول كافى ، ج 2، ص 296.
- 259- همان ، باب الرياء، ح 14.
- 260- جواهر الكلام ، ج 9، ص 188.
- 261- عقاب الاءعمال ، ج 247، ص 247؛ بحارالانوار، ج 75، ص 249.
- 262- سوره بقره ، آيه 264.
- 263- روح البيان ، ج 8، ص 52.
- 264- بحارالانوار، ج 3، ص 255.
- 265- سوره زمر، آيه 65.
- 266- نهج البلاغه ، حكمت 256.
- 267- همان ، حكمت 371.
- 268- همان ، حكمت 218.
- 269- همان ، حكمت 212.
- 270- الاعجاز و الايجاز، ص 33.
- 271- اسرارالبلاغه ، ص 89.
- 272- كنزالفوائد، ج 1، ص 137.
- 273- همان .
- 274- ابن ابي الحديد، ج 20، ص 267.
- 275- همان ، ص 281.
- 276- غررالحكم ، ص 50.
- 277- همان ، ص 62.

- 278- همان ، ص 375.
- 279- همان ، ص 303.
- 280- نهج البلاغه ، ضمن خطبه 178.
- 281- سوره بقره ، آیه 11.
- 282- اصول کافی ، ج 2، ص 135.
- 283- میزان الحکمه ، ج 2، ص 140.
- 284- بحارالانوار، ج 78، ص 173.
- 285- بحارالانوار، ج 78، ص 173.

#### پی نوشت ها 2

- 286- سوره ذاریات ، آیه 56.
- 287- سوره تین ، آیه 4.
- 288- همان ، آیه 5.
- 289- مشکوه الانوار، ص 52.
- 290- نهج البلاغه ، عهدنامه مالک ، نامه 53.
- 291- اصول کافی ، ج 2، ص 164.
- 292- میزان الحکمه ، ج 3، ص 214.
- 293- جواهر الکلام ، ج 31، ص 395.
- 294- سوره بقره ، آیه 264.
- 295- اصول کافی ، ج 4.
- 296- اصول کافی ، ج 4، ص 22.
- 297- دستور معالم الحکم ، ص 68.
- 298- ابن ابی الحدید، ج 20، ص 315.
- 299- نهج البلاغه ، حکمت 31.
- 300- شرح ابن ابی الحدید، ج 20، ص 301.
- 301- همان ، ص 305.
- 302- مستدرک نهج البلاغه ، ص 167.

- 303- همان ، ص 172.
- 304- غررالحكم ، ص 277.
- 305- همان .
- 306- همان ، ص 171.
- 307- همان ، ص 123.
- 308- همان ، ص 220.
- 309- همان ، ص 253.
- 310- نهج البلاغه ، حكمت 94.
- 311- سفينه البحار، ج 2، ص 624.
- 312- ارشاد مفيد، ص 141.
- 313- تحف العقول ، ص 37.
- 314- بحار الانوار، ج 72، ص 30.
- 315- اصول كافي ، ج 2، ص 307.
- 316- كنز العمال ، ج 6، ص 493.
- 317- جامع السعادات ، ج 2، ص 50.
- 318- بحار الانوار، ج 69، ص 61.
- 319- اصول كافي ، ج 2، ص 141.
- 320- مستدرک الوسائل ، ج 2، ص 415.
- 321- ميزان الحكمه ، ج 7، ص 291.
- 322- اصول كافي ، ج 5، ص 71.
- 323- سوره علق ، آيه 6.
- 324- فهرست موضوعي غرر، ص 298.
- 325- نهج البلاغه ، حكمت 34، اصول كافي ، ج 8، ص 23.
- 326- همان ، حكمت 38.
- 327- همان ، حكمت 342.
- 328- همان ، حكمت 371.
- 329- همان ، رساله 372.
- 330- همان ، رساله 31.

- 331- الكامل فى اللغة و الادب ، ج 1، ص 208.
- 332- شرح ابن ابى الحديد، ج 20، ص 301.
- 333- غررالحكم ، ص 92.
- 334- غررالحكم ، ص 55.
- 335- همان .
- 336- همان ، ص 150.
- 337- همان ، ص 407.
- 338- همان ، ص 204.
- 339- سوره آل عمران ، آيه 169.
- 340- اصول كافى ، ج 4، ص 12.
- 341- مكارم الاخلاق ، فصل 6، ص 114.
- 342- مستدرک الوسائل ، ج 2، ص 643.
- 343- اصول كافى ، ج 2، ص 550.
- 344- اصول كافى ، ج 6، ص 275.
- 345- سوره طه ، آيه 131.
- 346- تفسير صافى ، ص 350.
- 347- سوره زخرف ، آيه 31.
- 348- نهج البلاغه ، حكمت 137.
- 349- همان ، رساله 72.
- 350- نهج البلاغه ، حكمت 379.
- 351- همان ، حكمت 267.
- 352- همان ، حكمت 349.
- 353- نهج البلاغه ، حكمت 230.
- 354- همان ، حكمت 300.
- 355- نثرالدر، ج 1، ص 282.
- 356- ابن ابى الحديد، ج 20، ص 311.
- 357- مستدرک نهج البلاغه ، ص 172.
- 358- غررالحكم ، ص 225.

- 359- همان ، ص 382.
- 360- همان ، ص 115.
- 361- همان ، ص 238.
- 362- سوره منافقون ، آیه 8.
- 363- فهرست موضوعی غرر، ص 187.
- 364- سوره فاطر، آیه 16.
- 365- میزان الحکمه ، ج 6، ص 11.
- 366- مجموعه ورام ، ج 2، ص 11.
- 367- مستدرک الوسائل ، ج 2، ص 364.
- 368- میزان الحکمه ، ج 6، ص 286.
- 369- غررالحکم ، ص 361.
- 370- سفینه البحار، ج 2، ص 93.
- 371- لثالی الاخبار، ص 128.
- 372- ریاض السالکین ، ص 214.
- 373- سفینه البحار، ج 2، 666.
- 374- میزان الحکمه ، ج 10، ص 504.
- 375- اصول کافی ، ج 2، ص 259.
- 376- بحارالانوار، ج 91، ص 259.
- 377- سوره منافقون ، آیه 8.
- 378- سوره نحل ، آیه 60.
- 379- مفردات راغب ، ماده (عز).
- 380- غرر الحکم ، ص 669.
- 381- میزان الحکمه ، ج 10، ص 147.
- 382- تحف العقول ، ص 438.
- 383- میزان الحکمه ، ج 8، ص 366.
- 384- نهج البلاغه ، کلمه 421.
- 385- فهرست موضوعی غرر، ص 102.
- 386- غرر الحکم ، ج 6، ص 374.



- 387- همان ، ص 182.
- 388- همان ، ص 48.
- 389- حکمت 113.
- 390- دستور معالم الحكم ، ص 19.
- 391- حکمت 371.
- 392- ابن ابي الحديد، ج 20، ص 309.
- 393- همان ، خطبه 191.
- 394- غرر الحكم ، ج 3، ص 310.
- 395- ابن ابي الحديد، خطبه 99.
- 396- همان ، خطبه 35.
- 397- غرر الحكم ، ج 1، ص 669.
- 398- ابن ابي الحديد، خطبه 65.
- 399- همان ، خطبه 109.
- 400- بحار الانوار، ج 73، ص 290، ح 12.
- 401- الدر المنتور، ج 6، ص 387.
- 402- سوره تکاثر، آيه 1.
- 403- همان ، آيه 2.
- 404- همان ، آيه 3.
- 405- همان ، آيه 4.
- 406- همان ، آيه 3.
- 407- مجمع البيان ، ج 10، ص 534.
- 408- همان ، ص 432.
- 409- سوره تکاثر، آيه 3.
- 410- همان ، آيه 4.
- 411- همان ، آيه 5.
- 412- اصول کافی ، ج 4، پاورقی ص 329.
- 413- سوره تکاثر، آيه 6.
- 414- همان ، آيه 7.

- 415- همان ، آيه 8.
- 416- اصول كافي ، ج 2، ص 236، باب كبير، ح 12.
- 417- سورة بقره ، آيه 34.
- 418- غررالحكم ، ص 319.
- 419- همان ، ص 273.
- 420- همان ، ص 349.
- 421- همان ، ص 361.
- 422- اسرار البلاغه ، ص 89.
- 423- دستور معالم الحكم ، ص 28.
- 424- شرح ابن ابي الحديد، ج 20، ص 285.
- 425- غررالحكم ، ص 210.
- 426- همان ، ص 252.
- 427- همان ، ص 106.
- 428- ابن ابي الحديد، ج 20، ص 293.
- 429- همان ، ج 20، ص 236.
- 430- نهج البلاغه ، حكمت 298؛ تحف العقول ، ص 156.
- 431- همان ، حكمت 371؛ اصول كافي ، ج 8، ص 18.
- 432- اصول كافي ، ج 2، ص 236.
- 433- بحارالانوار، ج 73، ص 291.
- 434- همان .
- 435- الدر المنثور، ج 6، ص 387.
- 436- اصول كافي ، ج 2، باب كبير، حديث 6.
- 437- محجبه البيضاء، ج 6، ص 321.
- 438- سفينه البحار، ج 2، ص 665.
- 439- سورة مؤمنون ، آيه 14.
- 440- سورة تين ، آيه .
- 441- سورة مؤمنون ، آيه 14.
- 442- ميزان الحكمه ، ج 8، ص 300.

- 443- فهرست موضوعی غرر، ص 341.
- 444- سوره اعراف ، آیه 146.
- 445- سوره اعراف ، آیه 146.
- 446- سوره اعراف ، آیه 146.
- 447- سوره اعراف ، آیه 146.
- 448- سوره انفطار، آیه 6.
- 449- نثرالدر، ج 1، ص 285.
- 450- کنزالفوائد، ج 1، ص 320.
- 451- غررالاحکم ، ص 118.
- 452- همان ، ص 102.
- 453- همان ، ص 310.
- 454- همان ، ص 315.
- 455- کنزالفوائد، ج 1، ص 278.
- 456- غررالاحکم ، ص 345.
- 457- همان ، ص 267.
- 458- کنزالفوائد، ص 320.
- 459- ابن ابی الحدید، ج 20، ص 296.
- 460- غررالاحکم ، ص 302.
- 461- ابن ابی الحدید، ج 20، ص 336.
- 462- غررالاحکم ، ص 198.
- 463- سوره رعد، آیه 15.
- 464- سوره الرحمن ، آیه 6.
- 465- اصول کافی ، ج 8، ص 386.
- 466- سوره نساء، آیه 125.
- 467- سوره کهف ، آیه 65.
- 468- سوره انبیاء، آیه 19.
- 469- همان .
- 470- سوره انبیاء، آیه 19.

- 471- عيون اخبار الرضا عليه السلام ، ج 2، ص 272.
- 472- محجه البيضاء، ج 5، ص 49.
- 473- مستدرک الوسائل ، ج 2، ص 270.
- 474- ميزان الحكمه ، ج 6، ص 290.
- 475- تفسير الميزان ، ج 10، ص 181.
- 476- محجه البيضاء، ج 2، ص 282.
- 477- سوره مريم ، آيه 2.
- 478- تفسير الميزان ، ج 10، ص 181.
- 479- نهج البلاغه ، كلمه 46.
- 480- اصول كافي ، ج 2، ص 314.
- 481- عدّه الداعي ، ص 90.
- 482- همان ، ص 140.
- 483- بحار الانوار، ج 13، ص 350، ح 39.
- 484- بحار الانوار، ج 13، ص 350، ح 39.
- 485- مستدرک نهج البلاغه ، ص 165.
- 486- غررالحكم ، ص 57.
- 487- همان ، ص 189.
- 488- نثر الدر، ج 1، ص 279.
- 489- غررالحكم ، ص 294.
- 490- همان ، ص 45.
- 491- همان ، ص 272.
- 492- مستدرک نهج البلاغه ، ص 163.
- 493- كنزالفوائد، ج 1، ص 299.
- 494- غررالحكم ، ص 279.
- 495- همان ، ص 149.
- 496- همان ، ص 60.
- 497- همان ، ص 93.
- 498- ميزان الحكمه ، ج 3، ص 146.

- 499- مشكوه الانوار، ص 243.
- 500- مستدرک الوسائل ، ج 2، ص 282.
- 501- معانى الاخبار، 253.
- 502- تحف العقول ، ص 305.
- 503- مستدرک الوسائل ، ج 2، ص 283.
- 504- نهج البلاغه ، نامه 31.
- 505- مكارم الاخلاق ، ص 234.
- 506- اصول كافى ، ج 2، ص 56.
- 507- دستور معالم الحكم ، ص 17.
- 508- كنزالفوائد، ج 1، ص 320.
- 509- غررالحكم ، ص 340.
- 510- همان ، ص 337.
- 511- همان ، ص 340.
- 512- العقد الفريد، ج 2، ص 420.
- 513- غررالحكم ، ص 175.
- 514- نهج البلاغه ، حكمت 113.
- 515- همان ، 38.
- 516- همان ، 424.
- 517- غررالحكم ، ص 279.
- 518- همان ، ص 63.
- 519- همان ، ص 372.
- 520- نثرالدر، ج 1، ص 304.
- 521- عيون اخبار الرضا عليه السلام ، ج 2، ص 101.
- 522- نهج البلاغه ، خطبه 4.
- 523- تحف العقول ، ص 321.
- 524- مجموعه ورام ، ج 2، ص 117.
- 525- امالى صدوق ، ص 193.
- 526- نهج البلاغه ، خطبه 175.

- 527- سورة اسراء، آيه 9.
- 528- سورة فتح ، آيه 13.
- 529- ميزان الحكمه ، ج 8، ص 287.
- 530- سورة نحل ، آيه 89.
- 531- بحار الانوار، ج 92، ص 107؛ نهج البلاغه صبحي صالح ، ص 204. 532- سورة حشر، آيه 24.
- 533- اصول كافي ، ج 2، ص 340.
- 534- سورة هود، آيه 56.
- 535- سورة انعام ، آيه 152.
- 536- تفسير برهان ، ج 1، ذيل آيه شريفه .
- 537- معانى الاخبار، ص 33.
- 538- تفسير صافي ، ص 20.
- 539- بحار الانوار، ج 96، ص 258.
- 540- الغدير، ج 3، ص 215 و 216.
- 541- نفس المهموم ، ص 29.
- 542- ارشاد مفيد، ص 201.
- 543- نهج البلاغه ، ص 201.
- 544- شرح فصوص الحكم ، ص 296.
- 545- سورة فاطر، آيه 15.
- 546- سورة طور، آيه 35.
- 547- همان ، آيه 36.
- 548- سورة فصلت ، آيه 53.
- 549- سورة بروج ، آيه 20.
- 550- سورة حديد، آيه 3.
- 551- دستور معالم الحكم ، ص 16.
- 552- كنز الفوائد، ج 1، ص 279.
- 553- مستدرک نهج البلاغه ، ص 179.
- 554- غررالحکم ، ج 2، ص 188.

- 555- همان ، ص 94.
- 556- همان ، ص 7.
- 557- همان ، ص 177.
- 558- همان ، ص 153.
- 559- همان ، ص 11.
- 560- همان ، ج 1، ص 353.
- 561- همان ، ج 2، ص 311.
- 562- همان .
- 563- همان .
- 564- همان .

## فهرست مطالب

3	پیش گفتار .....
6	فصل اول : اهمیت و ماهیت دعا .....
8	شرایط اجابت دعا .....
10	مظان استجابت دعا .....
11	دعا و روشن بینی .....
13	آداب دعا .....
20	شرایط مهم دعا .....
26	یک لطیفه .....
27	دعای مکارم اخلاق .....
28	مشروعیت اصل دعا از منظر شرع مقدس اسلام .....
32	صلوات بر محمد و آل محمد ﷺ .....
33	دعاهای مردود .....
35	فواید صلوات .....
40	فصل دوم : ایمان و مراتب آن .....
41	کامل ترین مدارج ایمان .....
43	جواب یک سؤال .....
55	ایمان سبب محبوبیت .....
57	درجات و مراتب ایمان .....
58	ایمان کامل و ارزش یقین .....
63	فصل سوم : توکل و مراتب آن .....



63	توکل به خدا.....
64	توکل چیست ؟ .....
65	تعریف توکل از علامه طباطبایی .....
66	آثار توکل .....
68	نمونه ها و اسوه های توکل .....
70	چند سال زندان برای توسل به غیر خدا.....
74	تفویض .....
74	تسلیم .....
75	رضا .....
76	صبر .....
77	مطلبی در مورد ایمان .....
78	راه رسیدن به ایمان کامل .....
82	چهارده کلام نورانی از امیر بیان <small>علیه السلام</small> .....
84	فصل چهارم : یقین و مراتب آن .....
84	قدر و منزلت یقین در دین مقدس اسلام .....
93	مراحل یقین .....
99	سخنی پیرامون تکمیل یقین .....
100	علائم یقین .....
101	چهارده کلام نورانی از امیر بیان <small>علیه السلام</small> .....
104	فصل پنجم : تقوا و مراتب آن .....
104	معنای تقوا .....
105	انواع تقوا .....
107	6 - فصل ششم : نیت و مراتب آن .....
108	آثار و خواص تقوا در قرآن .....

111	چهارده کلام نورانی از امیر بیان <small>علیه السلام</small>
113	فصل ششم : نیت و مراتب آن
113	سخنی پیرامون نیت
121	تکمیل نیت
122	نیت تام و کامل و آثار آن
126	چهارده کلام نورانی
128	فصل هفتم : عمل و مراتب آن
128	سخنی در مورد عمل
130	تأثیر عمل در اخلاق
131	سلیمان و عمل صالح
141	مذمت ریا در روایات اسلامی
142	عوامل نابودی ثواب عمل
144	حفظ ایمان تا پایان عمر
145	چهارده کلام نورانی از امیر بیان <small>علیه السلام</small>
147	فصل هشتم : اصلاح نمودن فساد و رساندن خیر به مردم
147	اصلاح نمودن فساد و سه خواسته امام سجاد <small>علیه السلام</small>
158	رساندن خیر به مردم
168	چهارده کلام نورانی از امیر بیان <small>علیه السلام</small>
170	فصل نهم : غنی شدن و مراتب آن
170	غنی شدن به چیست ؟
171	فقر و غنای ممدوح در اسلام
173	10 - غنای ممدوح
175	غنای ممدوح
176	غنای مذموم

177	چهارده کلام نورانی از امیر بیان <small>علیه السلام</small>
179	وسعت رزق
181	معیار گستردگی و تنگی روزی
184	امتحان با نظر کردن به اموال مردم
188	چهارده کلام نورانی از امیر بیان <small>علیه السلام</small>
192	فصل دهم : عزت و کرامت
192	عزت و عزت خواهی
193	حقیقت عزت چیست ؟
199	منزلت و عزت ظاهری و کرامت باطنی
204	عزت ظاهری و ذلت باطنی
205	تفاوت های میان عزت باطنی و عزت ظاهری
211	کلام نورانی از امیر بیان <small>علیه السلام</small>
213	فصل یازدهم : تکبر و تواضع
213	کبر و خودبرتربینی
222	چهارده کلام نورانی از امیر بیان <small>علیه السلام</small>
224	سرچشمه کبر و فخر فروشی و خود برتر بینی
225	کبر و غرور، سرچشمه گناهان بزرگ است
226	جایگاه متکبران
227	تواضع و فروتنی
227	تواضع امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
229	تواضع ممدوح و پسندیده
233	چهارده کلام نورانی از امیر بیان <small>علیه السلام</small>
236	فصل دوازدهم : عبودیت و بندگی
236	مفهوم بندگی

237	..... حقیقت عبادت
238	..... اقسام سجده بر خداوند
251	..... عجب و فاسد شدن عبادت
254	..... مراتب عجب
258	..... چهارده کلام نورانی از امیر بیان <small>علیه السلام</small>
260	..... فصل سیزدهم : مکارم و محاسن اخلاق
260	..... افتخار کردن به داشتن مکارم الاخلاق
268	..... چهارده کلام نورانی از امیر بیان <small>علیه السلام</small>
270	..... فصل چهاردهم : هدایت صالح و ولایت
270	..... هدایت صالح
273	..... سرچشمه قانون
274	..... قرآن بهترین و محکم ترین هدایت گر
279	..... قرآن بهترین و محکم ترین هدایت گر
280	..... قرآن و اسمای حسنی
293	..... طرق معرفه الله
293	..... برهان نظم
294	..... برهان حرکت
294	..... برهان وجوب و امکان (فقر و غنا)
296	..... برهان علت و معلول
296	..... برهان صدیقین
297	..... چهارده کلام نورانی از امیر بیان <small>علیه السلام</small>
299	..... پی نوشت ها
320	..... فهرست مطالب

